

دسیا

نشریه تواریک و سیاسی کتیه مرکزی حزب تودا ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

www.iran-archive.com

توبیا

در این شماره:

صفحه	
۳	پنج اماج: صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه
۹	در باره نهضت ۲۱ آذر
۱۹	وحدت با افتراق
۲۵	در راه استقرار یک حکومت ملی
۴۴	پاسای جهانی است نه قانون دادگری
۶۱	نظری به ارتش ایران از دیدگاه جنبش آزاد بیخشم ملی
۸۲	کنسرسیوم بین المللی نفت - عده ترین اهرم تسلط استعمارنویین در ایران
۹۹	دو ملاک در ارزیابی شخصیت انسانی
۱۰۳	برگزیده از "زند و رود"
۱۱۰	کردستان و کردها

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره دوم

سال ششم

شماره چهارم

زمستان سال ۱۳۴۴

پنج آماج

صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه

جذب ما در برابر مبارزه رهایی بخش ملی در کشور ما پنج هدف قرار میدهد:

صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه عمومی.
بجاست اگر محتوی این آماجهای پنجگانه و شیوه تأمین آنها را کنیم و سیاست رژیم کنونی را در هر زمینه مورد ارزیابی قرار دهیم. چنین بحثی در واقع بیان مستدل آرمانهای نهضت و انتقاد مستدل از رژیم حاکم است.

صلح

ما برآنیم که ایران باید کشوری صلح دوست و هوادار صلح جهانی و منطقه ای باشد. این روش موافق با سنن معنوی مردم ایرانست که پیوسته از جنگ و کین پرزشتی یاد کرده اند. این روش موافق با وضع جهانی است که در آن هم اکنون يك قدرت انفجاری هسته ای بالغ بر شصت برابر قدرت انفجاری جنگ دوم جهانی ذخیره شده است. این روش موافق با مقتضیات رشد کشور ماست که به آرامش برای ساختمان صلح آمیز نیازمند است. این روش متناسب با نیروی کشور ماست که در صورت بروز يك جنگ جهانی کلیه اش با مال نتره پستان جهان خواهد شد.

اری صلح برای ما يك امر حیاتی، يك ضرورت درجه اول است.

مانه فقط باید خود سیاست صلح جهانی را دنبال کنیم، بلکه باید بکوشیم تا نقش ویژه خود را، هر اندک از این نقش کوچک باشد، در صیانت صلح جهان و در تحکیم مبانی آن و در گشودن راه بجانب تخفیف کامل و خاتم وضع بین المللی، خلع سلاح همگانی، انحلال پایگاههای نظامی، بازگشت ارتشهای بیگانه بکشور خود، کاهش بودجه های نظامی و غیره ایفا نمائیم.

برای این کار باید ایران سیاست بیطرفی مثبت در پیش گیرد، جز کشورهای غیر متعهد در آید نتواند وظیفه عالمی ملی و انسانی خود را عمل کند.

برای این کار باید سیاست خارجی و داخلی کشور ما سیاست خارجی و داخلی صلح جو باشد.

ولی رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی در این زمینه چه سیاستی دارد؟

شرکت در پیمان سنتو، قرارداد دو جانبه با آمریکا، وجود مستشاران آمریکائی در ارتش ایران و قانونی که با آنها حق مصونیت بیرون مرزی میدهد و فعالیتهای آشکار و نهان نظامی آنها، حمایت ایران از سیاستهای امپریالیستی در کنگو، قبرس، یمن، ویتنام و غیره، اتخاذ روش نادرست نسبت به جنبش ملی عرب، بودجه های سنگین نظامی و نگاهداری قوای مسلح و تأسیسات نظامی عریض و طولیل. همه اینها نشانه آنست که رژیم تبعیت از سیاست ضد صلح محافظ امپریالیستی (بویژه پنتاگون) را بر اتخاذ يك مشی صلح آمیز ترجیح میدهد. سیاست رژیم کنونی ایران سیاستی است ضد صلح.

استقلال

ایران در ظاهر ادعای ولت است ایرانی و تحت اشغال نظامی بیگانه نیست. مستعمره یا کشور تحت الحمایه نیست ولی ایران عملاً فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی است.

استقلال یعنی تنظیم آزادانه مشی تکاملی کشور بر اساس مصالح حیاتی و مقتضیات مبرم رشد آن و اجراء پیگیری این مشی. کشور مستقل جز در مقابل مصالح مردم خود، در مقابل هیچ دولت دیگری متعهد نیست. البته این بدان معنی نیست که کشور مستقل از جهان جدا میزد. زندگی بشیوه رینسون (Robinsonade) نه برای یک فرد میسر است نه بطریق اولی برای یک کشور. ایران مجبور است برای تأمین بازار جهانی محصولات خود، برای حفظ امنیت خود، برای نیل به ارتقاء فنی و فرهنگی، برای حفظ صلح، برای همکاری همه جانبه با دیگر کشورهای غیره و غیره با این کشورها وارد پیوند های مختلف سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی، نظامی و غیره شود. ولی یک دولت مستقل تنها به طرف برابر وارد مذاکره و معامله و مراد و میگردد و هرگونه پیوندی را که ضرر بشمارد بر مصالح و صرفه مقابلش میسازد. وضع ایران در مقابل امپریالیستها: آمریکا، انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و غیره چنین وضعی نیست. رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی با اتخاذ سیاست درهای باز و قبول عدم تعادل فاحش در بازرگانی خارجی بسود امپریالیستها، دادن امتیازات اسارت با سرمایه خارجی، بغارت دادن ثروت های عمده ملی مانند نفت، گاز، اورانیوم، آلومینیوم و غیره و گرفتن وام های سنگین با ربحهای کمر شکن از این کشورهای و یک سلسله اقدامات دیگر که در پیش گذراند (مانند شرکت در سنتو، قبول مستشاران و غیره) ایران را به اسارت امپریالیستهای غرب در آورده است. درست گفته اند که امپریالیستها سیاست: «وام بده، و شکست کن، حکومت کن» را بدست عمال خود در ایران کاملاً اجرا کرده اند و اکنون نیز میکوشند تمام رشد صنعتی و کشاورزی کشور را بقبضه خود در آورند.

لذا: ایران علی رغم استقلال ظاهر فاقد استقلال واقعی است.

واستقلال واقعی نیز محل حتی هرگونه رشد سالم و هرگونه تحریک سود مند است.

امپریالیستها در وجود دربار، سرمایه داران و ملاکان بزرگ که اکنون قدرت حاکمه در کشور ما در قبضه آنهاست، متحدین قابل اطمینانی در کشور دارند. تجارب عدیده نشان داده است که این نیروها سرنوشت خود را با سرنوشت امپریالیسم مخلوط میدانند و از اتخاذ روش واقعا مستقلانه محترزند. در مسایل تاریخ نشان میدهد که این نیروها بیکمک مداخله گران امپریالیست حکومت ملی دکتر مصدق را برانداختند و همین پرستان را با خشونت سرکوب میکنند. انتظارات اتخاذ شیوه مستقلانه از جانب این نیروها مانعی تجارب و در مسایل تاریخی است. برخی تناقضات محلی در بارود ولت با این یا آن کشور امپریالیستی که نافی جمعیت کلی آنها از مشی جهانی امپریالیستی نیست نمیتواند این "حسن ظن" را در مردم نسبت به هیئت حاکمه بوجود بیاورد که گویا آنها در سمت استقلال و واقعی اقتصاد و سیاسی کشور کام بر میارند. قضاوت مردم مبتنی بر عمل است و تا زمانی که عمل هیئت حاکمه بر روال پیشین است، مردم آنرا بحق هیئت حاکمه ضد ملی مینامند.

لذا شرط اولیه نیل به استقلال استقرار حکومتی است که بدخل و ذی علاقه به استقلال واقعی کشور:

دموکراسی

دموکراسی یعنی تأمین شرایط تا میسر آید آزاد مردم یک کشور در تعیین سرنوشت و تکامل جامعه آن کشور. دموکراسی از جهت محتوی کامل خود دارای عناصر مرکبه و جوانب مختلفه است که تنها با توجه به تمام آن عناصر و جوانب مفهومی معنای واقعی و اصول و معیار قابل درک است. این اجزا و جوانب به قرار زیرینند:

۱- آزاد پهای دموکراتیک از قبیل آزاد میمان، آزاد فکری و وجود ان، آزادی مطبوعات و اجتماعات،

آزادی مشغول و غیره

۲- حقوق دموکراتیک از قبیل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق تحصیل، حق کار، حق اقامه دعوی و غیره.

۳- قانونیت دموکراتیک یعنی سیر امور یک کشور طبق اصول و موازین مصوب ارگانهای انتخابی خلق و صیانت معنویت و امنیت و فضیلت انسانی بر اساس قانون.

۴- شرکت توده های مردم در مقامات اجرائی، قانونگذاری و دادرسی.

۵- برابری همه مردم اعم از جنس، نژاد، مذهب و ملیت و صرف و مشغول و غیره در برابر قوانین در برخورداری یکسان از آزادی پها و حقوق دموکراتیک.

دموکراسی در این معنای جامع خود از پایه های مقدس انسانی است و سیر تاریخ حاکی از مبارزات عدیده و گاه خونین خلقها برای نیل به آنست. دموکراسی شرط اولیه و ناگزیر هرگونه رشد سالم جوامع معاصر است.

هر کس ضرورت دموکراسی را انکار کند یا آنرا با شکل صوری و میان تهی بدل کند و یا بعضی از جهات آنرا منکر گردد و آنرا تله کند مرتکب جنایت علیه انسانیت شده است. هیچ چیز نفرت انگیز تر از دعوی کسانانی نیست که جوامع انسانی را در خود دموکراسی نمیشمرند و مانند چارپایان آنها را بد اشتن "شبانان" محکوم میکنند و تنها لطفی که میفرمایند آنست که این شبانها باید "عادل" و "خردمند" باشند! در جوامع کمرشده تعداد چنین مدعیانی بویژه زیادند. آنها استدلال میکنند که از آنجا که دموکراسی با درجه معینی از رشد اجتماعی مربوط است، در جوامع کمرشده دموکراسی شدنی نیست، مایه اختلال جامعه و توقف رشد آنست.

درست است که دموکراسی با درجه معینی از رشد جامعه ارتباط دارد ولی آنچه که بوطن ما ایران مربوط است، پس از پشت سال نبرد در راه آزادی، دموکراسی این رشد بحد کافی است برای آنکه دموکراسی بمعنای اصیل کلمه، ولو در چارچوب معین، در کشور ما برقرار گردد.

وقتی ماد دموکراسی را میطلبیم، این خواست تنها از جهت علاقه و احترام ما با انسان نیست، بلکه از این جهت است که ایقان را سخ داریم این شکل حکومت و نظام اجتماعی مساعدترین شکل برای جوشیدن چشمه های ابتکار مردم، قرار گرفتن شاخستان در جای خود، خاتمه یافتن بورکراتیسم، برجیده شدن بساط خود سری و قانون شکنی، جلوگیری از مستبدین کبیر و صغیر، یافت بهترین راه حل معضلات در جهت تأسیل عامه، کشف ذخیره های نهان معنوی و ترقی و تکامل اجتماعی است. افسانه های نفرت انگیز "دموکراسی ارشادی" یا "ضرورت رژیمهای استبدادی برای کشورهای کمرشده، که فلسفه دزدان و راهزنان و طراران اجتماعی است ما را نخواهد فریفت. مسلم است که دموکراسی نه ضرورت انضباط را که شرط حیاتی تکامل هر جامعه است و نه ضرورت وجود اوتوریته ها را که تکامل جامعه را با اقتدار و نفوذ خود تسهیل میکنند، به هیچوجه نفی نمیکند و این دعوای چرکینی است که گویا دموکراسی یعنی هرج و مرج، یعنی نفی انضباط، یعنی نفی اوتوریته.

تمام این فلسفه های توطئی و بربرمنشانه متعلق بدربار پهلوی و هیئت حاکمه کنونی است. شاه با از ضرورت دیکتاتوری بدرواقت ار خود ش سخن گفته است و نازیده است که کابینه هارا با چشم و ابرو اداره میکند و مدعی شده است که استبداد سلطنتی در ایران رژیم است "طبیعی" و ۲۵۰۰ ساله و اینکسه ایرانی در سرشت خود شاهپرست است و تنها از راه تعلق از "شاهنشاه آریامهر" و گردن نهادن به هوسها و خیالات او و خاندانش ایران باید اداره شود! شاه این اوا خسر دموکراسی سیاسی را به دموکراسی اقتصادی معلق میکند و بدین ترتیب بهانه جدی برای نفی دموکراسی میمان میارود.

تردید نداشته باشید که جز چارپوسان برد و صفت، مغرضان جاه طلب و کسانی که در حد بهیمنیت قرار دارند ممکن نیست احدی باین دعوی تسلیم شود و این استلالات سست و مغرضانه و متناقض را بپذیرد. در ایران از دموکراسی نشانی نیست. مردم آزاد نیستند. حقوق آنها پامال میشود. حکومت خود بخود حکمرواست. مساوات افراد جامعه تأمین نیست. مردم در تعیین سرنوشت خویش مداخله ندارند. کیش

شاهنشاهی، رژیم پلیسی و مصلحت‌پرستی، قوانین غلاظ و شداد ضد انسانی، محیط ایران راست مذهب ساخته است.

امپریالیست‌ها نیز در حفظ این اختناق ذی‌مصلحه اند، زیرا برای سرمایه‌گذاری آنها "محیط امنی" ایجاد میکند. امپریالیست‌ها، در برابر پهلوی، کمرباد ورها و ملاکان بزرگ از تجلی اراده مردم وحشت مرگ دارند و این تجلی بازبان گلوله آتشین پاسخ میکنند.

بازره در راه دموکراسی حقیقی بر مبنای مطلق مردم ایرانست که از وجود استبداد سلطنتی و هر نوع استبدادی بهر شکل عوام‌فریبانه‌ای که درآید آذنی منقعتی ندارند.

ترقی

ترقی یعنی حرکت سریع و جامع یک جامعه در مسیر رشد در جهت نیل بسطح جهانی فن و فرهنگ و نظماً عاد لانه اجتماعی. کشور ما اکنون کشوری است عقب مانده که در زمینه تولید، توزیع، آهنگ رشد، بازده کار، تنوع و کیفیت کالا، تکنولوژی، پژوهش و خلاقیت در علوم طبیعی و انسانی، آفرینش هنری، آموزش و پرورش، نظم و تشکل اجتماعی و دولتی، اسلوب رهبری و کارو غیره از صد تا دو سیست سال از سطح جهان واپس مانده است. و این واپس ماندگی در حالی است که کشورهای راقیه چهار اسبه بجلو می‌تازند و فاصله و شکاف دهم در حال افزایش است.

وظیفه مردم و حیاتی که اکنون در برابر ماست عبارتست از ایجاد شرایط مذتلف تا مین آهنگ سریع و جامع رشد بخظهور بکردن فاصله موجود طی چند دهه و برای نیل بسطح معین که برای همگامی بسیار شد جهانی ضروری است.

جامعه‌ای استعمار زده، اسیر در جنگ فقرات فرتوت فئودال و پاتریارکال، جامعه‌ای که اکثریت مطلق افراد آن جاهل و بیمارند، جامعه‌ای که بشیوه استبدادی اداره میشود، جامعه‌ای که اقتصادیات آن در مسیری تا سالم یعنی در مسیر سرمایه‌داری وابسته با امپریالیسم سیر میکند، یک چنین جامعه‌ای قادر نیست شرایط تا مین رشد سریع و جامع بوجود آورد.

اگر رژیم کنونی ایران نیز سیاستی برای رشد داده کارخانه و دبستان و درمانگاه ساخته میشود، جاگ اسفالت بگیرد، معدن استخراج میشود، برخی "بهبود" های سطحی و جزئی در انظمامات دولتی و اجتماعی پدید می‌آید، ولی این اندازه بهراتب و بهراتب کمتر از حدیست که برای تکامل سریع جامعه ما لازم است، بهراتب و بهراتب کمتر از حدیست که برای تکامل سریع جامعه ما میتوان بدان دست یافت و بکلی در سمت غلط، در سمت تا سالم سیر میکند. ایران نمیتواند بانیره و توان به پیش تازد؛

زیرا ایران از جهت منابع انسانی و طبیعی غنی است؛

زیرا مردم ایران از جهت شوق و عطش ترقی - این شرط مهم تکامل - در اوج لازند؛

زیرا ایران دارای گذشته پرفراست که میتواند الهام بخش آینده اش باشد؛

زیرا ایران به اندازه کافی مسائل خود را درک کرده است و این نیز شرط دیگر ضروری برای تکامل سریع است.

ولی رژیم کنونی که راه رشد ضد ملی و ضد دموکراتیک بسط سرمایه‌داری وابسته با امپریالیسم در ده و شهر را از جهت اقتصادی و تکیه به ایدئولوژی امپریالیستی و دیاری رازجهت معنوی در برابر جامعه مآقرار داده بزرگترین ترمز رشد ماست. نبرد برای ترقی بمعنای واقعی آن وظیفه مقدس هر ایرانی میهن پرست است.

رفاه

رفاه یعنی تا مین حد اقل شرایط ضروری زندگی آسوده و با فرهنگ برای کلیه افراد کشور بهره طبقات مولده و قشرهای خلاقه جامعه - کارگران، دهقانان و شبانان، پیشه‌وران، روشنفکران.

تا مین حد اقل شرایط ضروری زندگی آسوده و با فرهنگ معاصر برای کلیه افراد کشور یعنی ایجاد باند ازه کافی خوراک، پوشاک، مسکن، جاده، درمانگاه، دبستان، ورزشگاه، فروشگاه و غیره برای ۲۲ میلیون ایرانی. البته این کار بست بسیار مشکل که تحقق آن فقط در صورت وجود حد اکثر کوشش، حد اکثر نظم و انضباط ملی سالیان نسبتاً طولانی میسر است. درآمد متوسط سالانه ایرانی یکی از کمترین درآمدهای جهانست کشور ما کشور جهل، بیماری، بیکاری، در بدری و کرسنگی است. زندگی در شهر و قصبه و ده و کثیره ایران یک زندگی جهنمی، نازل و گناه بکلی بهیمی است. کشور ما کشور تناقض موحش بین فقر و ثروت است. قشرهای ممتاز جامعه در سطح عالی تجمل امریکائی زندگی میکنند. اکثریت مطلق جامعه در سطح نازل فقر آسیائی بسر میرود و این شکاف در کار بسط یافتن است.

برای ازیان بردن این زندگی جهنمی و تا مین رفاه باید نیروهای مولده کشور ایجاد اعلامی داد. ایران از جهت نفت و گاز و آهن و آلومینیوم و پتاسیم و مس و پنبه و نیشکر و محصولات باغداری و بیستانکاری و دامپروری غنی است. اگر شرایط پیش گفته یعنی استقلال، دموکراسی تا مین شود و کشور ما در راه نیل به ترقی راه رشد سالم ملی و دموکراتیک در پیش گیرد، میتوان تا مین سریع رفاه عمومی طی دو سه دهه امیدوار بود. ولی در شرایط کنونی، علیرغم غنی شدن باز هم بیشتر اغنیا و متورمتر شدن و دپعه آنها در بانکهای خارجی، علی‌رغم پیدایش یک طبقه متوسط مرفه در شهرهای بزرگ، امر تیره‌روزی اکثریت مطلق اهالی، بدون دور نمای روشن، ادامه خواهد یافت.

هدف کلیه سماعی و مبارزات اجتماعی تا مین سعادت انسانی است.

خوشبخت ترین انسان : اینست قد سترین وظیفه هر انسانی که در خود این نام است. تا مین رفاه یعنی تا مین زندگی آسوده و با فرهنگ تشبیه از طریق مبارزه در جهت ایجاد یک نظام عادلانه و دموکراتیک، ایجاد تناسب بین سطح مزد و حقوق با هزینه زندگی، بیمه عمومی، آموزش و درمان مجانی، تا مین حق کار، استراحت، تحصیل، صیانت کودکان و پیران، تجدید ساختمان دهها و شهرها و غیره ممکن است.

جادار د کسه همه کماتی که در واقع سعادت و سر بلندی ایران علاقمندند در راه پنج آماج مقدس صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی و رفاه از مبارزات متحد و خرد مندانه و فد اکارانه دریغ نکنند.

این بهترین محتوی است برای زندگی فردی هر ایرانی میهن پرست و مردم دوست.

فلسفه اجتماعی ما ساده، روشن، منطقی و مقتنع است. هیچکس جز چالپوسا گروفر د از نمیتواند دعوی کند که ایران از جهت پنج آماج مشروح در این مقاله وضعی روبراه دارد و هیچکس جز یک کوهه فکر برده صفت نمیتواند بخواهد که ایرانی از تلاش و نبرد در راه این آماجها تن زده و بوضع وجود تسلیم شود. نمیتوان دره‌ای تردید داشت که خلقهای جهان و از انجمله خلق ایران از پای نخواهند نشست تا صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی و رفاه را برای خود تا مین کنند. این شش گشت طبیعی محرومان و اسیران است و بهر شکل و شیوه‌ای که باشد، در هر شرایطی که باشد، بهر جهت این کشش بتوان تجلی خواهد کرد و راه خود را بسوی جلو خواهد گشود.

مبارزه ما با اشخاص نیست ، باروشهاست . مبارزه ما با اشکال نیست ، با ماهیتها و مضمونهاست . هر کس که در جهت این آماجها گام مثبت و جدی بردارد مورد تأیید جامعه قرار خواهد گرفت . هر کس با آنها دشمنی ورزد ، هر قدر هم که این دشمنی را در برده و ریا و سالوس بپوشاند ، موضوع نفرت و ستیزه جامعه خواهد بود . انسانیت با غارتگران و سارتگران خود سر سازگاری ندارد و سرانجام ، علیرغم همه فراز و نشیب های دشوار ، آنها را از پای در خواهد آورد .
 در سرود حزبی ما بدرستی گفته شده است :

راه اگرچه پرخطر
 خصم اگرچه حيله گر
 توده بی گمان شود
 کامیاب و بهره ور

۰ ۱ ط

رضا راد منش

درباره نهضت ۲۱ آذر

جنبش‌رهائی بخش‌ملی در میهن ما نزد يك بیک قرن سابقه دارد . بررسی ترکیب اجتماعی و محتوی شعارهای این جنبش در مراحل مختلف آن ، مطالعه فراز و نشیب هایش ، ارزیابی حوادث مهم و پندگیری از تجارب مثبت و منفی آن برای کسانی که بنحوی از آنجا در مرحله کنونی نبرد رهائی بخش‌ملی در میهن ما شرکت دارند بویژه برای افراد حزب ما (که تاریخ آن با تاریخ جنبش‌رهائی بخش‌ملی دوران معاصر ایران ۳۳ در آمیخته است) بسیار آموزنده است .

در تاریخ معاصر میهن ما برخی حوادث مقام و مسرعت خاصی احراز نموده اند تا جائیکه مهر و نشان خود را در سیر و تکامل بعدی جنبش گذاشته اند . از آن جمله است نهضت ۲۱ آذر . بلندگویمان همیشه حاکیه ایران نهضت ۲۱ آذر را تخطئه میکنند و میکوشند آنرا ضد ملی و تجزیه طلب جلوه دهند تا جائیکه روز شکست جنبش ۲۱ آذر را "روز نجات آذربایجان" نام نهاده و یکی از اعیان ملی اعلام داشته اند . تک ما "مفانده در ارزیابی نهضت ۲۱ آذر در نزد مانیز انحرافات دیده میشود . برخی جنبه خلقی و موقرانه نهضت ۲۱ آذر را نفی کرده و وعده ای نارسائینها و اشتباهات و انحرافات آنرا نادیده میگیرند . علی رشم این قبیل افراط و تفریط ها ارزیابی حزب ما از جنبش سالهای ۲۴ و ۲۵ در آذربایجان (که مادر این مقاله به مجموعه آن نام نهضت ۲۱ آذر داده ایم) از انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط خاص کشور ما نتیجه میگردد و بر پایه يك تحلیل کاملاً طبقاتی قرار دارد .

تصمیمات کتک در دوم حزب و پلنومهای کمیته مرکزی ما در باره جنبش ۲۱ آذر با وجود یک در شرایط و اوضاع و احوال کاملاً متفاوتی اتخاذ گردیده است بطور عمده صحیح بوده و بهمین سبب حزب ما تا کنون چه در داخل ایران و چه در خارج آن از مصوبات مزبور با پیگیری دفاع نموده است . اکنون که بیست سال از نهضت ۲۱ آذر میگذرد ، جادارد يك بار دیگر حوادث سالهای ۲۴ و ۲۵ در آذربایجان مورد بررسی قرار گیرد و برخی جهات این جنبش را که بر اثر مرور زمان بدست فراموشی سپرده شده و این خود به بسیاری سوء تفاهات میدان داده است یاد آور شویم و از بررسی تجارب شیرین و تلخ این جنبش که بدون تردید یکی از صفحات درخشان جنبش‌رهائی بخش‌ملی در تاریخ معاصر میهن ما است برای آینده نهضت و حزب پندگیریهای لازم را بنمائیم .

واقعیت آنست که در نخستین سالهای جنگ دوم جهانی پس از سقوط حکومت دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه ، حزب توده ایران وارث سنن انقلابی خلقهای ایران تشکیل میگردد و در مدت کوتاهی از چند حوزه کوچک بیک جریان عظیم اجتماعی تبدیل شده و در رأس جنبش‌رهائی بخش‌ملی خلقهای ایران قرار میگیرد .

از یکسو حزب توده ایران و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک در آتش مبارزه رهائی بخش‌ملی علیه امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داران غارتگر خارجی و داخلی و فئودالها و مالکین محلی در سراسر کشور قدرت و قوت بی سابقه ای کسب میکنند و از سوی دیگر هر قدر به شکست کامل فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن نزدیکتر میشود ارتجاع ایران با الهام و کمکهای مادی و معنوی امپریالیستهای آمریکا و انگلیس برای جلوگیری از تحول اساسی در رژیم ایران و ممانعت از انجام اصلاحات بنیادی در کشور در همه جابر فشار خود میافزاید .

فشار بی انداز می که از جانب کابینه صدر به آزاد یخواهان و مطبوعات آزاد یخواه وارد گردید، وحشت و تهروری که ارفع رئیس ستاد وقت در سراسر ایران بوجود آورد و سلاحی که بعمل استعمار در نقاط شمال برای مبارزه مسلحانه با احزاب و سازمانهای دموکراتیک داده شد، از اقداماتی است که ارتجاع ایران بوسیله صدرالاشراف و ارفع برای خفه کردن جنبش رهائی بخش ملی و دموکراتیک خلقهای ایران و تحمیل یک رژیم دیکتاتوری نظامی بکشور انجام داده است.

استان آذربایجان که در آن یکی از بزرگترین اقلیتهای ملی در ایران ساکن است بیش از همه در معرض فشار قرار میگردد و هزارها دهقان و صدها کارگر در زندانهای آذربایجان زندانی میشوند. تلگرافهای دسته جمعی و اعتراضات و تظاهرات عمومی درد ستگاه دولت کوچکترین تأثیری نداشته. در سراسر ایران و بویژه در آذربایجان شبح یک حکومت خشن رضاخاننی تجلی میگردد.

صدرالاشراف در پاسخ تمام تلگرافها و تقاضاهای مردم در مجلس گفت: « من باین تلگرافهای تهریز و نه بصد هالازاین قبیل تلگرافها اهمیت نخواهم داده. عکس العمل این اوضاع و احوال است که در آذربایجان خواستههای تازه ای مطرح میگردد و برای عملی کردن خواستههای مزبور است که در این استان از افراد حزب توده ایران و از افراد و قشرهای دیگر ملی و دموکراتیک این سامان فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل میشود و جنبش خلقی در این استان تحت رهبری این حزب بقیام مسلحانه تهدیل میگردد.»

در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۴ در زیر فشار افکار عمومی و اعتراضات شدید اقلیت مجلس صدرالاشراف مجبور به استعفا گردید و بجای آن در دوم آبان ۱۳۲۴ حکسیمی بر سر کار آمد. این تغییر کابینه هیچ تغییری را موجب نگردید. کابینه حکیمی روش سلف خود را با حدت بیشتری تعقیب نمود، وضع کشور آشفته تر و بحرانی تر هم عمیقتر گردید. برای آشنائی بوضع آفریز ایران ماذیلا قسمتی از نطق آقای دکتر محمد مصدق و یکی اول تهریز را که در ۲۴ آذر ۱۳۲۴ در مجلس ایراد کرده اند ذیلا نقل میکنیم:

دکتر مصدق نطق خود را چنین شروع میکند:

" دکتر مصدق - تاشهریروز ۱۳۲۰ که دوره دیکتاتوری خاتمه یافت در این مملکت یک سیاست بیشتر نبود و من گمان نمیکنم کسی انکار کند از آن بیخبر که دولت شوروی پایه خننه سیاست این مملکت گذاشت بجای سیاست موازنه منفی که متجاوز از یک قرن این مملکت از آن پیروی میکرد. است همان سیاست یک طرفی مجری و معمول بود من از خیانتی که بعضی از وزرا بعد از شهریروز باین مملکت کرده اند چیزی عرض نمیکنم فقط عرض میکنم در این دوره هم که من بافتخار نمایندگی مجلس مقتر شدم چون انتخابات آزاد نبود مجلس هم از همان سیاست پیروی کرد و برای مثال انتخابات تهریز و جریان آنرا در مجلس عرض میکنم. در تهریز نه تفویک بیک صورتی انتخاب شد که هفت نفر از آنها را قبول کردیم و در تفرود شد نند و نفس را در این مجلس رد کردند هیچ دلیلی هم نداشته اگر اعتراض بصلاحت شخصی بود اشکالی نداشت بکن بود بگوئیم صلاحیت نداشته ولی بهیچوجه اعتراض بصلاحت شخصی نشد روی جریان انتخابات رد شد (۱) در صورتیکه جسر یان انتخابات هر نه نفر یکی بود همان وقت هم بنده در همین مجلس این نکته را عرض کردم"

دکتر مصدق به نطق خود چنین ادامه میدهد:

" از هیچ کجای مملکت نیست که مردم شکایت نکنند من اجازه میخواهم چند تلگراف و نامه که به مجلس رسیده است قرائت کنم (صدر قاضی - یکی هم شکایت کرد هالاست) اول شکایت فرقه دموکرات آذربایجان - این شکایت در ۲۸ آبان ۱۳۲۴ بمن رسیده که بعرض مجلس شورای ملی میرسانم و رونوشتی نزد من است که الان قرائت می کنم."

(۱) مقصود اعترافنامه های حاج رحیم آقا خوشی نماینده اول تهریز و میرجعفر پیشه روی نماینده دوم تهریز است که از طرف اکثریت مجلس چهارم هم رد گردید.

آقای دکتر مصدق متن تلگراف فرقه دموکرات آذربایجان را بشرح زیر قرائت کرد:

" اینک قسمتی از فجاج ما مومرین دولت و نامه هائی که در باره قانون شکنی های آنها به داد سرا و سایر مراجع صلاحیت ارنوخته شده یاد آور میشویم. در تاریخ ۱۳۲۴/۷/۹ در ده عجبی از محال هشتگرد محمد صادق مجتهدی بمعیت عبدالحسین ساسانی بسا عده ای از ما مومرین امنیه مسلحانه بد هقانان حمله میکنند ابتدا گلوله بدست زلفعلی میزنند چون وی بزمن می افتد، حسن آقا غلام فتحعلی و مشهدی عبداله را هدف گلوله قرار داده میکنند و پنج نفر را چنان مجروح میسازند که اکنون بستری هستند ..."

با اینحال قاطین تعقیب نشده و برعکس کشاورزان بی گناه را بدون ذکر علت بازداشت میکنند (رفیع - صحیح است) در قوشا یولاغ و بان یولاغ د و نفر کشاورز بنام محرم و قنبر بدست اصلان و همایون و استوار ابراهیمی کشته میشوند و در اثر حمله مسلحانه ما مومرین زاندرمی کشاورزان با خانواده های خود به بیابان فرار میکنند. در شهر بیان عده ای از ما مومرین زاندرمی بسرکردگی گروهبان مقدسی عده ای از ریش سفیدان و معتمدین محل را در طوبله توقیف کرده سپس بخانه کشاورزان مسلحانه حمله مینمایند و پس از غارت اموال و مجروح ساختن عده کثیری از آنان یکی از آنها در اثر جرح وارده کشته میشود و چند نفر زن سقط جنین مینمایند، در تکه داش ما مومرین زاندرمی اناثیه سازل آزاد یخواهان را غارت میکنند و دست نر از دهقانان بازن و فرزند خویش راه بیابان را پیش میگیرند."

دکتر مصدق ادامه میدهد:

" در تمام این موارد تقاضای مردم این بود که مقامات مسئول در حدود قانون اساسی و اصول محاکمات جزائی مرتکبین را تعقیب و از بد اخلاقت غیر قانونی ما مومرین زاندرمی در امور حقوقی جلوگیری نمایند و با احترام باصل تکلیف قوا طبق دستور بخشنامه شماره ۳۵۳۱ - ۲۴/۵/۱۱ داد سرای استان ۴ و ۳ مانع از بد اخلاقت ما مومرین زاندرمی در کارهای حقوقی شده و نگذارند که ما مومرین آن اداره بجای تأمین آسایش خود سبب قتل و غارت و سلب آسایش عمومی گردند."

در همین نطق دکتر مصدق در باره این شکایات بوضع آذربایجان چنین میگوید:

" در امنه بیست و د و نفر از ما مومرین زاندرمی بسرکردگی سروان دیبا بمال و جان دهقانان تجاوز کرده و کاری میکنند که صد و پنجاه تن از رعایا سراسیمه برای نجات خود به تهریز آمد. بفرقه دموکرات آذربایجان پناهنده میشوند. در قره سلطان آباد حسن امنیه باعلی نام بوسیله تفنگ یک زن بطوری مجروح ساخته که مشرف بموت است و فرزند او در اثر ضربت تفنگ زاندرم کشته میشود. در گنیه سروان عابدینی با عده زیادی زاندرم آزاد یخواهان را بچوب بسته افراد برجسته آنها را زندانی میکنند. مرتجعین مروانقیم بسا استفاده از زاندرمی بمسکن آزاد یخواهان حمله ور شده و پس از غارت اموال و اناثیه مردم کاری میکنند که عده کثیری از دهقانان متواری میشوند. در اثر ضربات وارده ۳۶ نفر از اهالی مجروح میشوند که هنوز نیز بستری میباشند. اینک نامه هائی که حاکی از اعلام جرم بر علیه ما مومرین معظف زاندرمی و مرتجعین محلی است متذکر میشویم ۷۸۱ اعلام جرم است."

دکتر مصدق به نطق خود ادامه میدهد:

" من بچرت عرض میکنم که اگر ماعدالت را پیشه خود قرار دهیم و هر چه زود تر در اوضاع ناگوار خود اصلاحاتی کنیم وضعیت ما خیلی بهتر میشود. در هر کجا وقتی از دولت کاری پیشرفت

نکرد مملکت را فدای دولت نمیکنند (صحیح است) دولت را روانه میکنند و دولت دیگری می‌آورد شاید ایران استفاده کنند و برطبق مصالح مملکت اقدام شود (نمایندگان - صحیح است) یا مردم آذربایجان که از مؤسسين بزرگ مشروطيت هستند و در وطن پرستی آنها تردید نیست نباید جنگ کرد (نمایندگان - صحیح است) عقیده من اینست که باید با آنها داخل مذاکره شد و رفع شکایت نمود و آنها را مطیع مرکز کرد (صحیح است - احسن)

مناطق آقای دکتر مصدق را در اینجا از آنجهت نقل میکنیم تا خوانندگان ما از زبان دکتر مصدق که مورد علاقه و اعتماد اکثریت مردم ایرانند باوضاع و احوال آنروز ایران آشنائی یابند تا در دام تله‌یغات بلند - گویان هیئت حاکمه ایران که جز تحریف حقایق نقشی ندارند نیافتند.

از همان روزهای اول تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان کمیته مرکزی حزب مادر جلسات متعدد و طولانی خود اوضاع و احوال آذربایجان را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و باین نتیجه رسید که اول فرقه دموکرات آذربایجان و جنبشی که این فرقه در سر تا سر آذربایجان ایجاد کرده است عکس العمل مردم مخصوصاً دهقانان و کارگران آذربایجان در برابر فشار و ظلم دستگاه حاکمه است و برخلاف نظر متجعین و طبقه حاکمه ایران، نهضت آذربایجان متکی بقدرت توده‌های وسیع مردم آن سامان است ثانیاً تقاضاهای فرقه دموکرات آذربایجان با روح قانون اساسی منافات ندارد.

ثالثاً حاکم آذربایجان یک مسئله داخلی است و باید از هرگونه آلودگی‌های بین‌المللی برکنار بماند. این مسئله باید از راه مستقیم بدون مداخله دادن این و آن با تأمین حقوق دموکراتیک مردم آذربایجان و تعمیم آن برای تمام ایران حل گردد.

محافل بیطرف خارجی نیز حادثه آذربایجان را یک مسئله داخلی تلقی کرده و نظر حزب توده ایران را تأیید کردند. برای نمونه اظهارات مدیرکل وزارت خارجه فرانسه را یاد آور میشویم. مدیرکل وزارت امور خارجه فرانسه در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ در جواب دو نفر از روزنامه نگاران ایران در مجلس پذیرائی که باقتضای روزنامه نگاران ایرانی در کاخ وزارت خارجه در پاریس صورت گرفت راجع به آذربایجان چنین گفت:

"موضوع آذربایجان و حوادثی که در آن سامان وقوع یافته بعقیده وزارت امور خارجه فرانسه فقط یک مسئله داخلی ایرانست زیرا حزب دموکرات بطوریکه اطلاع داریم تاکنون هیچگونه تقاضائی برای تجزیه از ایران نکرده و فقط تقاضاهای خود را منحصر بیک نوع اختیارات داخلی در امور محلی نموده است و مخصوصاً بنا بر اطلاعاتی که به وزارت امور خارجه رسیده است هیچیک از احزاب و دسته‌های دست‌چپ ایران مخصوصاً حزب توده از افکار تجزیه طلبی طرفداری نمیکنند. بنابراین مادام که حزب دموکرات آذربایجان و دسته‌های سیاسی ایران صحبت از تجزیه خواهی نمیکنند دلیل نیست که این موضوع داخلی و محلی بیک ماجرای بین‌المللی تبدیل شود."

این اظهار نظر کاملاً مطابق با حقیقت است. فرقه دموکرات آذربایجان در هیچ سند و گفتاری هیچگونه تقاضائی برای تجزیه نکرده است بعکس در بند اول برنامه خود دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران را با صراحت تمام قید نموده است.

حزب توده ایران از خیلی پیش خواست تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را مطرح نموده بود. فرقه دموکرات آذربایجان نیز پس از تأسیس خود تشکیل فوری انجمنهای ایالتی و ولایتی را خواستار گردید. است. تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی طبق قانون اساسی از حقوق مسلم مردم ایرانست. بنابراین خواست اجرای این ماده از قانون اساسی برای تمام استانهای ایران و از انجمله برای استان آذربایجان هیچگونه خواست جدائی از ایران نیست و نمیتواند باشد.

مسئله تازه‌ای که در برنامه فرقه دموکرات آذربایجان مطرح گردیده همانا مسئله خود مختاری و تعیین سرنوشت هر یک از ملل ساکن ایران از طریق انجمنهای ایالتی و استفاده بلا مانع از زبان ملی بوده

است. خواست مزبور که در مواد ۵ و ۶ برنامه فرقه دموکرات آذربایجان مطرح گردیده به آذربایجان تنها محدود نشده است و برای تمام خلقهای ایران که دارای خصوصیات شیبیه به آذربایجان هستند پیشنهاد گردیده است.

شادروان پیشه روی صدر فرقه دموکرات آذربایجان بارها در نطقها و مقالات خود تأکید نموده است که "حرف بر سر جد شدن آذربایجان از ایران نیست. هیچکس چنین ادعائی ندارد. ما هرگز چنین ادعائی را مطرح نکرده ایم."

همه این صراحتها مانع آن نشد به خواست خود مختاری در داخل ایران و از طریق انجمنهای ایالتی و ولایتی، به خواست حق استفاده از زبان مادری برجسب تجزیه طلبی زده نشود.

این نخستین بار نیست که آذربایجان در معرض اتهام تجزیه طلبی قرار میگردد. در انقلاب مشروطیت نیز که جنبش‌رهای بیخشم ملی در سراسر ایران و بویژه در آذربایجان اوج گرفت به بعضی تلگرافهای انجمن ایالتی آذربایجان رنگ تجزیه طلبی زده شد.

قیام خیابانی نیز از اتهام تجزیه طلبی مبری نگردید. مهدی مجتهدی مؤلف کتاب "رجال آذربایجان در عصر مشروطیت" در باره قیام خیابانی چنین مینویسد:

"در ایام قیام همواره صحبت از تمام ایرانست. زبان فارسی زبان محبوب و رسمی است گو اینکه نطقها بتدریج است. شعار حزب جمله "آذربایجان جز لاینفک ایرانست" میباشد. حزب حتی نام آذربایجان را به آزادستان تهدیل میکند تا آذربایجان قفقاز روزی باستاد اتحاد نام آذربایجان حقیقی را ادعا نکند."

معدک همه اینها مانع آن نشده است که آقای مجتهدی بنوشته خود ادامه دهد و لایلی بپرای انتساب تجزیه طلبی علیه نهضت خیابانی گرد آورد و بنویسد:

"اماد رعل بسیار سخت بود که برجال طهران حمله نشود و به طهارتینها حمله نشود. سران نهضت اشخاصی باشند که مدت‌ها در اسلامبول و قفقاز زندگی کرده اند اما زبان ترکی زبان فارسی را تحت الشعاع خود قرار ندهند. بالاخره متفکر حزب و رهبر تبلیغاتی آن میرزا تقی خان رفعت باشد که عمری در اسلامبول گذرانیده و وفادارترین شاگرد نسامق کمال و توفیق فکرت بشماراست. اما نسبت به ترکها که ادعائی نسبت به آذربایجان دارند احساسات کاملاً خصمانه باشد. بالاخره آذربایجان عملاً از ایران مجزی شود آب از آب تکان نخورد."

باین ترتیب ملاحظه میکنیم که محافل حاکمه ایران از پیوند دادن خیابانی و هم‌زمانش به ترکها ابائی نداشتند. توقف قبلی نسبتاً طولانی برخی از سران فرقه دموکرات آذربایجان در آذربایجان شوروی و بعضی تظاهرات و زیاده‌رویها از طرف بعضی از مسئولین محلی زمینه مناسبی برای ایواد نظیر چنین اتهاماتی را بفرقه دموکرات آذربایجان فراهم نمود منتبھی این بار جای ترکیه با شوروی و بویژه با آذربایجان شوروی تعویض میگردد.

حضور ارتش سرخ در ماههای اول جنبش ۲۱ آذر در شمال ایران نیز بجایه یکی از دلایل تجزیه طلبی این نهضت ابراز میگردد و حال آنکه رود ارتش سرخ در ایران مانند رودی در بسیاری از کشورهای دیگر که در زمان جنگ صورت گرفت به دموکرات تیزه کردن جامعه ایران دردوران جنگ کمک نمود ولی از این امر نباید به نتیجه غلط رسید و اقامت موقت ارتش سرخ در ایران را بعنوان مداخله در امور داخلی ایران تلقی کرد. در دیماه ۱۳۲۴ کنفرانس مسکو یا شرکت نمایندگان امریکا و انگلیس تشکیل گردید و پیشنهاد بیون وزیر خارجه وقت انگلستان داترپه تشکیل کمیسیون سه جانبه در باره ایران از طرف اتحاد جماهیر شوروی رد شد و این واقعت خود بشکل بارزی بی‌پایگی اتهام تجزیه طلبی و مداخله را روشنتر میسازد.

آقای دکتر مصدق و همکاران ایشان در مجلس چهاردهم همراه با فرانسویان حزب توده ایران بسا

(۱) صفحات ۷۴ و ۷۵ از کتاب "رجال آذربایجان در عصر مشروطیت"

تشکیل چنین کمییونی که بحق آنرا کمیسیون قیومیت نام دادند شد بد اخلافت وزیدند روزنامه مردم که بجای رهبر ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران منتشر میشد در شماره ۱۸ دیماه ۱۳۲۴ خود در این باره چنین نوشت :

" باکمال صراحت اعلام میداریم که موافقت با چنین کمییونی ملت ایران را بد رجح یک ملت مستعمره یا تحت قیومیت تنزل خواهد داد . برای ما سرکشکی با خواهد آورد که تا ابد ماهه عذاب ما و فرزند آن ما خواهد بود . ما بصدای رسا فریاد میکنیم که ملت ایران به هیچ دولت خارجی اجازه نخواهد داد برای او قیومیت داشته و تکلیف معین کند ."

اما این دولت حکیمی با موافقت ضمنی شاه بود که با تشکیل چنین کمییونی در صورتیکه د نمایندگی از جانب ایران در آن شرکت نمایند موافقت نمود . طرح پیشنهادی بویین مشتمل بر ۱۱ ماده بود . طبق ماده نهم طرح مزبور دولت ایران ملزم میگردد که " توصیه هایی را که از طرف کمیسیون بعمل میآید بصورت قانون درآورد و آنها را بموقع اجرا گذارد ."

وظایف کمیسیون مزبور به حل باصطلاح مسئله آذربایجان محدود نمیکردید و بر تمام ایران گسترش مییافت . در حقیقت امپریالیستهای انگلیس و آمریکا بجهانه وجود اختلاف بین مردم آذربایجان و حکومت مرکزی میخواستند برای خود پایگاههایی در سایر نقاط ایران ایجاد نمایند .

با وجود موافقت دولت حکیمی و تأیید ضمنی شاه دولت اتحاد جماهیر شوروی با چنین پیشنهادی مخالفت ورزید .

آقای نجم وزیر خارجه دولت حکیمی پنج سال پس از این حوادث در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۹ در مجلس نمایان ایران سفسطه هایی میکند و میخواستد چنین وانمود نماید که گویا دولت حکیمی با چنین پیشنهادی موافقت نداشت و گویا چون این طرح دارای تاریخ و نمره نبود بنابراین سندیت نداشت . برای روشن شدن مطلب مامین اظهارات آقای نجم را در مسند درآینجا نقل میکنیم . آقای نجم در این باره در مجلس سنا چنین توضیح میدهد :

" ... بعد آمدیم به هیئت وزیران ، آنجا عقاید مختلفی داشتند بالاخره مطالب منتهی شد که ما با این مواد مخالفیم ولی آیا یک راهی هست که از سازمان ملل متحد و یا بوسیله دیگری یک عده ای بیایند در این مملکت ، بیایند اینجا و بگویند این چه وضعی است اجانب آمده اند اینجا ، قشون آوردند اینجا ، حالا هم نمیروند جنگ هم که تمام شد و ببینند این حرفها راست است ، هم راجع بشمال هم راجع بجنوب . این جنجالها که درد نیاراه انداخته اند ، بنابراین راهش اینست که بنشینیم ببینیم که در این زمینه ممکن است یک کاری که بنفع ایران باشد اقدام نمود . البته هیئت وزیران بود و عقاید مختلف بود . ما نشستیم یکسک مذاکره طولانی روی آن ورقه کردیم ، این ورقه ای که عرض کردم نه یاد داشت بود ، نه مراسله ، نه نمره داشت نه تاریخ داشت مثل این بود که من یک چیزی یاد داشت کنم و بد هم به آقایان . خلاصه این ورقه مورد بحث و شرف قرار گرفت ، با سفیر کبیرا آمریکا - با سفیر کبیرا انگلیس و نماینده دولت شوروی ، البته نماینده دولت شوروی گفت ما داخله در کار دولت نمیکنیم ... " (تکیه روی کلمات از نویسنده است)

کمترین توجه به اظهارات نجم وزیر خارجه دولت آقای حکیمی با وجودیکه پنج سال پس از حادثه و در شرایط و احوال کاملا متفاوتی ایراد گردیده است بخوبی نشان میدهد که این آقایان که یک عمر سنگ میهن پرستی دروفین بسینه زده اند تاچه اندازه در جهت نقض استقلال و حاکمیت ایران پیشروی نموده اند . اقرار آقای نجم در اثر بعد م موافقت سفیر شوروی حائز اهمیت فراوان است . مخالفت شوروی از کسو و مخالفت جدی اقلیت مجلس شورای ملی و از انجمله فراکسیون حزب توده ایران همراه با مخالفت نیروهای ملی و موکراتیک از سوی دیگر این توطئه امپریالیستی را با شکست روبرو ساخت .

عدم موافقت دولت اتحاد شوروی با تشکیل کمیسیون سه گانه موجب خرسندی همه محافل مترقی و آزاد پخواه ایران گردید . آقای دکتر مصدق در نطق ۱۹ دیماه ۱۳۲۴ خود ضمن انتقاد از دولت حکیمی و تقاضای برکناری وی از طرف همه مردم ایران از دولت شوروی تشکر نمود و چنین گفت :

" از اینکه دولت اتحاد شوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده است ملت ایران بسیار متشکر است . تشبیهات حکیمی در اثر به بردن باصطلاح " مسئله ایران " بمجامع بین المللی به نتیجه ای منتهی نگردد . کابینه حکیمی در اول بهمن ماه ۱۳۲۴ مجبور به استعفا شد و با سرکار آمدن قوام السلطنه در روش دولت تغییراتی پیدا شد که بقرارداد چهارم آوریل ۱۹۴۶ مطابق ۱۶ فروردین ۱۳۲۵ باد دولت شوروی منتهی گردید ."

در بند سوم این قرارداد دولت ایران مسئله آذربایجان را یک امر داخلی تلقی میکند و وعده میدهد که اختلاف مابین مردم آذربایجان و دولت مرکزی را از طریق مسالمت آمیز و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان حل و فصل نماید .

یک ماه پس از سرکار آمدن قوام دوران دو ساله دوره چهارم هم مجلس شورای ملی پایان میپذیرد . دولت قوام با استفاده از اختیارات خود در دوران قوت تصویب نامه ای در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ مشتمل بر هفت ماده در باره آذربایجان صادر مینماید و در آن با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در آذربایجان و با تعیین زبان آذربایجانی در بنچ کلاس اول مدارس آذربایجان موافقت میشود . بعلاوه در تصویب نامه مزبور هیئت دولت تصویب مینماید که کارهای دفاتر و ادارات محلی و کارهای دوائر دادگستری بزیان فارسی و آذربایجانی صورت گیرد و وعده میدهد در بدو تشکیل دوره ۱۵ تقنینیه پیشنهادی مبنی بر افزایش عسده نمایندگان آذربایجان بتناسب جمعیت حقیقی آن ایالت بمجلس تقدیم کند و پس از تصویب آن کسری نمایندگان برای همان دوره انتخاب شود .

در تعقیب تصویب نامه سوم اردیبهشت هیئت وزیران پس از یک سلسله مذاکرات مقدماتی نسبتا طولانی بالاخره هیئت از طرف دولت قوام بریاست مظفر فیروز مکاوم نخست وزیر و وزیر کار به آذربایجان اعزام شده و موافقت نامه ای در ۱۵ ماده میان دولت مرکزی و نمایندگان مردم آذربایجان در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۲۵ باضا رسید و در آن برخی جهات مواد هفت گانه تصویب نامه هیئت وزیران مصوب ۳ اردیبهشت مورد تفسیر قرار میگردد در موافقتنامه مزبور با تخصیص ۷۵٪ عواید دولتی در آذربایجان با احتیاجات محلی موافقت میگردد . فرقه دموکرات آذربایجان نیز موافقت مینماید که نیروهای فدائی در ارتش آذربایجان در ترکیب زاندر امری وارثش دولتی درآمده و تحت فرماندهی دولت مرکزی اداره گردد . در موافقت مزبور باره تقسیم زمینهای خالصه و زمین مالکین آذربایجان که در خارج آذربایجان بسر میبرند و یا بخلق خیانت کرده اند موافقتهایی صورت گرفت ولی از قانون تقسیم محصول مابین مالکین و دهقانان که مجلس آذربایجان تصویب نموده بود ذکر نمیشود .

انتظار میرفت تصویب نامه سوم اردیبهشت هیئت وزیران و موافقت نامه ۲۳ خرداد که در تعقیب آن در تهران باضا رسید اختلافات موجود خاتمه یافته باشد ولی زندگی یکباردیگر نشان داد که مادام که در رژیم حکومتی ایران تغییرات اساسی صورت نگیرد هیچیک از امال و آرزوهای ملی و موکراتیک خلقهای ایران جامه عمل نخواهد پوشید .

طولی نکشید امپریالیستهای آمریکا و انگلیس با تکیه محافل مرجع ایران که با هرگونه راه مسالمت آمیزی مخالفت جدی داشتند همراه با قوام که راه خیانت آشکار را در پیش گرفت از هر سو دست بکار شدند . کابینه ائتلافی که در آن سه وزیر توده ای نیز شرکت داشت از حملات و اقدامات خرابکارانه محافل ارتجاعی و تحریکات امپریالیستهای خارج نکاست و بحکس بردشت و حدت آنها افزود تا جائیکه وزیران توده ای مجبور بکناره گیری شدند و در دنبال آن میدان عمل امپریالیستها و عمال ایرانی آنها بسط و دافنه بیشتری یافت . حوادث ناگوار بی در پی رخ میدهد . سرانجام سلسله این حوادث با اعزام نیروی دولتی به آذربایجان

منتهی میشود و حکومت سرنیزه و زهر مجددا در آذربایجان احیا میگردد.



بیش از پنجاه هزار از اعضا* و فعالین حزب تود* ایران در آذربایجان از همان آغاز تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان بفرقه دموکرات آذربایجان پیوستند. روزنامه "آذربایجان" ارگان کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان در شماره ۲۳ ژانویه ۱۹۴۶ خود تعداد اعضا* حزب را هفتاد هزار ذکر کرده است از آنجمله شش هزار کارگر، ۵۶ هزار دهقان، ۲ هزار روشنفکر، ۳ هزار پیشه ورکاسب، ۲ هزار تاجرو ۵۰۰ مالک و ۸۰۰ روحانی بوده است.

ترکیب طبقاتی حزب نشان میدهد که در فرقه دموکرات آذربایجان نمایندگان طبقات و قشرهای مختلف اهالی وارد شده اند. معدک با وجود کمی نسبی شماره کارگران نیروی محرکه در فرقه دموکرات آذربایجان طبقه کارگر بوده است و اکثریت مطلق فعالین فرقه را فعالین سابق حزب تود* ایران تشکیل میداده اند. علاوه بر اعضا* فرقه صدها هزار از مردم شهری و روستایی آذربایجان در حول فرقه در جنبش ۲۱ آذر شرکت کرده اند. پس از هجوم ارتش به آذربایجان دهها هزار در شهر پاره گشته شدند و دهها هزار متواری یا مجبور به مهاجرت از کشور گردیدند.

شرکت وسیع مردم آذربایجان در این جنبش بخودی خود بهترین دلیل ملی و دموکراتیک بودن آنست. در دوران یکساله جنبش در تحت رهبری فرقه یک سلسله اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مهمی در آذربایجان صورت گرفت. مهمترین آنها عبارت از تقسیم اراضی خالصه و اراضی عده ای از مالکین، تأسیس کارخانجات جدید و تکمیل کارخانه های محدود قدیمی، اصلاح امور بازرگانی و بانکی، دادن حق رأی و حق انتخاب شدن بزرگان، تعلیم زبان مادری در مدارس، تأسیس دانشگاه و رادیو و تئاتر ملی و غیره صورت گرفت که هیچیک از آنها در دوران حکومت های سابق آذربایجان سابقه نداشته است. این همه اصلاحات که در دوران کوتاهی صورت گرفت از جهت دیگر ماهیت ملی و دموکراتیک این جنبش را نشان میدهد.

مسئله ملی در دوران نهضت ۲۱ آذر برای اولین بار در تاریخ جنبشهای محلی آذربایجان با مشخصات ویژه زیرین مطرح گردید یعنی با مضمون حق خود مختاری از طریق تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در داخل واحد جغرافیائی ایران و حق استفاده از زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی و در محاکم قضائی. و حال آنکه در جنبشهای سالهای انقلاب مشروطیت و در قیام خیابانی آذربایجان هیچگاه چنین شعارهایی مطرح نشد و علاوه بر رهبری جنبش در آن درونها بابازرگانان، مالکین مرفقی، روحانیون آزاد یخواه بوده است. این تفاوت در ترکیب رهبری در دوران نهضت ۲۱ آذر با دورانهای گذشته بیشتر و بشکل روشنتری ماهیت خلقی و دموکراتیک جنبش ۲۱ آذر را منکسر میسازد. عکس العمل شدیدیست حاکمه ایران و امپریالیسم امریکا و انگلیس بیش از همه باعث همین ماهیت کاملاً مترقیانه آن بوده است. بقای آذربایجان دموکرات در مجاورت کشور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بدون تردید میتواندست معثای پایگاه مهم رشد و تکامل استقلال سیاسی و اقتصادی و دموکراسی و سوسیالیسم در سرتاسر ایران استفاده گردد و اینچنین و بمنظور احتراز از چنین "خطری" است که این جنبش بیش از هر جنبش دیگر در ایران در معرض پورش وحشیانه نیروهای ارتجاعی در داخل و خارج کشور قرار میگیرد و همچنین درست بهمین جهت است که نیروهای ملی و دموکراتیک و در رأس همه آنها حزب تود* ایران از این جنبش حمایت و دفاع نموده است. از بررسی همه جانبه فعالیت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان و از مطالعه شرایطی که نهضت ۲۱ آذر با شکست مواجه شد میتوان به نتیجه گیریهای زیرین رسید:

۱- در جنبش ۲۱ آذر حل مسئله ملی معثای عمده ترین شعار نهضت که دارای مضمون خود مختاری محلی و فرهنگی بود مطرح گردید و با آن هد قهای اساسی انقلاب پروزاد دموکراتیک ایران یعنی مسئله استقلال

و حاکمیت ملی و العا* مناسبات ارباب رعیتی و اصلاحات دیگر دموکراتیک یا از نظر مرد داشته شد و یاد در جنبه دوم اهمیت قرار گرفت. شایان ذکر است که در برنامه فرقه دموکرات آذربایجان عبارتی علیه امپریالیسم توجه کافی نشده و حال آنکه مارکسیسم - لنینیسم به ما می آموزد که در شرایط کشوری نظیر کشور ما شعار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شعارهای عده انقلاب و مسئله ملی در زمره شعارهای دموکراتیک عمومی است که باید در موازی حل شعارهای اصلی و پاپس از آن حل گردد. باین ترتیب در برنامه و عمل فرقه دموکرات آذربایجان شعارهای اصلی جنبه فرعی و شعار ضمنی جنبه اصلی پیدا کرده است و این خود عمده ترین خطا در نهضت ۲۱ آذر بوده است.

۲- یکی از دلایل ضعف مقاومت نیروهای ملی و دموکراتیک فقدان جنبه واحد و در نتیجه فقدان وحدت عمل نیروهای مزبور در برابر نیروهای جهیز و متحد ارتجاع و امپریالیسم بوده است. حزب تود* ایران از مدتها پیش احزاب و دستجات آزاد یخواه و اصلاح طلب را به تشکیل جنبه واحد دعوت نمود. در تعقیب همین دعوت پیگیری بود که در ۱۸ خرداد ۱۳۲۵ "جنبه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" مرکب از حزب تود* ایران و حزب ایران تشکیل گردید ولی متأسفانه فرقه دموکرات آذربایجان با وجود مراجعات متعدد در ورود به جنبه مزبور مسامحه نمود و تنها در حدود پس از پنج ماه در آستانه یورش ارتجاع و امپریالیسم همراه با حزب دموکرات کردستان و احزاب سوسیالیست و جنگل الحاق خود را به "جنبه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" اعلام داشت. این اعلام بیروقت متأسفانه فقط جنبه دکلا را تپو پیدا کرد. قبل از اینکه "جنبه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" نضج و استحکام لازم یابد ارتجاع ایران با تکیه بر امپریالیسم با استفاده از تفرقه و تروها و عدم مقاومت نیروهای مسلح آذربایجان باسانی به پیروزی رسید.

۳- اشتباه در ارزیابی قوام و اعتماد به تعهدات و مواعید و از هشیاری انقلابی نیروهای ملی و دموکراتیک تا درجه زیادی کاست. این امر به قوام امکان داد در پشت پرده تالیفات و عوامف بیبیمای خود با امپریالیسم بویژه با امپریالیسم امریکا و با محافل ارتجاعی (حتی با شاه که بخصوص خود را مخالف قدیمی وی وانمود مینمود) سازش کند و در پرده، مدت ها شکست نیروهای ملی و دموکراتیک را فراهم سازد.

۴- حوادث سالهای ۲۵-۱۹۴۴ در آذربایجان صاف با ظاهر نخستین تشنجات بین المللی پس از دوین جنگ جهانی گردید. تشنجات مزبور گرچه در شکست نیروهای دموکراتیک جنبه قطعی نداشت و نمیتوانست داشته باشد ولی ارتجاع و امپریالیسم با استفاده از جهات ضعف جنبش از موقعیت با سرعت استفاده نمود و نیروهای ملی و دموکراتیک را با عقب نشینی و شکست روبرو ساخت.



انقلاب اجتماعی بیک یا چند نبرد تنها محدود نیست. انقلاب اجتماعی در آن طولانی و تعداد زیادی از نبردها در زمینه های گوناگون اقتصادی و اصلاحات اجتماعی را در بر میگیرد. در تاریخ جنبش رهاشی بخش خلقهای میهن مانهضت ۲۱ آذر یکی از اینگونه نبردها است که در بیست سال قبل در شرایط و احوال خاصی و تناسب معینی از نیروهای موافق و مخالف داخلی و خارجی صورت گرفته است. گرچه این نبرد مانند خیلی از نبردهای قبلی و بعدی در جامعه ما با پیروزی همسراه نگردید ولی علیرغم تعالیات ارتجاع و امپریالیسم این قبیل نبردها اثر وضعی خود را در جامعه ما گذاشته و میگذارند و خواه ناخواه در رشد و تکامل بعدی جامعه و تحرك آن بسوی استقلال واقعی و آزادی و ترقیات اجتماعی مؤثرند. وظیفه پیشروان جنبش در هر جامعه پندگیری از تجارب شیرین و تلخ این نبردها برای تجمع، تجهیز و تشکل و اتحاد بیشتر و معیتر نیروهای ملی و دموکراتیک رهبری آنها در نبردهای آینده برای تأمین آرمانهای میهنی، ملی و طبقاتی جامعه است. بزرگترین پندگیری ما از نهضت ۲۱ آذر احیا* مجدد وحدت ترهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران است. تأمین وحدت ترهبری و سازمانی حزب تود* ایران و فرقه دموکرات آذربایجان در حول پسرنامه و

اساساً همه خواسته‌های ملی و مکرراتیک طبقات و قشرهای مترقی جامعه و همچنین خواسته‌های اقلیت‌های ملی پاروشنی کامل بر اساس جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری منعکس است. گامی بزرگ در جهت پیروزی جنبش‌های بخش ملی در ایران است. هر قدر وحدت مزبور عمیقتر و مستحکمتر گردد نقش وی در ایجاد جبهه واحد ملی و پیروزی آن در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع بیشتر و سریعتر خواهد بود.

آذرماه ۱۳۴۴

نوجوهر سبزه‌ای

وحدت یا افتراق ؟

اهمیت مسئله

در برابر کوشش بیگسراکثریت قاطع احزاب کمونیستی و کارگری بسیاری احیاء وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و تأمین وحدت عمل در مبارزه بر ضد امپریالیسم، در ماه نوامبر ۱۹۶۵ روزنامه "زن مین زیمائو" و مجله "خونستی" سرمقاله‌هایی با مضمون مشترک انتشار دادند و طی آن به توجیه روش انشعاب‌گراانه رهبری حزب کمونیست چین پرداختند و برای نخستین بار آشکارا کمان خود را در احزاب مارکسیست - لنینیست به انشعاب کامل و قطعی دعوت کردند. در این سرمقاله از جمله چنین گفته میشود: "انثاگونیم موجود بین مارکسیسم - لنینیسم و رویونیسم خروشچیفی یک انثاگونیم طبقاتی است که پرولتاریا را در مقابل بورژوازی قرار میدهد. این انثاگونیمی است بین دو راه: سوسیالیسم و سرمایه داری. این انثاگونیمی است بین دوشی: مبارزه علیه امپریالیسم و تسلیم در برابر امپریالیسم. این تضاد سازش ناپذیر است" (۱). در جای دیگر گفته میشود: "در باره مجموع مسائل اساسی عصر ما تضاد آشفتنی ناپذیری آنها را در برابر هم قرار میدهد. بسیار چیزهاست که آنها را از هم جدا میکند و هیچ چیزی که آنها را با هم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد" (۲). و سپس نتیجه گیری شده است که: "چون وضع چنین است برای مارکسیست - لنینیستهای حقیقی راه دیگری باقی نمیماند جز گسستن پیوند با گروه‌های رهبری رویونیست. ایجاد و گسترش احزاب و سازمانهای انقلابی واقعی مارکسیست - لنینیست به امری اجتناب ناپذیر تبدیل میشود" (۳).

مقارن همین ایام گروهی که در رهبری حزب توده ایران از مدتی پیش مشغول خود را - که یا مشی رهبری حزب کمونیست چین انطباق کامل داشت - در برابر شی حزب قرار داده بود، با پیروی از رهنمود رهبری حزب کمونیست چین آشکارا به انشعاب دست زد و با این عمل ضربه جدی بوحدهت حزب طبقه کارگر ایران و جنبش نجات بخش ملی در میهن ما وارد ساخت.

جنبش جهانی کمونیستی با نفوذترین جنبش عصر ما است. این جنبش نیروی محرکه مبارزه خلق‌ها در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم بشمار میرود. اردوگاه سوسیالیستی، که در مرکز این جنبش قرار دارد، بزرگترین و مقتدرترین نیرو در برابر امپریالیسم است. بدینجهت اختلافی که در این جنبش بوجود آمده و اینکه با کمال تأسف تا سرحد انشعاب آشکار پیش رفته است، در سر نوشت مردم جهان و همه نهضت‌های انقلابی تأثیر عمیق دارد. در واقع این مسئله با آنکه قبل از همه مربوط به کمونیست‌هاست، ولی دیگر فقط مورد علاقه کمونیست‌ها نیست. همه آنها که با اشکال و درجات و هدفهای گوناگون بمبارزه بر ضد امپریالیسم مشغولند، در وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ذینفع اند. مسئله تأمین وحدت در این جنبش یکی از مسائل عمده عصر ما تبدیل گردیده است.

حزب ما هم بعنوان عضوی از خانواده بزرگ کمونیست‌ها و هم بخاطر لطمه‌ای که مستقیماً از وجود این اختلاف خورد است، هم بنابر ماهیت طبقاتی و جهان بینی خود و هم از جهت مصالح عالیه نهضت آزادی بخش مردم ایران بتأمین وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری عمیقاً علاقمند است. بخاطر همین

(۱) و (۲) و (۳)

وحدت است که مافعلاد در اینجا قصد بررسی مجدد مسائل مورد اختلاف بین رهبری حزب کمونیست چین و سایر احزاب کمونیستی و کارگری را نداریم. در اینجا فقط بررسی این مسئله مورد نظر است که رهبری حزب کمونیست چین تا چه اندازه در توجیه انشعاب ذی‌حق است، انشعاب بنفع کیست و راه غلبه بر اختلافات موجود در جنبش کمونیستی چیست؟ و با زهم بخاطر همین وحدت و پیوستگی برای خنثی کردن عواقب سوء عمل انشعابی در نهضت کارگری ایران است که مادر آینده، بدون آنکه قصد مباحثه آشکار داشته باشیم، ناچاریم بتوضیح مشی حزب مادر مسائل شهری و تاکتیک - چه از نظر جهانی و چه از لحاظ داخلی - بپردازیم تا درست از نادرست باز شناخته شود و راه مبارزه انقلابی هموار گردد. تذکر این نکته هم ببقایه نیست که برخورد رهبری حزب کمونیست چین باین مسئله هم - مانند بسیاری دیگر از مسائل - تغییر اساسی کرده است. اگر زمانی رهبری حزب کمونیست چین سایر احزاب برادر را بجا بحث آشکار و خصمانه متهم میکرد و مینوشت: «حسرت کمونیست چین همیشه بر این عقیده بوده و هنوز هم هست که اختلاف بین احزاب برادر را باید در صفوف خود مان، از راه مباحثه و مشورت و دستاورد، بر اساس حقوق مساوی و طبق اصول مصرحه در اعلامیه و اظهاریه مسکول شود» (۱)، پس از آنکه این مباحثه آشکار از طرف سایر احزاب برادر رطع شد و با اینکه در طوسی دو سالی که از قطع مباحثه میگذرد، رهبری حزب کمونیست چین حملات خود را به احزاب کمونیستی و کارگری و پیوسته حزب کمونیست اتحاد شوروی هرگز قطع نکرد، اینک در سرفاله مذکور رفوق در توجیه این عمل میگوید: «در میان هدفهای "وحدت عمل" که رهبری جدید حزب کمونیست شوروی تعقیب میکند، یکی هم قطع مباحثه علنی است... آیا چنین چیزی عملی است؟ مباحثه بزرگ امروزی بشکلی زنده و کوبنده آنچه را که در جنبش جهانی کمونیستی ناسد و موردنی است و آنچه را که در سمت تکامل آینده و جاده پیروزی است، بر ملا کرده است».

احزاب مارکسیست - لنینیست همچنان بی‌پایان بخش بودن مباحثه آشکار و غیردستانه معتقدند و از آن احتراز میجویند. ولی رهبری حزب کمونیست چین حتی از این هم فراتر رفته است. آنچه که از جانب وی انجام میگردد تنهاست که دیگر مباحثه نیست، بلکه مبارزه سیاسی آشکار علیه احزاب برادر است.

ناگزیری بروز اختلاف

تکامل جنبش جهانی کمونیستی و برخورد عینی با پدیده های گوناگون این جنبش و تحلیل علمی آنها نشان داد که بروز اختلاف حتی در این جنبش که دارای جهان بینی واحدی است و استراتژی عمومی مشترکی هم دارد، امری ناگزیر و طبیعی است. سطح گوناگون تکامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورها، سنن گوناگون نژادی، مذهبی، ملی و فرهنگی در هر کشور، ترکیب طبقاتی متنوع در احزاب کمونیستی و کارگری، شرایط متفاوت و گاه متضاد مبارزه، وظائف مختلفی که در برابر هر یک قرار دارد، راه حل‌های گوناگونی که برای انجام این وظائف در پیش گرفته میشود، بغرنجی و سرعت تغییر و تحول حوادث بین المللی و نظائر آن همه پایه های عینی بروز اختلاف عقیده است. در جائیکه در یک حزب واحد بروز اختلاف عقیده بر سر مسائل گوناگون طبیعی است، بروز اختلاف بین احزاب از اینهم طبیعی تر است. حکم مارکسیستی منی برای آنکه هر حزب باید اصول کلی مارکسیسم - لنینیسم را بطور خلاق با شرایط خاص کشور خود تطبیق دهد، از همین جانشی میشود اتفاق رهبری حزب کمونیست چین هم خود زمانی همین عقیده را داشت و مینوشت: «بروز اختلاف عقیده بین احزاب برادر را غالباً احترازا پذیرا است، زیرا مسائل مشترک مورد علاقه فوق العاده بغرنج اند و شرایط

(۱) از سرفاله "زن مین ژیاو" تحت عنوان "اختلافات از کجا آغاز شد؟" مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۶۲ بنقل از جزوه "Whence the Differences?" A Reply to Comrade Thorez and other Comrades. p. 3

احزاب گوناگون بسیار مختلف، و همچنین برای اینکه وضع عینی و اوضاع حال تغییر است (۱). بنابراین صحبت بر سر پدیده گرقتن اختلاف یا حل مصنوعی آن نیست، سخن بر سر چگونگی حل آنست.

چگونه باید با اختلاف برخورد کرد و آنرا بر طرف ساخت؟

اگر بروز اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی طبیعی است، تبدیل آن به اختلاف حل نشدنی، بیهوده "تضاد سازش ناپذیر" بیهیچوجه ناگزیر نیست. بالاتر از آن، حفظ وحدت در جنبش عده است و بنابراین این ختمی است.

احزاب کمونیستی و کارگری دارای جهان بینی واحدی هستند، ماهیت طبقاتی آنها یکی است، دشمن مشترکی دارند و برای نیل به هدف واحدی مبارزه میکنند. اینهمه انگیزه وحدت در هیچ جنبشی سابقه ندارد. انترناسیونالیسم پرولتری بیان همین وحدت است. بر پایه چنین وحدتی است که باید به اختلاف برخورد کرد و آنرا بر طرف ساخت. بسخن دیگر اختلاف امری فرعی است. برخورد به آن باید دستانه انجام گیرد. حل آن برای تحکیم وحدت است.

اکنون که اختلاف بروز کرده، عمیق هم شده و متأسفانه پسرحد انشعاب هم رسیده است، پیوسته باید بنقاط مشترک، چه آنچه که کمونیست‌ها را با هم متحد میکند نه آنچه که آنها را از هم جدا میکند تکیه کرد و با تمام قوا در راه حل اختلاف کوشید، زیرا از یک طرف همراه بار شد و بسط نفوذ جنبش کمونیستی، اهمیت وظایفی که برعهده اوست بیشتر شده است و این خود همبستگی و پیوند عمیق تری را بین گردانهای این جنبش میطلبد و از طرف دیگر امپریالیسم بعامل گوناگون و از جمله بعامل وجود اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی - دشمن اصلی خویش - بر تجاوزکاری خود افزوده است و این نیز مبارزه با زهم متحد تری را برضد دشمن مشترک ایجاب میکند. در رگ شده و حتی در جریان اختلاف رهبری حزب کمونیست چین هم همین عقیده را داشت و مینوشت: «منافع مبارزه بخاطر امر طبقه کارگر وحدت هر چه عمیق تری را در صفوف هر حزب کمونیست و در ارتش بزرگ کمونیست‌های همه کشورها میطلبد. این منافع از آنها وحدت اراده و عمل میطلبد. وظیفه عالی انترناسیونالیستی هر حزب مارکسیستی - لنینیستی است که بطور مداوم در راه وحدت بزرگتری در جنبش جهانی کمونیستی بکوشد» (۲). و در جای دیگر مینویسد: «وقتی اختلاف بروز میکند، پیوسته هنگامیکه اختلاف بر سر مشی جنبش است، چهارراه تحکیم وحدت جنبش جهانی کمونیستی آنست که باید از تمام یکل بوجدت شروع کرد، و از راه مباحثات جدی و برابری مارکسیسم - لنینیسم، این اختلافات را بر طرف ساخت» (۳). ولی حالا رهبری حزب کمونیست چین شرط وحدت را تسلیم بخط مشی خود میداند و در سرفاله اخیر "زن مین ژیاو" مینویسد: «اگر رهبران جدید حزب کمونیست شوروی واقعا وحدت با مارکسیسم - لنینیسم‌ها را میخواهند باید مشی روزی کمونیستی خود را رها کنند و اشتباهات خود را با کمال صمیمیت بپذیرند. باید علناً و جدا در مقابل همه کمونیست‌ها و همه خلقها اعتراف کنند که روزی کمونیسم و شوینیسم دولت بزرگ و روش انشعابی که خروشچف اعمال کرده و مشی و برنامه روزی کمونیستی مصوبه در کنفرانس های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ حزب کمونیست

(۱) سرفاله "زن مین ژیاو" تحت عنوان "کارگران همه کشورها متحد شوید و دشمن مشترک مخالفت کنید" مورخ ۱۵ مارس ۱۹۶۲ بنقل از جزوه "Workers of All Countries Unite, Oppose our Common Enemy p. 2, 3" (۲) از سرفاله "روزنامه" پرچم سرخ" تحت عنوان "باز هم در باره اختلافات بین رفیق تولیاتی و ما" مورخ ۴ مارس ۱۹۶۲ بنقل از جزوه "More on the Differences between Comrade Togliatti and us p. 196" (۳) از سرفاله "زن مین ژیاو" تحت عنوان "اختلافات از کجا آغاز شد؟" مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۶۲ بنقل از جزوه "Whence the Differences? A Reply to Thorez and other Comrades

شوروی اشتباه است و علنا تصدیق کنند که دیگر در جاده رویزونیسم خروشجویی نیفتد. از تاقض در گفتار و کردار رهبری حزب کمونیست چین که بگذریم، این روش را باید در برابر روش حزب کمونیست شوروی و اکثریت احزاب براد قرار داد تا معلوم شود چه کسی واقعا در راه وحدت میکوشد و چه کسی به انشعاب دامن میزند. احزاب براد رهبرگزینگفته اند که رهبران حزب کمونیست چین باید خط مشی باصلاح "رویزونیستی" آنها را بپذیرند. همیشه تصریح شده است که باحفظ مواضع مورد اختلاف باید بر اساس آنچه که مارا متحد میکند و عده است به عمل مشترک دست زد و از تضعیف یکدیگر در یک مبارزه مضر بپرهیز کرد. آنها همان نکته ای را میگویند که زمانی رهبری حزب کمونیست چین هم میگفت ولی حالا معلوم میشود که بدان اعتقاد نداشت، یعنی بحث دوستانه بین خود برای حل اختلاف و تحکیم وحدت. پاسخی که این رهبری حزب کمونیست چین میدهد بجای کوشش در راه تأمین وحدت و یا حداقل تخفیف و محدود کردن اختلاف و ایجاد وحدت عمل در مبارزه بر ضد دشمن مشترک، اعلام جدائی و مبارزه آشکار و خصمانه است.

انشعاب چگونه توجیه میشود؟

ماثوسه دوون زمانی میگفت: "در اجتماع ماد و نوع تضاد وجود دارد. یکی تضاد بین ما و دشمنان ما و دیگری تضاد درون خلق. این دو نوع تضاد از لحاظ خصلت خود کاملا مغایر یکدیگرند. و شیوه حل آنها نیز یکسان نیست. خلاصه نوع اول تضاد هامر بوط به مسئله مرز بندی دقیق بین ما و دشمنان ما، و نوع دوم تضاد هامر بوط به مسئله مرز بندی دقیق بین حق و باطل است. ماثوسه دوون که حتی "تضاد های بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی" را "از زمره تضاد های درون خلق" میدانند بطریق اولی تضاد در داخل حزب کمونیست را نیز از زمره تضاد های درون خلق می شمارد و "شیوه دموکراتیک حل تضاد های درون مردم" را هم بصورت فرمول "وحدت - انتقاد - وحدت" بیان میکند. وی در گمانیکه یاشی که در "چپ روی" بودند، برای آنکه در مبارزه درون حزبی طریقه باصلاح "مبارزه بیرحمانه و سرکوبی بی امان" را بکار میبردند، مورد انتقاد قرار میدهند و میگویند: هنگامیکه بردن این شیوه (یعنی وحدت - انتقاد - وحدت) قبل از هر چیزی باید هدف ایجاد وحدت باشد. اگر تطایق ذهنی بوحث وجود نداشته باشد مبارزه خواه ناخواه به ازهم پاشیدگی تشکیلاتی منجر میشود که جبران آن کار مشکلی خواهد بود. در اینصورت آیا این اسلوب باشیوه "مبارزه بیرحمانه و سرکوبی بی امان" برابر نیست؟ و آیا از وحدت حزب میتوان سخن راند؟ (۱) اینها همه مطالب درستی است. و کسی که این مطالب درست را بیاد میآورد خواه ناخواه آنرا با عمل کنونی رهبری حزب کمونیست چین مقایسه میکند و میبرد که پس چگونه کمونیستها نمیتوانند تضاد بین خود را حل کنند و باید حتما راه انشعاب در پیش گیرند؟ در برابر این پرسش و برای توجیه انشعاب است که رهبری حزب کمونیست چین مجبور است بگوید که حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست در راه رویزونیسم افتاده اند، بهمکاری با امپریالیسم تن در داده اند، عامل بورژوازی شده اند، به احیای سرمایه دار عدو کشورهای سوسیالیستی مشغولند و در یک کلمه بد دشمن طبقه کارگر، انقلاب و کمونیسم مبدل گردیده اند. زیرا فقط در اینصورت است که میتوان از "تضاد آشتی ناپذیر" سخن گفت، راه انشعاب در پیش گرفت و بمبارزه علیه این احزاب پرداخت.

ما گفتیم که فعلا قصد بحث در باره این مسائل را نداریم. ولی آیا هر کسی که از حداقل حسن نیست و سلامت فکر برخوردار باشد میتواند باور کند که کشورهای سوسیالیستی، که هر روز گام جدیدی در راه تکامل ساختمان سوسیالیسم برمیدارند، در جریان تبدیل بکشور سرمایه داری هستند؟ که اتحاد شوروی که بزرگترین قدرت اقتصادی نظامی را در برابر تجاوز امپریالیسم تشکیل میدهد، بهمکار امپریالیسم مبدل شده؟ (۱) این نقل قولها از ترجمه فارسی نطق ماثوسه دوون در ۲۷ فوریه ۱۹۵۷ در باره همین جلسه وسیع مشاوره عالی دولتی چین است که در نشریه ای تحت عنوان "در باره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق" در سال ۱۳۳۸ از طرف حزب توده ایران انتشار یافته است.

که احزابی که در شرایط بسیار دشوار مبارزه انقلابی مشغولند عامل بورژوازی هستند؟ که جنبش کمونیستی که بخاطر پیکار سرسخت خود در راه تحقق اصول مارکسیسم - لنینیسم روز بروز قدرت و نفوذ بیشتری کسب میکند در چار رویزونیسم شده است؟ آیا همه این اتهامات و افتراات - که با وجود سنگینی آن نمیتواند کاملا جدی تلقی گردد، چون بنظر نمیرسد که گویندگان آنها بدان اعتقاد داشته باشند - برای آن نیست که "دشمنی" تراشیده شود تا بتوان در رابطه با آن "تضاد آشتی ناپذیری" یافت و انشعاب کرد؟

رهبری حزب کمونیست چین که تصمیمات تکویره بیستم حزب کمونیست شوروی را مورد تأیید قرار داده، اعلامیه ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکورا امضا کرده، تا همین چندی پیش از "وحدت" یا "احزاب برادر" و "کشورهای سوسیالیستی" در برابر "دشمن مشترک" سخن میگفته، حالا ناگهان باین نتیجه رسیده است که "بسیار چیزهاست که آنها را از هم جدا میکند و هیچ چیز که آنها را باهم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد" دقت کنید: هیچ چیز که آنها را باهم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد! رهبری حزب کمونیست چین که در سرمقاله اخیر "زن مین ژیا شو" حتی "وحدت عمل" یا "برخی از عناصر بورژوازی انحصاری" را برای مبارزه با امپریالیسم امریکامکن و ضرور می شمارد، از وحدت عمل با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی و کارگری برای مبارزه بر ضد امپریالیسم امریکا سر باز میزند! باید تصدیق کرد که ادعای سود مندی وحدت عمل با برخی محافل انحصاری امپریالیستی در زمین رد امکان وحدت عمل با احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی جسارت عجیبی میخواهد. ماثوسه دوون زمانی میگفت: "عده زیادی نمیتوانند بین این دو نوع تضاد (تضاد با دشمن و تضاد درون خلق) ب (که خصلت با هم متفاوت و مرز دقیقی تعیین کنند) یعنی نمیتوانند تفاوت تضاد های بین ما و دشمنان ما را از تضاد های درون مردم تشخیص دهند و با مسائلی این دو نوع تضاد ها را باهم مخلوط میکنند. باید اعتراف نمود که گاهی تشخیص این دو نوع تضاد از یکدیگر کار آسانی نیست. در گذشته اتفاق افتاده است که آنها را باهم اشتباه کرده ایم" (۱). میتوان در همین تأسیف با قاطعیت گفت که رهبری حزب کمونیست چین یکبار دیگر در چار این اشتباه شده است. در تاریخ موارد زیادی هست که کسانی سخنان درستی میگویند ولی خود خلاف آن عمل میکنند! بعلاوه واقعا حیرت انگیز است که چگونه بایک گردش قلم میتوان تضاد درون خلق را به تضاد با دشمنان خلق و تضاد با دشمنان خلق را به تضاد درون خلق بدل کرد!

انشعاب ب نفع کیست؟

معروف است که آگوست بیل یکی از رهبران برجسته نهضت کارگری و حزب سوسیال دموکرات آلمان هنگام نطقی در رایشتاک (مجلس آلمان) ناگهان با کف زد نهایی جناح راست مجلس رو برو شد. وی که انتظار چنین واقعه ای را نداشت با خود ولی بصدای بلند گفت: ای بیخرف! معلوم نیست چه دستسه کلی به آب داده ای که این جانورها شادی میکنند.

در واقع هم گاه اتفاق می افتد که برای درک دقیق صحت و سقم عطفی باید دید که عکس العمل دشمن چیست. اکنون همه می بینند که امپریالیستها و تمام محافل ارتجاعی جهان یا شادی از وجود اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی سخن میگویند. آنها با تمام قوا و با استفاده از تمام وسائل میکوشند که این اختلاف را عمیقتر کنند و وحدت جنبش جهانی کمونیستی را یکباره از هم بپاشند. آنها در کار استفاده حد اکثر از این شکساف و تفرقه هستند. در واقع هم مرکززدی وجود دارد که اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی مبارزه بر ضد امپریالیسم را تضعیف کرده است؟ مگر حداقل یکی از عوامل مهم تشدید روشی تجاوزکارانه امپریالیسم و بیزه امپریالیسم امریکا در سالهای اخیر وجود همین اختلاف نیست؟ مگر باین آوردن حیثیت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست با متهم کردن آنها به "رویزونیسم"، "همکار امپریالیسم"، "عامل بورژوازی"، "ضد انقلابی" و غیره سلاح جدیدی نیست که به زرادخانه ضد کمونیستی

(۱) از جزوه "در باره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق" صفحه ۱۹

امپریالیسم افزوده شده است؟ مگر انشعاب در احزاب مارکسیست - لنینیست و از جمله در حزب توده ایران مبارزه آنها را بر ضد دشمن مشترك دشوار و تضعیف نمیکند؟ و آیا جادائی از نیروهای که رسالت تاریخی ساختمان جامعه های نوین سوسیالیستی و کمونیستی را بر عهده گرفته اند و به پیکار قاطع با امپریالیسم مشغولند، بهترین خدمت به امپریالیسم نیست؟

زمانی رهبری حزب کمونیست چین می نوشت: « اخیراً دین راسک علنا گفت که اختلاف بین کمونیستها "خیلی جدی و خیلی دامنه دار است... سردرگمی که در احزاب کمونیست سراسر جهان رخ داده بسه جهان آزاد کمک کرده است" آنها که حزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست حملیه میکنند باید در این باره پند یابند که: دشمن از این جریان بعنوان کمک بزرگی به "جهان آزاد" ابراز شادی میکند. آیا این چیزی است که بتوان به آن بالید؟ (۱) ولی در واقع از رهبری حزب کمونیست چین است که بپروژه حالا، یعنی زمانی که احزاب مارکسیست - لنینیست را دشمن تلقی کرده، مبارزه با آنها را جایز دانسته و وحدت عمل با برخی از محافظ انحصاری امپریالیستی را بر وحدت عمل با احزاب برادر ترجیح داده است، باید پرسید که: آیا این چیز است که بتوان به آن بالید؟

مبارزه در راه وحدت وظیفه عاجل همه کمونیستهاست

جنبش جهانی کمونیستی دچار بحران جدی شده است. این بحران از یک طرف ناشی از روش انشعابگرانه رهبری حزب کمونیست چین و دنباله روان آنها در احزاب مارکسیست - لنینیست و از طرف دیگر نتیجه شی چپ روانه، سکتاریستی و دکماتیک این رهبری است که میکوشد این شی رایج جنبش تحصیل کند. بدینجهت خیالیافی و نادرست است اگر تصور شود که میتوان بسادگی و در مدت کوتاه برای اختلافات و در نتیجه برای بحران غلبه کرد. برای این منظور باید مبارزه کرد. ولی پیروزی این مبارزه را علیرغم دشوار و طولانی بودن آن، با اطمینان کامل میتوان پیش بینی کرد. بدو دلیل: نخست آنکه جنبش جهشیانی کمونیستی به آن درجه از رشد رسیده است که بتواند با اتکا با اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و با کار برد خلاق آن در عمل از مبارزه علیه انواع انحرافات "چپ" و راست، دکماتیسم و ریزونیسم، سکتاریسم و اپورتونیسم، پیروزند بیرون آید و با استحکام و وحدت عمیقتری به پیش رود. جنبش کمونیستی که تا این حد نیرومند شده و تکامل یافته خود نتیجه چنین مبارزه ای است. دیگر آنکه پایه های عینی وحدت عمل، که نخستین گام جدی در تاسیس وحدت کامل در جنبش کمونیستی است وجود دارد و تلاش انشعابگرانه رهبری حزب کمونیست چین و دنباله روان آنها عقیم خواهد ماند. همانطور که فقط در تئوری بلکه در زندگی روزانه روز بروز نادریستی رهبری حزب کمونیست چین در برابر توده های مردم آشکارتر میشود و به منفرد شدن با زهم بیشتر آنها منجر میگردد، انشعابگری و تفرقه افکنی در جنبش جهانی کمونیستی نیز سرانجامی جز شکست و انفراد برای عاملین آن نخواهد داشت.

حزب ما وظیفه دشوار ولی پرافتخار خود در مبارزه با خطر تاسیس وحدت در جنبش جهانی کمونیستی آگاه است و همراه سایر احزاب برادر رسیم خود را در این زمینه ایفا خواهد کرد. پیروزی بدون تردید با وحدت طلبان است نه انشعابگران!

بهمن ۱۳۴۴

داود نیروزی

د لاملال ز شامی که صبح در بی اوست
که نیش و نوش بهم باشد و فراز و نشیب
"حافظ"

در راه استقرار یک حکومت ملی

مقدمه

قریب دو وازده سال از عصر رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه (۱) که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در میهن ما مستقر شد میگذرد. در این مدت تلاشهای فراوانی از طرف نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران برای پایان دادن بحمر این رژیم و استقرار یک حکومت ملی در ایران بعمل آمده ولی متأسفانه تاکنون تمام این تلاشها بی نتیجه ماند. است و رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه همچنان بحکومت حابرا نه خود ادامه میدهد. علت این جریان چیست؟ آیا فی الواقع در میهن ما شرایط عینی برای هیچگونه تغییر و تحولی وجود ندارد؟ یا اینکه عوامل ذهنی، یعنی احزاب و مجامع ضد رژیم مسئولند، و وظایف خویش را بدرستی انجام نمیدهند.

مبارزه در شرایط کنونی ایران بی شک دشوار است؛ ولی راه مبارزه حتما پسته نیست. این راه را باید پدید کرد، در آن گام نهاد و به پیش رفت. تا وقتی که احزاب و نیروهای ملی و میهن پرست ایران شرایط اجتماعی و سیاسی ایران کنونی را بدرستی تحلیل نکنند، شعارهای صحیح مبارزه را استخراج نمایند، نیروهای خود را برای تحقق این شعارها مجتمع نمانند، و مبارزه بیکر دست نزنند، حتی قدمی هم در راه موفقیت نمیتوانند بردارند.

میهن ما در اثنای فقر، استبداد، جهل و فساد میسوزد. در طول دو وازده سال اخیر بسیاری فرصتهای طلائی برای تحکیم استقلال ملی و تاسیس منافع مردم میهن ما از دست رفته است. اگر وضع به همین منوال بماند، بسیاری فرصتهای دیگر هم از دست خواهد رفت. هزارانی میهن پرستی حقدار از این جریان بشدت متأسر باشد.

هدف این مقاله طرح تمام ظل و عوامل عدم موفقیت اپوزیسیون ترقیخواه ایران نیست. در این مقاله فقط بپاره ای نکات ایدئولوژیک و سیاسی که در اپوزیسیون مطرح است، اشاره خواهد شد. مقصود مناظره هم نیست بلکه نیل بتفاهم است. هدف طرح مسائل بمنظور حل آنها و حل آنها برای ایجاد زمینه مشترك فکری و لذا علی بین نیروهای اپوزیسیون است.

(۱) در این مقاله بجای رژیم کودتا، رژیم شاه، رژیم مطلقه و رژیم استبدادی شاه که در مطبوعات حزبی ما و سایر احزاب ملی غالباً بکار میرود، همه حا اصطلاح رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه بکار رفته است. علت اینست که هیچیک از اصطلاحات بالا یا توضیح خصلت اجتماعی - سیاسی این رژیم را منعکس نمیکند. اصطلاح رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک در عین حال که در خصلت اساسی این رژیم را بیان میکند، نشان دهنده هدف مبارزه نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران هم هست.

(۱) از جزوه "کارگران همه کشورها متحد شوید، با دشمن مشترك مخالفت کنید"، صفحه ۱۹

نویسند و برای نوشتن این مقاله ، انبوهی از روزنامه ها ، مجلات ، جزوات و اعلامیه های راکه در سالهای اخیر ، در ایران و کشورهای مختلف جهان از طرف نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران منتشر شده مورد مطالعه قرار داده است . در این استاد آنچه بحد و مهر وجود دارد ، شور و هیجان انقلابی ، روحیه ایثارجویی و کین و نفرت پررئیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه و عشق بی پایان با استقلال و حاکمیت ملی کشور ما و خوشبختی و رفاه مردم آنست . این خصوصیت قابل احترام و مقدس است . ولی برای مبارزه سیاسی ، مبارزه ای که بخاطر مبارزه انجام نمیشود ، بلکه در آرای هدفهای مشخص اجتماعی - سیاسی است ، کافی نیست . در بسیاری از این اسناد ، آنچه غالباً در طاقی نیسان می افتد ، واقعیت مشخص اجتماعی - سیاسی کشور ما و تحلیل علمی جبهات و جوانب گوناگون آنست . غالب این اسناد اثبات شده است از عارت پرده انزهای " انقلابی " ، بیان آرزوها و آمال ، همراه با متنوع ترین و متضاد ترین تئوریهای اجتماعی . در این نوشته هسا از نظریات کارل مارکس گرفته تا عقاید والت ویتنامی نرستو ، از افکار لنین گرفته تا کائوتسکی ، بشیوه التقاطی در کنار هم ردیف شده اند . هر کس میل اخود و بنا بر مصلحت روز از آنها برای اثبات عقاید خود استفاده میکند . واقعیت مشخص ایران که خارج از تنگنای وجود دارد بدست فراموشی سپرده شده است . وقتی هم که کسی ب فکر ای برای میافتد ، از تحلیل مشخص واقعیت ایران شروع نمیکند ، بلکه تحلیل او بمنظور اثبات احکام معینی است که پیشاپیش در ذهن خود ساخته و پخته است . هر جاکم که واقعیت با آن احکام مطابقت نکند ، جسورانه واقعیت را دریای آن احکام قربانی میکند و بخیال خود حکم مورد نظر خویش را اثبات مینماید .

در مطبوعات اپوزیسیون همانقدر که تحلیل مشخص علمی کم است ، رمانتیکسم سیاسی زیاد است . مثالها در این مقاله امکان نقل نمونه های متعدد در این رمانتیکسم سیاسی که بحد و مهر وجود دارد نیست . مثلا بجملات زیرین توجه کنید :

روزنامه ایران آزاد اینطور مینویسد : (۱)

" اشک شوق در چشم همه موج میزد ، همه چهره های گلگون و برافروخته داشتند و با شورو هیجانی عظیم و شکوهی پر حشمت و سنگین نفس رادرسینه جس ساخته بودند تا بهتر بشنوند تا با گوش جان سروش خدای پیشوای خویش راد رک کنند . آری آنها چون فرزندانی که پس از سالها جدائی از پدر آهنگ گرم کلامش را بشنوند یا سربازان فد اکازی که در محاصره دشمن بسختان گرم و امید بخش فرمانده بزرگ خویش از بالای سنجی کو هساران گوش فراد دهند ، مسحور پیام مصدق بزرگ ، منجی ملل استعمار زده شرق گشته بودند ."

این فقط یک نمونه است . نویسند با افاده حماسی رمانتیک مطالب مخالفی ند ارد ، ولی اگر رمانتیکسم سیاسی جای رئالیسم انقلابی را بگیرد ، کار مبارزه با سامان نمیرسد . راه را از چاه نمیتوان تمیز داد . خود را نمیتوان شناخت ، دشمن را نمیتوان شناخت و مبارزه را به پیروزی نمیتوان رساند .

در میان عد زیادی از دوستان ما این تصور باطل بوجود آمده است که هر چه بیان شو انگیز تر و حماسی تر و هر چه طعن دشمن و مدح دوست پر حرارت تر باشد ، تحلیل انقلابی ترست . یک تحلیل سیاسی که در آن ذکری از هن ، آتش ، خون ، انهدام ، انتقام و واژگونی و غیره نباشد ، تحلیل انقلابی نیست . ایسین اشتباه بزرگ نیست . انقلابی ترین تحلیل سیاسی آنست که از واقعیت مشخص عینی ناشی شود و شعارهای مشخص هر مرحله انقلاب را بشیوه علمی استخراج کند و توده های مردم را برای وصول به هدفهای مشخص آن مرحله از انقلاب بسیج نماید و به پیش براند . تحلیل سیاسی با خیال پردازی شاعرانه فرق دارد . مسنارز اجتماعی میتواند شاعر هم باشد ، ولی شاعرانه نمیتوان مبارز اجتماعی شد .

(۱) ایران آزاد ، شماره ۴ ، ۲۰ ژانویه ۱۹۶۳

استشهاد به اقوال آقای دکتر مصدق

حزب توده ایران به آقای دکتر مصدق بعنوان يك رجل که همسال سیاسی و میهن پرست احترام میکند از نام آقای دکتر مصدق در تاریخ معاصر کشور ما بایکی از بزرگترین پیروزیهای سیاسی ملت ما همراه است . خوشبختانه بسیاری از نظریات کنونی آقای دکتر مصدق هم با نظریات حزب ماتوافق دارد . و ما از این جهت خوشحالیم . ولی مطلب این نیست . سالهاست که بسیاری از سازمانهای اپوزیسیون بدست و ن اینک خود به تحلیل مستقل و مشخص اوضاع ایران پردازند ، استشهاد به اقوال گوناگون آقای دکتر مصدق را وسیله اثبات عقاید خود قرار داده اند ، هر روز سازمانی برای اثبات نظر خود یکی از دستخط های آقای دکتر مصدق استشهاد میکند و روز دیگر سازمان دیگر که دستخط دیگری از ایشان بدست آورده است ، با انکا بفلان جمله مبهم یا عارت د و پهلوی ، نظرمخالف خود را رد مینماید . این جریان بقدری بسط یافته است که گاه بسیاری از جلسات و مجامع سازمانهای وابسته نیروها بجای به تفسیر ، تأیید یا تکذیب اقوال آقای دکتر مصدق میگذرد . اگر مکتوبات آقای دکتر مصدق مشروح و جامع و متضمن تحلیل های اجتماعی - سیاسی بود ، بسیار میتوانست زمینه مناسبی برای بحث باشد . ولی متأسفانه اینطور نیست . آقای دکتر مصدق امکان بیان جامع عقاید خویش را ند ارد . او دوازه سالست که در زندان است . نحوه انشاء نامه هانشان میدهد که خود ایشان هم جز راهتهاهایی صوری قصدی ند اردند . آیا سالها بحث و مشاجره در این زمینه کافی نیست ؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده است که احزاب و سازمانهای ملی خود را با استقلال به تحلیل حوادث ایران پردازند و از نهضتی که آقای دکتر مصدق رهبری آن را بر عهده داشت برای آغاز يك سلسله مبارزات تازه الهام بگیرند ؟

حزب توده ایران و جبهه متحد ملی (۱)

یکی از مسائلی که سالهاست مورد بحث است و در این باره بکرات و مرات هم از آقای دکتر مصدق استفسار شده است ، مسئله تشکیل جبهه متحد ملی مرکب از تمام احزاب ، مجامع و سازمانهای ملی و ترقیخواه ایران ، برای مبارزه با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی واستقرار يك حکومت ملی است . آقای دکتر مصدق نظر خود را با صراحت گفته اند . ایشان معتقد بلزوم تشکیل چنین جبهه ای هستند . شرایط آنرا هم بیان کرده اند . حزب توده ایران هم در این باره نظریات خود را که با نظریات آقای دکتر مصدق در رؤس مطالب کاملاً منطبق است ، مطرح کرده است . ولی سالهاست که نیروها و عناصر نفوذ در احزاب و سازمانهای که خود را پیرو راه دکتر مصدق مینامند از اجرای منوآت ایشان و ایجاد چنین جبهه ای جلوگیری میکنند . تردیدی نیست که گرایش سالم در جهت ابراز تمایل بوحده عمل با حزب ما در صفوف نیروها ملی ایران در ایران و اروپا قوت میگیرد ولی این امر هنوز بمنظور مسلط بدل نشده است . منظره مسلط احتراز از برداشتن گام مؤثر در جهت ایجاد يك جبهه متحد ملی بمعنای واقعی کلمه است . ماهمیشه گفته ایم چرا موافق تشکیل جبهه متحد ملی هستیم ، ولی مخالفین ما هیچوقت با بیان مشروح استدلال نکرده اند که چرا موافق تشکیل چنین جبهه ای نمیتند . و ما در این باره تاکنون جز اظهار نظرهای پراکنده ، اثبات نشده و غالباً متناقض از احزاب و سازمانهای ملی نشنیده ایم . ولی ماهمیشه باتوجه به اهمیت که برای تشکیل جبهه متحد ملی قاطعاً ، وظیفه خود دانسته ایم که حتی این اظهار نظرهای پراکنده و اثبات نشده را هم بی جواب نگذاریم .

(۱) سازمان سیاسی نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران که باید با شرکت تمام احزاب ، مجامع و شخصیت های ترقیخواه و میهن پرست تشکیل شود ، در مطبوعات اپوزیسیون تحت عنوان گوناگون ، جبهه واحد ضد استعمار ، جبهه واحد ضد امریالیستی ، جبهه واحد احزاب ملی و غیره نامیده شده است . در این مقاله بجای اصطلاحات مذکور همه جا اصطلاح جبهه متحد ملی بکاررفته است . نویسنده تصور میکند باتوجه به ترکیب و هدفهای این سازمان سیاسی ، این اصطلاح مناسبترین اصطلاح است .

چرا حزب توده ایران هوادار تشکیل جبهه متحد ملی است

کوشش حزب توده ایران برای تجمع تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست کشور ما سابقه طولانی دارد. برای نخستین بار در ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ بعد از استعفای آقای دکتر صدق از نخست وزیری و انتصاب احمد قوام کوشش طولانی حزب مابرای تجمع نیروهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه ز شععار "جبهه واحد ضد استعمار" در روزنامه بسوی آینده ارگان غنی حزب مامنعکس شد و منشأ تا "میر عظیمی در مبارزه ضد قوام گشت". از آن زمان بیعقد قریب ۱۳ سال است که حزب ما برای تحقق این شعار کوشش میکند. مجاهده حزب ما برای تحقق این شعار در طول ۱۳ سال اخیر محور اساسی تمام فعالیتهای سیاسی و اجتماعی ما بوده است. در طرح برنامه حزب ما مصوب هفتمین پلنوم وسیع کمیته مرکزی گفته میشود:

"... وظیفه اساسی انقلاب در مرحله کنونی عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست ملاکان بزرگ و سرمایه داران وابسته بامپریالیسم بدست نیروهای متحد استقلال طلب و میهن پرست و آزاد پخواه یعنی کارگران، دهقانان، خرد و بورژوازی (پیشه وران و کسبه) روشنفکران، کارمندان و سرمایه داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع). اساسی ترین وسیله این مبارزه، جبهه واحد کلیه قوای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جامعه ایرانست که اتحاد کارگران و دهقانان استخوان بندی آنرا تشکیل میدهد".

نه تنها در طرح برنامه حزب ما، بلکه در تمام اسناد اساسی حزب که طی ۱۳ سال اخیر منتشر شده است موضوع اتحاد تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه ما بعنوان مهمترین مسئله منعکس است. از طرف احزاب و سازمانهای وابسته بجبهه ملی، ملاحظاتی فراوان بشکل پراکنده و غیر منظم مطرح شده است که ماسعی میکنیم در اینجا باختصار آنها را مورد بحث قرار دهیم:

مبنای اقتصادی - اجتماعی جبهه متحد ملی

شعار تشکیل جبهه متحد ملی يك شعار انتزاعی و بی پایه نیست. این شعار از واقعیت مشخص جامعه ایران و تحلیل علمی وضع طبقاتی ایران استخراج شده است. این شعار جنبه تحبیب ندارد، قصد اغوا و فریب در آن نیست، نباید آنرا يك نیرنگ تاکتیکی کوتاه مدت شمرد. ماکسی رانمیخواهیم گول بزنیم. مسامعتقدیم که در شرائط کنونی، منافع طبقات و قشرهای وسیعی از جامعه ما اقتضادارد که در مبارزه سیاسی بر ضد رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک موجود شرکت کنند. رژیم کنونی ایران نمایندند اکثریت افراد جامعه ما نیست. این رژیم نمایندند سرمایه داران وابسته بامپریالیسم و ملاکانی است که بر اثر تحولات اخیر بتدریج وارد جرگه اول میشوند. تمام تصمیمات مهم این رژیم، در آخرین تحلیل، بمنظور تثبیت حاکمیت آن طبقات و در بنسند نگاه داشتن اکثریت مطلق مردم کشور ماست. از نظر خارجی این رژیم وابسته بامپریالیسم است و چون وابسته بامپریالیسم است، از نظر جهانی نیز سیاست آن سیاست مخالفیتها رشد و پیروزی جنبشهای آزاد بیخشم ملی است. بدین ترتیب جامعه ما در شرائط کنونی میتواند بد و بخش اساسی تقسیم کرد. بخشی که منافع آن اقتضادارد با این رژیم موافقت کند و بخشی که منافع آن اقتضادارد با این رژیم بمخالفت برخیزد. بخش اول مرکب است از سرمایه داران بزرگ وابسته بامپریالیسم، ملاکانی که بتدریج وارد جرگه سرمایه داران میشوند. بوروکراسی دولتی و نظامی (وزیران، وکیلان، افسران عالیرتبه ارتش، گروهی از روشنفکران و تکنوکرات هائی که خود رافروخته اند) و بخش دوم اکثریت مطلق افراد جامعه یعنی کارگران، دهقانان، سرمایه داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع) و طبقات متوسط جامعه (پیشه وران، کسبه، روشنفکران و وطن خواه، گروه عظیمی از کارمندان دولت، دانشجویان، افسران جز و سربازان و غیره) تشکیل میدهد.

بیست و سه ملیون افراد جامعه ما اعم از اینکه بخوانند یا نخواهند، بداندند یا نداندند، در یکی از طرف این تقسیم بندی قرار دارند. شعار جبهه متحد ملی که از طرف حزب مامطرح میشود ناشی از توجه بساین

تقسیم بندی عینی جامعه ماست. هر یک از طبقات و قشرهای که در بخش دوم قرار دارند، بنحوی از انحنا تحت فشار اقتصادی - سیاسی رژیم کنونی هستند و از آن زبان می بینند. طبقه کارگر و دهقانان مورد استثمار شدید و فشار طبقات حاکمه هستند. سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها و اصلاحات ارضی رژیم نتوانسته است و نمیتواند مطالبات این دو طبقه کثیر العدد را تحقق بخشد. این رفورم ها حد اکثر در حکم داروی مسکن است بطور موقت از التهاب و تشنج میکاهد و تضاد میان این دو طبقه و رژیم بالقوه بسا شدت وجود دارد.

سرمایه داران ملی (بورژوازی ملی)، پیشه وران، کسبه، روشنفکران، گروه عظیمی از کارمندان دولت، دانشجویان، افسران جز، سربازان و غیره نیز هر یک بنحوی تحت فشار رژیم قرار دارند. سیاست اقتصادی دولت، که ناشی از تبعیت از امپریالیسم است، بامیدان دادن به تسلط سرمایه های خارجی، با از میان برداشتن حصارهای گمرکی و اتخاذ سیاست اقتصادی "درهای باز" سرمایه داران ملی و تولید کنندگان کوچک را بسوی خانه خرابی و ورشکست کشانده است. سیاست اقتصادی رژیم مانع رشد هماهنگ و مطمئن تولید داخلی، گسترش طبیعی بازار و توزیع منظم تولیدات داخلی است. سرمایه داران ملی و قشر های وابسته بآنها بساقفه منافع طبقاتی خوش، مخالف این رژیم و علاقمند به استقرار يك حکومت ملی مدافع و حافظ منافع خویش هستند.

دانشجویان، معلمین، کارمندان، افسران جز، سربازان و سایر قشرهای مشابه هم هر یک بشکلی و بنحوی تحت فشار اقتصادی - سیاسی رژیم قرار دارند. فقدان وسائل تحصیل، قلت حقوق، تبعیض و بسی قانونی، گرانی روز افزون هزینه زندگی، فقدان هرگونه آزادیهای اجتماعی، بشدت بردوش این قشرها فشار می آورد. اینها هم بنحوی خود به انهدام این رژیم و استقرار يك حکومت ملی مدافع و محافظ منافع خویش علاقه دارند.

بدین ترتیب پایه های اقتصادی - اجتماعی يك اتحاد وسیع مرکب از تمام طبقات و قشرهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه بر ضد رژیم کنونی ایران وجود دارد. ماکه هوادار این اتحادیم، هوادار يك امر موهوم و غیرممکن نیستیم، بلکه در طلب امری هستیم که عناصر متشکله آن بالقوه وجود دارند و این عناصر بالقوه را باید بفعل آورد.

برنامه عمل و شعارهای جبهه متحد ملی

چون عناصر متشکله جبهه متحد ملی در جامعه ما وجود دارند و شعار تشکیل جبهه متحد ملی ناشی از توجه باین عناصرست، برنامه عمل و شعارهای جبهه متحد ملی نیز باید باتوجه بمنافع مشترک این طبقات و قشرها انتخاب شود، نه خود سرانه و پیشوای ذهنی. همه میدانند که هدف نهائی حزب ما ساختمان يك جامعه سوسیالیستی است. ولی ما این هدف راهگزر بعنوان شعار جبهه متحد ملی پیشنهاد نمیکیم، زیرا طرح این شعار مفهومی جز برهم زدن اتحادندارد. علاوه بر این ما بنا بر جهان بینی خویش يك سلسله اعتقادات اجتماعی و سیاسی خاص خویش داریم که هیچیک از آنها را در شعارهای جبهه متحد ملی نمی گنجانیم. شعارهای جبهه متحد ملی باید باتوجه بوجه مشترک منافع اقتصادی - اجتماعی تمام عناصر متشکله آن تعیین شود. وجه مشترک تمام احزاب و سازمانهای ترقیخواه و میهن پرست ایران اینست که پار رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی، بارژی که کنونی، نمایندند سرمایه داران بزرگ و ملاکین وابسته بامپریالیسم است، مخالفند. گذشته از آن تمام این احزاب و سازمانها، خواهان استقرار يك حکومت ملی هستند. در مرحله کنونی انقلاب نیز چیزی جز این مطرح نیست. همین وجه مشترک پایه های عینی استواری هستند که میتوانند تا یک دوره طولانی مبنای عمل مشترک تمام احزاب و سازمانهای ترقیخواه و میهن پرست کشور باشند. و همین همکاری و همزیی در یک دوران طولانی میتواند محمل عینی و معنوی قوی برای ادامه همکاری و همزیی در یک دوران طولانی بعدی باشد.

تکیه بر وجوه اشتراك مطلقاً بمعنی نادیده گرفتن وجوه افتراق نیست

خاصه متشکله در جبهه متحد ملی در همان حال که در مبارزه با رژیم اشتراك منافعه دارند ، از نظر منافع طبقاتی باید یکدیگر تضاد هم دارند . احزاب نمایند ه این طبقات و قشرها نباید این تضاد ها را فراموش یا نفی کنند . حزب توده ایران از جهت جهان بینی و هدفهای خویش حزب طبقه کارگر ایران است ، بنابراین که جدا از تشکیل جبهه متحد ملی حمایت میکند ، عیقا طرفدار حفظ موجودیت سیاسی خود و سایر احزاب متشکله در جبهه متحد ملی است . حزب ماهرگز حاضر نیست در هیچ جبهه ای مستحیل شود ، از هیچ حزبی هم چنین تقاضائی ندارد .

جبهه متحد ملی که بمعنی اتحاد تمام طبقات و قشرهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه است ، از راه اتحاد مستقیم این طبقات و قشرها نمیتواند بوجود آید ، بلکه از راه اتحاد احزاب و سازمانهای سیاسی نمایند ه این طبقات عملی میشود . اتحاد مستقیم طبقات و قشرها نه ممکن است نه مفید . ممکن نیست زیرا معلوم نیست در این صورت چه کسی با چه کسی باید مذاکره کند ، چه کسی با چه کسی باید برنامه جبهه را تهیه نماید ، چه کسی با چه کسی و به چه ترتیب باید رهبری جبهه را عهده دار شود . بغرض هم که بشکلی از اشکال اتحاد مستقیم این طبقات و قشرها عملی شود ، جز تجمع زودگذر یک گروه انبوه و بی شکل نخواهد بود . اکنون ببینیم در سازمانهای ملی ایران در باره جبهه متحد ملی چه نظریاتی ابراز شده است .

جبهه متحد ملی بدون حزب

در رهبری احزاب و سازمانهای ملی در باره شکل سازمانی جبهه متحد ملی اختلاف نظر وجود دارد . نظر آقای دکتر مصدق اینست که " در پهنای جبهه ملی باید برپوری تمام احزاب و دستجات و افسراد بازشود . " ماهنامه سوسیالیسم " ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا " (۱) جبهه متحد ملی را چنین توصیف میکند : " بگمان ما باید پذیرفت که یک جبهه عبارتست از مرکز تجمع احزاب و سازمانهای مختلف المرام و گونه گون در ساختمان داخلی و نمای خارجی . این احزاب و سازمانها بر اساس یک برنامه سیاسی - اجتماعی مشترک و باین دلیل که عمل مشترک و متحد آنها را در رسیدن به آرمانهایشان کمک میکند ، گرد هم می آیند و در چارچوبی مشخص و معین جبهه را بوجود می آورند . "

مابانظر آقای دکتر مصدق و تعریف ماهنامه سوسیالیسم از جبهه کاملاً موافقم . نظر ما هم همینست . ولی تمام افراد و سازمانهای ملی اینطور فکر نمیکنند . در این مورد نظریات گوناگونی ابراز شده است که ما هم آنها را مورد بحث قرار میدهیم : متوجه داریم که در این اواخر و بویژه پس از تشکیل جبهه ملی سوم توجه به مراتب جدیتری بنظر صحیح آقای دکتر مصدق شده است ولی از آنجا که برخی شیوههای خطای قضاوت ، هنوز باقی است طرح آنها و نشان دادن نادرستی آنها بهر صورت سودمند است و به پیشرفت نظر صحیح کمک میکند .

انکار وجود طبقات ، جبهه بدون حزب یا حزب بجای جبهه

برخی از افراد جبهه ملی اصولاً منکر وجود طبقات در جامعه ما و سایر جوامع کم رشد هستند و جامعه را بطور کلی بدو بخش بزرگ " استثمار شده " و " استثمار کننده " تقسیم میکنند . در مورد جبهه متحد ملی چنین میگویند : " عصر حاضر رهبری و پرورزی جبهه های آزاد بیخشد در کشورهای استثمار شده و تازه آزاد شده است . مراد از جبهه ملقه ای تصنیفی از احزاب گوناگون نیست . مقصود از جبهه تشکیلات واحدیست که انبوه استعمار شدگان را بدوین در نظر گرفتن قشر اجتماعی آنان ، بدوین مرز بند پهنای مصنوعی بر سر یک شیوه یکسان مبارزه و (۱) ماهنامه سوسیالیسم " ارگان جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا " خرداد ۱۳۴۳ ، شماره ۱۵

یک برنامه عینی و عملی و مترقی و واحد متشکل میسازد . این اصلی است که تاریخ انقلابات نیم قرن اخیر بزرگترین گواه درستی آنست (۱)

براین تحلیل از چندین جهت ایراد وارد است :

۱- تقسیم جامعه ما و هر جامعه دیگر بدو بخش بزرگ استثمار شده و استثمار کننده و علی الاصول غلظ نیست ، ولی این تقسیم بندی وجود طبقات مختلف را در داخل این دو بخش بزرگ نفی نمیکند . در میسان استثمار شدگان ، شیوه های استثمار شدن ، شدت استثمار و مناسبات با استثمار کننده و غیره فرق وجود دارد . وضع استثمار کنندگان هم بهمین ترتیب متفاوتست . آیا نفع مبارزه اجتماعی در اینست که این وجوه اختلاف نادیده گرفته شود و مملکت استثمار شدن بعنوان تنها ملاک پایه عمل قرار گیرد ؟ حتماً نفع مبارزه اجتماعی در این نیست ، چرا ؟

مسئله ای که بشکل پراتیک مطرحست اینست . رژیم در ایران وجود دارد که نمایند ه سرمایه داران وابسته باهمیالیسم و مالکین است . در مبارزه برضد این رژیم چه نیروهای میتوانند شرکت کنند ؟ برخی از تئوریسین های جبهه ملی در اروپا میگویند " انبوه استثمار شدگان " ، ولی ما میگوئیم " انبوه استثمار شدگان و بخشی از استثمار کنندگان " . علت اختلاف نظرها با جبهه ملی اینست که آنها استثمار شدن را بعنوان تنها ملاک در نظر میگیرند و ما استثمار شدن را بعنوان تنها ملاک در نظر نمیگیریم . اگر دنبال نظر آنها برویم نه تنها وسعت جبهه محدود میشود بلکه بعضی از طبقات و قشرهایی که در عداد و ستان ما هستند ، در عداد دشمنان ما قرار میگیرند . ولی اگر از نظر ما برپوری شود ، نه تنها حد اکثر نیروهای ممکن در جبهه گرد بی آیند ، بلکه مبارزه فقط به مبارزه پاد دشمنان واقعی منحصر میگردد . اگر نظر جبهه ملی را به زبان پراتیک سیاسی و اجتماعی ایران ترجمه کنیم چنین میشود : در این مبارزه فقط طبقه کارگر ، کارگران کشاورزی ، دهقانان بی زمین و بخشی از قشرهای متوسط و روشنفکران حق شرکت دارند . زیرا فقط اینها در زمره استثمار شدگان هستند . متقابلاً مبارزه باید بر ضد " گروه استثمار کنندگان " یعنی نه تنها طبقات حاکمه کنونی (بورژوازی وابسته باهمیالیسم و مالکین) ، بلکه برضد تمام استثمار کنندگان کنونی یعنی بورژوازی ملی ، صاحبان صنایع داخلی ، بخش بزرگی از قشرهای متوسط و حتی بخشی از دهقانان و ولتند و میانه حال انجام شود . ببینید ، نظر جبهه ملی آرایش قواری در ایران یکلی عسوس میکند . بجای یک آرایش طبیعی که مبتنی بر منافع طبقات گوناگون در این مرحله انقلاب است ؛ یک آرایش مصنوعی بوجود می آورد .

موضوع را مشخص تر مطرح کنیم . در دوران حکومت آقای دکتر مصدق بخش بزرگی از بازارگانان و صاحبان صنایع داخلی و کسبه شروتمند که هر یک پنحوی و تاد رجه ای در زمره استثمار کنندگان بودند ، در مبارزات ملی و ضد استعماری شرکت داشتند . در این مبارزه مثلاً قیافه مرحوم شمشیری دیده میشد که تا آخر هم بنهضت و شادمانی در آنروز نظائر مرحوم شمشیری فراوان بودند و هم اکنون هم فراوانند .

تکلیف اینها چیست ؟ آیا باید گفت که این افراد در زمره استثمار شدگان هستند که عدم صحت اینس ادعا واضح است . آیا باید گفت که اینها استثمار کنند ه اند و بهمین دلیل وجود آنها در مبارزه کنونی نیازی نیست . این هم نظریست یکلی باطل . هیچکس حق ندارد طبقه یا قشری را از شرکت در مبارزه ای که مورد علاقه و نفع اوست ، منم کند . مضافاً اینکه طبق نظر جبهه ملی نه تنها این طبقات و قشرها از شرکت در مبارزه محروم میشوند ، بلکه خود هدف مبارزه قرار میگیرند .

حقیقت اینست : بورژوازی ملی و بخش قابل توجهی از قشرهای متوسط جامعه ایران ، در عین حال که استثمار کنند ه اند ، در مرحله کنونی مبارزه منافعشان اقتضاد کرده با استثمار شدگان در یک صف قرار گیرند و در راه هدف واحد مبارزه کنند . کنار گذاشتن این قشرها از مبارزه مخصوصاً در شرایط عقب ماندگی و عدم آگاهی بخشی از طبقه کارگر و بخش بزرگی از دهقانان یک ضربه مهلک بر جنبش آزاد بیخشد ملی کشورماست .

تئوری مستحیل شدن احزاب در جبهه ملی نتیجه مستقیم تئوری نفی طبقات است . اگر کسی معتقد باشد (۱) در باره پاره ای نظریات عمومی جبهه ملی ایران ، طرح مصوب د وین کنگر سازمانهای جبهه ملی در اروپا ، ص ۱۵

که جامعه ما بد و بخش استثمار شده و استثمارکننده تقسیم شده است و مبارزه کنونی مبارزه میان استثمار شده و استثمارکننده است، قهر باید فرمان انحلال احزابی را هم که بر اساس طبقاتی تشکیل شده اند، صادر کند. ولی چون در این استدلال نقطه شروع غلط است، طبعاً نتیجه ای هم که از آن گرفته میشود، غلط از آب در می آید.

گروهی از رهبران سازمان ملی توجه ندارند که احزاب سیاسی واقعی فرمان رهبران بوجود نیامده اند مابفرمان آنها منحل شوند.

استناد به قیاسهای تاریخی

قیاس (آنالوژی) تسا ریخی در عین آنکه برای توضیح پروسه های میتوانند مورد استفاده قرار گیرد و راهنمای مبارزه باشد، اگر بدستی انجام نگیرد، صیفا موجب گمراهی است. حزب مادر گذشته گاهی بر اثر قیاسهای نادرست دچار اشتباه شده است. اکنون می بینیم که همان ماجرا، این بار بعد افراط از طرف بعضی از دوستان ما تکرار میشود. بعضی اینکه میان دو پدیده وجوه تشابه وجود داشت، نمیتوان احکام و قوانین یکطرف را بطور مکانیکی بر طرف دیگر انطباق داد. این عمل در حکم جایگزین کردن قوانین منطق صوری بجای منطق دیالکتیکی است. وقتی در بررسی دو پدیده یا چند پدیده با وجوه تشابه رو برو میشویم باید آنها را عمیقاً مطالعه کنیم؛ باید ببینیم این تشابه در عوارض و ظواهر است یا در رطل و عوامل که تعیین کننده تکامل پروسه هستند. گاهی اتفاق می افتد که کشف تشابه در عوارض و ظواهر، توجه را از افتراق در رطل و عواملی که تعیین کننده تکامل پروسه هستند باز میدارد و قوانینی که بر تکامل یک پروسه صادق است بعلمت تشابه در عوارض و ظواهر، بطور نادرست بر پدیده دیگر انطباق داده میشود. اینکار یست که میتواند نتایج بسیار زیان بخشی بیار آورد.

در استناد سلز زمانهای ملی از قیاسهای تاریخی برای اثبات احکام معین استفاده میشود. ولی بچه شکل؟ در سنسدهی چنین میخوانیم: «عصر ما عصر رهبری و پیروزی جبهه های آزاد ییخشی در کشور های استثمار شده و تازه آزاد شده است... این اصلی است که تاریخ انقلابات نیم قرن اخیر بزرگترین گواه درستی آنست» (تکیه روی کلمات از د. ن). از این مقدمه نتیجه میگیرند که در کشور ما هم باید بهمان ترتیب جبهه ای تشکیل شود.

بعقیده ما این مقدمه، این تعمیم و این نتیجه گیری، تمام قابل ایراد است. چرا؟ در نیم قرن اخیر یعنی بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از رقیت استعمار آزاد شده اند. ولی در هر کشور، مبارزه در راه تحصیل استقلال ملی بشکلی و بشیوه ای معین انجام شده است. مثلاً جمهوری توده ای چین بعد از سی سال مبارزه مسلح که تحت رهبری حزب کمونیست چین انجام گرفت آزاد شد. در جمهوری توده ای چین جبهه ملی بان شکل که برخی از صاحب نظران جبهه ملی ایران میگویند وجود داشت و وجود ندارد. مبارزه در راه استقلال ملی در چین، مبارزه میان استثمارشدهگان و استثمارکنندگان نبود، بلکه مبارزه میان طبقات معین بر ضد طبقات معین دیگر و بر ضد امپریالیسم بود.

در هند وستان تحصیل استقلال ملی شکل دیگری داشت. در رأس این مبارزه حزب کنگره هند وستان و شخصیتهایی نظیر مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو قرار داشتند. در هند وستان تحصیل استقلال ملی از راه مبارزه مسلحانه انجام نگرفت، بلکه شیوه اصلی مبارزه مقاومت منفی بود. در این مورد هم جبهه، بان شکل که صاحب نظران جبهه ملی میگویند وجود نداشت.

در ویتنام، کره، و دژ بسیاری از کشورهای تازه آزاد شده دیگر هم، جبهه، آنطور که گفته میشود وجود نداشت و مبارزه را احزاب کمونیست و کارگری باتعاون و همکاری احزاب ترقیخواه ملی به پیروزی رساندند. باین ترتیب تعمیم سند جبهه ملی لااقل در موارد متعددی صادق نیست. ولی در مواردی جبهه-

های آزاد ییخشی ملی مرکب از قشرها و طبقات و احزاب (آنهم نه گروههای استثمار شده و استثمارکننده) رهبری مبارزه در راه تحصیل استقلال ملی و طرد استعمار را بعهده داشته اند. بعنوان مثال از الجزیره و جبهه آزاد ییخشی ملی آن (اف. ال. ان) یاد میکنیم. ببینیم در این موارد جریان از چه قرار بوده است؟

جبهه شکل است، نه محتوی

جبهه ملی، جبهه آزاد ییخشی ملی و عناوین مشابه به تنهایی هیچ چیز را نشان نمیدهد. این فقط شکل است، ظرف است. باید به محتوی و ظروف توجه کرد. اما در باره محتوی و ظروف ترکیب و ساختمان جبهه ملی فقط در ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی هر کشور معین میتوان اظهار نظر کرد. در شرایط مختلف اجتماعی - سیاسی، اشکال گوناگون جبهه ملی یا ترکیبات و ساختمانهای گوناگون میتوانند بوجود آیند. اگر ترکیب و ساختمان جبهه ملی با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشور مفروض تطبیق یکنند، آن ترکیب و ساختمان درست است، اگر تطبیق نکنند، درست نیست. این نادرست است که در باره ترکیب و ساختمان جبهه ملی بدون ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشوری که جبهه در آن بوجود می آید اظهار نظر کرد و آنرا مقبول یا مردود دانست.

آیاتشکیل جبهه ملی، مرکب از طبقات و قشرها نادرست است؟

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، باین سؤال فقط در ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشوری که در آن جبهه بوجود می آید میتوان اظهار نظر کرد. نمیتوان گفت که جبهه با این محتوی حتماً و همه جا نادرست است. همانطور هم نمیتوان گفت که حتماً و همه جا درست است. در شرایط معین ممکن است درست باشد، در شرایط معین میتواند نادرست باشد.

جبهه آزاد ییخشی ملی الجزیره

غالباً از الجزیره صحبت میشود. آری در الجزیره جبهه آزاد ییخشی مرکب از طبقات و قشرهای ضد استعمار و استقلال طلب بوجود آمد، به پیروزی هم رسید. اینکار درست بود. در کشورهای دیگر هم اگر شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی الجزیره وجود داشته باشد، میتوان چنین جبهه ای بوجود آورد. حتماً هم درست است. اما آن شرایط مشخص چه بود؟

در الجزیره هدف مبارزه طرد استعمارگران فرانسوی و تحصیل استقلال الجزیره بود. در الجزیره صد ها هزار سرباز فرانسوی رسماً کشور را اشغال داشتند. اخراج اشغالگران فرانسوی و تحصیل استقلال ملی (نه بمعنی کامل، بلکه بمعنی حقوقی آن) چنان شعار برجسته ای بود که میتوانست تضاد های طبقاتی موجود در جامعه الجزیره را در مرحله معینی از مبارزه علا خشی و بی اثر سازد. در این مبارزه جز یک گسروه معدود خائن، عوم طبقات و قشرهای مردم شرکت فعال داشتند. گذشته از آن در الجزیره اوائل سالهای ۵۰ ه رشد سیاسی احزاب ترقیخواه و ضد استعماری یابند از ای نبود که بتوانند یک جبهه متحد ملی مرکب از احزاب بوجود آورند. بعضی از این احزاب در تحلیل اجتماعی خود دچار اشتباه شدند، بعضی ضعیف بودند. چون علا جبهه مرکب از احزاب نتوانست بوجود آید، ناگزیر جبهه مرکب از طبقات و قشرها بوجود آمد. شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی الجزیره هم بشکلی بود که وجود جبهه با چنان ترکیب و ساختمانی را اجازه میداد. باین ترتیب بود که جبهه آزادی بخش ملی الجزیره بوجود آمد و به پیروزی رسید.

آیاد رایران هم وضع بهمان شکل است. آیاد رایران مسئله تأمین استقلال ملی بهمان شکل و شدت مطرح است. آیاد رایران مثلاً مسئله خروج ایران از پیمان سنتو و لغو قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا بهمان شدت طرد ارتش استعماری فرانسه از الجزیره و ایجاد دولت مستقل الجزیره مطرح است؟ آیا مسئله تأمین استقلال یکپارچه شعار دیگر در شرایط ایران چنان قدرت و جاذبه ای دارد که مانند الجزیره تضاد های

طبقاتی موجود را که بشدت هم مطرح است، بمرحله بی اثری سوق دهد ؟
 ممکن است گفته شود در ایران مسئله استقلال ملی بهمان شدت که در الجزیره وجود داشت وجود ندارد، ولی در عوض مسئله آزاد بهای اجتماعی و مبارزه با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه شدیدا مطرح است. در این امر تردید نیست که این مسئله در جامعه کنونی ایران شدیدا مطرح است. ولی این اشتباه فاحش است اگر در شرائط کشورهای کم رشد و عقب مانده، جاذبه و قدرت شعارهای آزاد یخواهانه و دموکراتیک را با شعارهای استقلال طلبانه و ملی همسنگ قرار دهیم و از آن نتیجه واحد بگیریم.
 در شرائط اشغال یا تسلط مستقیم خارجی، جبهه آزاد یبخش ملی با شعار غیر طبقاتی و صرفا ملی خود میتواند مرکز تجمع تمام مردم قرار گیرد. این بیان معناست که هدف ملی موقعا در قبال طبقاتی راجع به شعاع قرار داده است. ولی بعضا اینکه جبهه آزاد یبخش ملی، به هدف ملی خود رسید، تضاد های طبقاتی در داخل آن بشدت بروز میکند و جبهه را به ستیزگاه طبقات متضاد المتناهی مرکب در آن بدل مینماید سرنوشت جبهه آزاد یبخش ملی الجزیره بعد از حصول استقلال موید نظرم است.

ساختن جبهه ملی در شرائط مشخص اجتماعی - سیاسی ایران

در ایران شرائط مشخص اجتماعی - سیاسی چگونه است و جبهه ملی با چه محتوی ترکیب باید بوجود آید ؟ تردید نیست که کشور ما تحت نفوذ شدید استعمار است. ولی ایران مستعمره نیست. در ایران صد ها مشاوری نظامی امریکائی وجود دارند. ولی ارتش اشغالگر وجود ندارد. ایران از نظر حقوقی کشوری مستقل در ایران امروز برخلاف الجزیره اوائل سالهای ۵۰ یک سلسله مسائل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مشکل مختلط در برابر جامعه مطرح است. درباره برخی از این مسائل تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست توافق دارند. مثلا مسئله تأمین آزاد بهای سیاسی و اجتماعی، آزادی مطبوعات و احزاب، تأمین حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجالس مقننه، آزاد کردن زندانیان سیاسی، اتخاذ سیاست بیطرفی، مبارزه با مداخلات استعمار و غیره. ولی در همان حال یک سلسله مسائل صرفا اقتصادی و طبقاتی وجود دارد که با مسائل فوق گره خورده است. مثلا رفم ارضی، سیاست اقتصادی دولت و مسائل مربوط به رفم های مختلف رژیم. در این مسائل - که در جامعه کنونی ایران بانهایت شدت هم مطرحند - توافق منافع و طبقات توافق عقیده میان تمام نیروهای ملی و میهن پرست وجود ندارد. مثلا بورژوازی ملی در باره سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها نمیتواند مانند طبقه کارگر فکر کند. بارفم ارضی که دهقانان بان علاقه دارند بارفم ارضی که بورژوازی ملی بان علاقه مند است یکی نیست. علاوه بر این در ایران یک عده احزاب سیاسی سابقه دار وجود دارند که هر یک در ارضی ایدئولوژی و برنامه معینی هستند. هیچ حزبی حاضر نیست ایدئولوژی و برنامه و موجودیت خود را فدای اتحاد در جبهه ای کند که طبقاتی یک ایدئولوژی مشخص خواهد بود و واسطه العقد اعضا آن فقط یک یا چند شعار عمومی و کلی سیاسی است.

بدین ترتیب شعار تحصیل استقلال ملی و مبارزه با استعمار که در الجزیره میتوانست طبقات و قشرهای ملی ضد استعمار اموات از چارچوب منافع خاص طبقاتیشان متفک کند، و در چارچوب وسیعتری قرار دهد، در ایران دارای چنان قدرت نیست. شعار مبارزه برای سرنگون کردن رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی هم دارای چنان قدرت نیست. در ایران بفرض احزاب سیاسی بنفع جبهه متحد ملی حذف شوند، هیچ ضرورتی اثر ایجاد نکرده است، بلکه فقط یک عمل تصنعی انجام گرفته که مسلما به نتیجه ای نخواهد رسید.
 با توجه به شرائط مشخص اجتماعی - سیاسی ایران، بعقیده ما بهترین سازمانی که بتواند تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست را در برگیرد یک جبهه متحد ملی است. تمام احزاب، مجامع و شخصیت های ترقی خواه و میهن پرست کشور ما، صرف نظر از عقاید سیاسی و اجتماعی شان، میتوانند بر اساس یک برنامه مشترک در جبهه متحد ملی جمع شوند، و مبارزه مشترک و متحدی را بر ضد رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه دنبال کنند. احزاب عضو جبهه متحد ملی باید استقلال سازمانی خود را حفظ کنند، و در عین حال که مکلف به رعایت

دقیق شعارهای جبهه هستند، میتوانند خارج از چارچوب برنامه مشترک، در راه شعارهای خاص خویش هم مبارزه نمایند.

جبهه ملی نمایندده چه طبقه ایست و جبهه متحد ملی باید نمایندده چه طبقاتی باشد

مذتهاست میان حزب توده و ایران و بعضی از سازمانهای جبهه ملی این بحث وجود دارد که جبهه ملی نمایندده و سخنگوی چه طبقه ایست. ما معتقدیم که جبهه ملی نمایندده و سخنگوی بورژوازی ملی ایران و پاره ای قشرهای متوسط جامعه اعم از کسبه و بازاریان، کارمندان روشنفکران و دانشجویان است. متقابلا بعضی از سازمانهای جبهه ملی که اصولا وجود طبقات را منکرند، خود را نمایندده طبقه یا طبقات معینی از جامعه نمیدانند بلکه نمایندده قاطبه مردم ایران میدانند.
 چون این مسئله، با مسئله ترکیب جبهه ملی ارتباط مستقیم دارد، روشن کردن آن لازم است. در اینجا چند نکته وجود دارد که باید بانهاتوجه کرد.

نمایندده یک طبقه یعنی چه ؟

الف) وقتی میگوئیم جبهه ملی نمایندده بورژوازی ملی است، معنی این نیست که تمام افراد جبهه ملی وابسته به بورژوازی ملی هستند، یا در آن افراد سایر طبقات و قشرها شرکت نداشته اند یا ندارند. این امر در باره حزب توده و ایران هم صادق است. وقتی میگوئیم حزب توده و ایران حزب طبقه کارگر ایرانیست، معنی این نیست که تمام اعضا آن حزب کارگرند یا کارگر باید باشند.

ب) مشخص و مبین ماهیت طبقاتی هر حزب و سازمان سیاسی، برنامه و پراتیک آنست. جبهه ملی (مقصود آن جبهه ملی است که در سال ۱۳۲۸ برهبری آقای دکتر مصدق در ایران بوجود آمد) دارای برنامه سیاسی و پراتیک معینی بود که منافع و شیوه تفکر بورژوازی ملی و برخی از قشرهای متوسط جامعه را منعکس میکرد. در ترکیب سازمانی و رهبری این جبهه نیز، خصلت های بورژوازی ملی با وضوح چشم میخورد. ما جبهه ملی را باین معنی نمایندده بورژوازی ملی ایران و برخی قشرهای متوسط جامعه میدانیم.

در باره خصلت طبقاتی سازمانهای جبهه ملی در اروپا

اگر ملاک ارزیابی و داری خصلت طبقاتی هر سازمان سیاسی، برنامه و پراتیک مبارزه آن باشد (طبعاً جزاین نیست) آنگاه سازمانهای جبهه ملی را در اروپا نمیتوان نمایندده بورژوازی ملی دانست. اصولا میان آنچه امروز در اروپا جبهه ملی نامیده میشود و آنچه در سالهای ۱۳۲۸ و بعد از آن در ایران جبهه ملی نامیدند، تفاوت مشهودی وجود دارد.

سازمانهای جبهه ملی در اروپا برنامه ای دارند که منتشر شده است. در این برنامه شعارهایی مطرح است که نمیتواند مبین منافع و طرز تفکر بورژوازی ملی باشد. مثلا تقسیم جامعه به استثمارشدگان و استثمار کنندگان، شعار مبارزه برای محو استثمار انسان از انسان، ملی کردن وسائل تولید و غیره که در این برنامه منعکس شده است، مشخص نظریات بورژوازی ملی نیست.

ممكن است گفته شود، بورژوازی ملی ایران از زمان آقای دکتر مصدق تاکنون تکامل یافته است و ایسب مرحله ای از تکامل آنست. در اینکه بورژوازی ملی ایران تحت تاثير عوامل داخلی و خارجی در طول سیزده سال اخیر به چه گرایش یافته است تردید نیست. ولی در اینکه گرایش به چه شکل که در برنامه سازمانهای جبهه ملی در اروپا منعکس است، مبین گرایش به چه بورژوازی ملی ایران باشد، تردید جدی وجود دارد. دلیل آنهم اینست که سازمانهای جبهه ملی در ایران که با جامعه و هواداران خود از نزدیک در تماس هستند، مطالب دیگری میگویند که با مطالب جبهه ملی در اروپا تفاوت زیاد دارد. همیشه هم همینطور بود. است برای

نمونه مراجعه شود به اعلامیه "جبهه ملی سوم" در ایران.

ممکن است سؤال شود، اگر سازمانهای جبهه ملی در اروپا نمایند و به روزی ملی نیستند، پس نمایند چه طبقه ای هستند؟ با اعتقاد نویسندگان سازمانهای جبهه ملی در اروپا مرکب از یکدهه از روشنفکران ترقیخواه میهن پرست و انقلابی است که بسیاری از ایده های عمومی سوسیالیستی را وارد برنامه خود کرده اند، بدون اینکه مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را سرسپاز پذیرفته باشند. این گروه روشنفکران معتقد به تغییر رادیکال مابقی جامعه ایران هستند، ولی غالباً در هدف گیری و تعیین استراتژی و تاکتیک خود و جامعه د جاساز و توپیسیم میشوند. هدفهایی که معین میکنند، عالی است ولی در نظر نمیگیرند که وظیفه یک سازمان سیاسی فقط به تعیین هدفهای عالی ختم نمیشود، بلکه اصل مطالب تعیین راه و وصول باین هدفها است. از نظر طبقاتی این روشنفکران ترقیخواه و میهن پرست غالباً از میان قشرهای متوسط جامعه بیرون آمده اند و خصلتهای آنها باین شکل یا شکل منعکس میکنند.

بدین ترتیب اگر مثلاً در اروپا میان سازمان مهاجرت حزب توده ایران و سازمانهای جبهه ملی اتحادیه بوجود آید، نباید آنها با اتحاد میان حزب طبقه کارگر و سازمان سیاسی به روزی ملی ایران اشتباه کرد. این اتحاد بیست میان حزب طبقه کارگر و سازمان سیاسی گروهی از روشنفکران ترقیخواه و میهن پرست ایران است. بدیهی است که این اتحاد مقدمه مناسبی است برای اتحاد میان حزب توده ایران و سازمان سیاسی به روزی ملی، یعنی سازمانی که مبین منافع و طرز تفکر این طبقه است، ولی خود این اتحاد نیست.

جبهه ملی ایران و دکتر مصدق

جبهه ملی ایران در دوران مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت و زمامداری آقای دکتر مصدق، سازمان اصیل سیاسی به روزی ملی ایران و برخی از قشرهای متوسط جامعه مابود. جبهه ملی در آن دوران برنامه سیاسی مشخص و روشنی نداشت، ولی فعالیت سیاسی جبهه ملی برهبری دکتر مصدق میتوانست مواضع اصلی آنها بخوبی روشن کند.

دکتر مصدق یک رجل سیاسی میهن پرست بود که جامعه ایران و مختصات روحی و فکری مردم آنرا بخوبی میشناخت. او هوادار یک ایران مستقل و یک حکومت پارلمانی شبیه دموکراسیهای غربی بود. او میخواست بجای تسلط و تحکم دربار، حکومت قانون اساسی در ایران برقرار شود. این همان آرزوی بود که به روزی ملی ایران در جریان انقلاب مشروطه داشت. دکتر مصدق برای احیای قانون اساسی بهمان طبقات و قشرهایی تکیه داشت که در تحصیل قانون اساسی شرکت اساسی داشتند. یعنی به روزی ملی و قشرهای متوسط جامعه بهمین جهت هم در ایجاد سازمان سیاسی خوش توجه او در درجه اول معطوف بهمین طبقات و قشرها بود و جبهه ملی راهم با شرکت همین طبقات و قشرها بوجود آورد.

دکتر مصدق به زبان طبقات حامی خوش سخن میگفت و نظریات و عقاید آنها را منعکس میکرد. او بسیار مهارت و دقت از تمام زمینه های فکری آنها در جهت مقصود سیاسی خوش استفاده مینمود. در شرائط بسیار بغیرتج آن روزی ایران و زیر فشار دائم توطئه های امپریالیسم و عمال ایرانی آن فقط یک رجل سیاسی مجرب و آزموده و نظیر دکتر مصدق نمیتوانست با ایجاد یک سازمان سیاسی نظیر جبهه ملی نائل شود.

بدین ترتیب جبهه ملی در زمان دکتر مصدق، نه در عالم خیال، بلکه در واقع وجود داشت. طبقات و قشرهای معینی از جامعه را رهبری مینمود و طبقات و قشرهای معینی از جامعه این رهبری را قبول داشتند. اگر در آن زمان میان حزب ماکه بنومه خود بخش بزرگی از طبقات و قشرهای زحمتکش جامعه را بد نبال داشت با جبهه ملی اتحادی بوجود می آمد، بدون تردید بزرگترین قدم در راه تحقق بسیاری از امال ملی ما برداشته شده بود. ولی افسوس.

گرایش به چپ و "چپ" روی

حزب توده ایران مانند هر حزب کارگری دیگر از گرایش احزاب سیاسی و طبقات و قشرهای جامعه به چپ، یعنی به سوی ایده های سوسیالیستی و استراتژی و تاکتیک خود خوشحال میشود، ولی از چپ روی احزاب و گروههای سیاسی خوشحال نمیشود. گرایش به چپ در جهت تقویت مبارزه توده های مردم، عمیقتر شدن شعارهای نهضت و تسریع در پیروزی است، بهمین دلیل مفید است، ولی چپ روی موجب منفرد شدن از توده های مردم، بروز پدیده های اوانتوریستی و شکست است، بهمین دلیل مفراست.

در سالهای اخیر جنبش آزاد یخش ملی کشور ما به چپ گرایش یافته است. این دلیل بر نفوذ و بسط عقائد اجتماعی و سیاسی ماست. ولی در عین حال ما در مواردی بابعضی پدیده های "چپ روانه" و انقلابی گرانه رو برو هستیم که نمیتوانیم در باره آنها سکوت کنیم.

مطلب را بسط دهیم:

پانزده سال پیش وقتی که ما از مبارزه با امپریالیسم صحبت میکردیم، یا استثمار انسان از انسان را محکوم مینمودیم، یا ساختمان یک جامعه سوسیالیستی را بعنوان هدف خود معرفی میکردیم، بسیاری از رهبران و اعضا سازمانهای جبهه ملی ما را بسخره می گرفتند و این مفاهیم را مخلوق ذهن ما و ابراز تبلیغات میدانستند، ولی امروز در اسناد و مدارک آنها نه تنها از آن سخره اثری نیست، بلکه آنها هم بوجود این مفاهیم معتقد شده اند. این دلیل نفوذ و بسط ایدئولوژی ماست. این مایه خشنودی است. ولی قضیه بهمین جا ختم نمیشود. بعضی از دوستان ما مانا "سفاهانه از مرحله گرایش به چپ گذشته و به چپ روی رسیده اند."

حزب توده ایران یعنی حزبی که در برنامه خود جهان بینی خود را رسماً مارکسیسم - لنینیسم معرفی کرده و هدف نهایی خود را ساختمان یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی میدانند، نه در برنامه خود و نه در هیچیک از اسنادش در مرحله کنونی انقلاب دم از مبارزه با استثمار انسان از انسان نمیزند، جامعه را بسد و گروه استثمار شده و استثمارکننده تقسیم نمیکند، و شکل منحصر مبارزه انقلابی را قیام مسلح و جنگ پارتیزانی نمیداند، الخ. ولی گروهی از دوستان ما در تحول مشی خود بنام این شعارها رسیده اند. در تحلیل بسیاری از حوادث ایران این دوستان ما با واقعیات توجه ندارند و دستخوش احساسات و عواطف ذهنی خوشند.

این وضع در سیاست مشخص روزانه احزاب و سازمانهای ملی در اروپا غالباً بی چشم میخورد. برای نمونه از مناسبات ایران و شوروی یاد میکنیم. نگارنده در مقاله خود مندرجه در شماره اول سال ششم "دنیا" تذکر شده است که چگونه در موضع یک استیباط نادرست و دکماتیک از مارکسیسم مثلاً ساختمان کارخانه ذوب آهن، سد بندی بر رودخانه ارس، یا ساختمان سیلو در ایران بوسیله اتحاد شوروی، یک عمل ضد انقلابی جلوه داده میشود.

چپ روی، اختصاصاً بسازمانهای ملی در اروپا ندارد. در ایران هم آثار آن گاهگاه ولی باشکند کمتر بی چشم میخورد. بعنوان مثال از ماجرای "اتصایات عمومی" جبهه ملی در دوران حکومت دکتر امینی یاد میکنیم. بد نیست در اینجا قسمتی از اعلامیه جلسه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران را که در مرداد ۱۳۴۱ در محله "سوسیالیسم" چاپ شد، نقل کنیم:

"جبهه ملی چندین بار در تهران اعصاب عمومی اعلام کرد، ولی همه دیدند که حتی با زارتهران نیز تعطیل نشد. آبار رهبری جبهه ملی واقعات تصور میکرد که بصرف دادن یک اعلامیه چند سطری و پخش آن بطور ناقص ناگهان همه دست از کار خواهند کشید. اگر چنین تصور میکرد در اشتباه و بی خبری محض بود. . . . بعلاوه وقتی اعصاب عمومی اعلام شد حتی یک اتهموس از کار نیفتاد، رهبری باید دیگر دانسته باشد که از عهد و اینکار بر نمیآید و در تصورات واهی بسپرد. است. آبیاباد آشتن چنین تجربه ای، یکماه دیگر د چهار اعلام اعصاب عمومی کردن و هر چند گاه اعلامیه ای در این زمینه پخش کردن و هر بار چرخ زندگی شهری مثل روزهای عادی میزند چه معنی دارد؟ مسخره کردن اعصاب عمومی است یا

فریب دادن خوشترن تازه ، آپاس از این همه اشتباهات بی دریغ ، درصد اصلاح شیوه های کار خود برآمدیم ؟ روشن بود که اگر کار به همین ترتیب پیش برود منجر بفاجمه دیگری خواهد شد . بدبختانه هیتظهور هم شد . باز بر سر تظاهرات در یکروز معین (روزی که عوامل ارتجاع و فتود الهان روز را روز پیروزی خود فرض میکردند و کابینه خود را نیز از پیش معین کرده بودند) وارد ماجرای ناشناخته ای شدیم و فاجعه اول همین دانشگاه پیش آمد . عجیب اینست که اشخاص مطلعی که توطئه های پشت پرده را تشخیص داده بودند ، به رهبران جبهه ملی هشدار داده بودند . حتی دولت از جهت منافع خود کوشش میکرد از اینکه نیروهای جبهه ملی بفرغ فتود الهان وارد کار نشود و منجر بسقوط او گردد ، جلوگیری کند . با اینهمه رهبری جبهه ملی با پافشاری حیرت انگیزی هزاران دانشجو را بزیر شکنج خلاق و سر نیزه و بیاتون فرستاد و حاصلی که از آن برد ، چند صد نفر زخمی و تعطیل طولانی دانشگاه و خفقان بیشتر بود .

اینست نمونه ای از چپ روی جبهه ملی در یراتیک ، طبق تحلیل و ارزیابی ارگان رسمی یکی از احزاب وابسته به جبهه ملی .

نمونه دیگر میتوان در اسناد " سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران " بعد از حوادث خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یافت . در باره این حادثه خوین و عوامل وظل و نتایج آن بحث بسیار است . ولی نویسنده قصد ندارد وارد این بحث شود . همه میدانیم که در این روز تظاهرات وسیع تهران بخاک و خون کشیده شد و صدمه کثیری کشته و زخمی شدند و بار دیگر اختناق سیاه بر کشور ماحکم گردید .

چند هفته بعد از این حادثه در مجبوحه اختناق عمومی ، " هیئت اجرائی سازمانهای اروپائی جبهه ملی " در تاریخ ۸ ژوئن ۱۹۶۳ ، اعلامیه ای خطاب ب مردم ایران منتشر کرد . است که بسیار جالب است . در این اعلامیه که ملو از جملات حماسی و احساساتی است از جمله میخوانیم :

" ما امروز اعلام میکنیم که در اوج مبارزات مسالمت آمیز سپری شده است و از این پس برای ادامه حیات انقلاب و دفاع از شعارهای ملت که درصد آن برکناری محمد رضا شاه پهلوی قرار گرفته است ، باید سیل انشرو آهن دشمن را به زبان گویای اسلحه گرم و نیروی خرد کننده تخریب پاسخ داد " (تکیه روی کلمات از د ن) .

سپس بعد از مقدمه سب و لعن حزب خود ایران ، خطاب بد هقانان چنین میگوید :

" هیئت اجرائی سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران از د هقانان دعوت میکند که شوره های مزرعه را که بمنظور دفاع از همتی و خرمن و برای ندادن اقساط زمین بد ولت بوجود آمده بود (با همان مشخصات که در بیانیه پانزدهم مارس شورای عالی سازمانهای اروپائی جبهه ملی آمده بود) بشورهای مقاومت تبدیل کرده ، بجمع آوری اسلحه از هر قبیل مبادرت ورزند . دفاع جمعی و متفق د هقانان در برابر هجوم شاه و عالیشان امریست که بانقلاب ایران برای حراست از یک محتوی مترقی و بیندای اساسی استواری خواهد بخشید . تردید نیست که اقدام بهر عملی باید با مشورت کمیته های د ه جبهه ملی ایران صورت گیرد " .

سپس در اعلامیه وظائف دیگری مابریقیات و قشرهای اجتماع به همین ترتیب تعیین میشود . وظیفه سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران طبق اعلامیه عبارتست از " سر بازار جبهه ملی در اروپا نیروی ذخیره انقلاب بوده و باید برای اقدامات جمعی و بانقشه برای یآوری ملت ایران در شرایط بحران کنونی آماده باشند " .

در تمام این اعلامیه و نوشته های مشابه آنچه بد و ن تردید قابل تقدیر و احترام است شور و احساسات انقلابی نویسندهگان آنهاست . ولی آیا بامانتیسم سیاسی و یا خیال پرستی رژیم شاه ساقط میشود ؟ ما از میان مطالب گوناگون این اعلامیه فقط توجه خود را به بخش مربوط بد هقانان معطوف میکنیم . این اعلامیه در زمانی صادر میشود که فرم ارضی شاه همراه تبلیغات فراوان در جریانست و در نقاط مختلف کشور از

طرف فتود الهان و لکن بزرگ بشدت با آن مبارزه میشود . در چنین شرایطی سازمانهای جبهه ملی در اروپا از د هقانان طلب میکنند که مسلح شوند و بارزیم شاه نبرد کنند . گذشته از آن اسلحه از کجا بیارند ، جنگ را از کجا و بجه ترتیب آغاز کنند ، بکمک کجا مستظهر باشند و غیره و غیره ، به نویسندگان اعلامیه مربوط نیست .

نکته جالب اینست که قبل از حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۶۳ سازمانهای اروپائی جبهه ملی اعلامیه دیگری صادر کرده و در آن از د هقانان خواسته بود که در د هات " شوراهای د ه " بوجود آورند . قریب د و ماه و نیم بعد در تاریخ ۸ ژوئن نویسندگان اعلامیه تصور میکنند که دستور پیشین آنها عملی شده و " شوراهای د ه " بوجود آمده است ، به همین دلیل از د هقانان طلب میکنند که " شوراهای د ه " را به " شوراهای مقاومت " بدل کنند . علاوه بر این ظاهر ا برای اینکه جنگ مغلوبه نشود میگویند که " اقدام بهر عملی باید با مشورت کمیته های د ه جبهه ملی ایران صورت گیرد " .

ملاحظه کنید ، سرتاپای اعلامیه خیالی باقی است . د هقانان باید با سلاحهای موهوم مسلح شوند ، شوراهای موهوم د ه بدل بشوراهای موهوم مقاومت گردند و بد دستور کمیته های موهوم د ه جبهه ملی زیر سر شعارهای موهوم جبهه ملی مبارزه مسلح بپردازند .

اگر قرار بود که رژیمهای اجتماعی یا انگونه دستورهای خیالی باقی ساقط شوند و توده های مردم اینقدر فرمان پذیر بودند ، امروز حتی یک رژیم ارتجاعی در سراسر جهان وجود نداشت . اینها فقط چند نمونه است از انبوه نمونه های چپ روی که در تئوری و یراتیک احزاب و سازمانهای وابسته به جبهه ملی ایران دیده میشود .

شعار سیاسی برگ بجه نیست ، سلاح مبارزه است

شعار صحیح واقع بینانه ، سلاح برنده ایست در دست احزاب سیاسی . شعار سیاسی ارتجاعی مشخص واقعیت مشخص استخراج میشود ، نه از میان انبوه هوسها و آرزوها . ولی متاسفانه می بینیم که گاهی این نکته مهم فراموش میشود . گوئی عده ای در جشن انشین ترین و پر شور ترین شعارها هم مسابقه گذاشته اند . غالباً فکر میکنند که انعکاس فلان شعار در جامعه ایران چیست ، کسی بد نیال آن خواهد آمد یا نه ، بیک نیروی مادی بدل خواهد شد یا نه ، بلکه هدف بق نماندن از همگان و شتم نشدن به اتهام غیر انقلابی بودن است . بعضیها سعی میکنند که خود را بد بین ترتیب از گزند اتهامات سیاسی بجه کنند . فی الواقع هم در این شرایط چپ روی برگ بجه مو " نیست ، ولی تکلیف مبارزه چه میشود ؟ آیا شرکت در مبارزه سیاسی برای بجه کردن خوش است یا رسیدن بد هدف های مشخص اجتماعی ؟

اینک یک نمونه دیگر از مظاهر چپ روی که در ابتدا لالات سیاسی بعضی از سازمانهای فلسفی و در میان بعضی از گروههای چپ رو غالباً دیده میشود :

" تکیه به نیروی خود "

یک اصل صحیح که از آن استنتاج نادرست میشود . میگویند در اجرای مبارزه انقلابی باید به " نیروی خود " متکی بود . این مطلبی است کاملاً صحیح ، ولی اگر تکیه به " نیروی خود " بمعنی نادیده گرفتن نیروهای دیگران ، اعم از دوست و دشمن در صحنه جهانی باشد ، نادرست است . کشور ما هیچیک از کشورهای جهان امروز در حکم جزیره یا جزایر منفرد در اقیانوس جهان نیستند . امروز سر نوشت تمام کشورها و ملتها ، تمام نیروهای ترقیخواه و نیروهای ضد ترقی ، در مقیاس جهانی بهم مربوط شده است . خلقهای امروپل آزاد بهم کمک میکنند ، نیروهای امریالیمم و ارتجاع نیز بهم کمک میکنند . هیچ ملت اسیری از تعاون ملل آزاد و هیچ رژیم مرتجعی از تعاون ارتجاع جهانی بی بهره نیست . نمونه های بیشمار این ارتباط و پیوستگی راهرویز در عرصه جهان می بینیم .

تردید نیست که نیروی اصلی انقلاب هر کشوری ، مردم آن کشور است . ولی این اشتباه بزرگی است ، اگر تصور کنیم که این نیروی اصلی از کمک نیروهای ترقیخواه جهان بی نیازست . یا اینکه " تکیه به نیروی خود "

مستلزم نادیده گرفتن یا بهیچ انگاشتن تناسب قوا در عرصه جهانی و شرایط مکانات بین المللی است. شعار "تکیه به نیروی خود" و "تکیه به خلق خود" اگر مفهوم مقابل "تکیه بر همه خلقها و بر همه نیروهای ترقیخواه جهان" قرار گیرد، صحت خود را از دست میدهد. بالعکس اگر "تکیه به نیروی خود" و "تکیه به خلق خود" یا استفاده از کمک همه خلقها و نیروهای که در راه صلح، ترقی و سعادت بشری مبارزه میکنند، تکمیل شسود، بهترین امکان را برای پیروزی فراهم میسازد.

حالب اینست که بعضی از عناصر چپ رو در همان حال که شعار "تکیه به نیروی خود" را مطلق میکنند و آنرا نقطه مقابل استفاده از کمکهای بین المللی قرار میدهند، به بعضی از کشورهای سوسیالیستی پیش از همه بسه اتحاد شوروی انتقاد میکنند که چرا با خلقهای دیگر کمک نمیکند. معلوم نیست اگر طبق نظر آنها پیروزی در مبارزه فقط از راه تکیه به نیروی خود تا "مین شود" پس دیگر حمله با اتحاد شوروی بعنوان اینکه بخلفها کمک نمیکند برای چیست؟ معلوم نیست این تناقض آشکارا اینها چگونه توجیه میکنند.

توجه به عوامل داخلی و خارجی در تعیین شعارهای مبارزه

در تحلیل اوضاع هر کشور و تعیین شعارها و هدفهای مبارزه باید عوامل داخلی و خارجی هر دو را به حساب آورد. بعبارت دیگر شعار "تکیه به نیروی خود" باید باشعار "استفاده از نیروهای ترقیخواه بین المللی" تکمیل گردد. تضاد اصلی در زمان ما، تضاد میان اردوی سوسیالیستی و اردوی امپریالیستی است. جنبشهای آزادیبخش ملی در مبارزه خود برضد امپریالیسم به اردوی سوسیالیستی کمک میکنند و از کمک آن بهره مند میشوند. پیوستگی، تعاون و کمک متقابل اردوی سوسیالیستی و جنبشهای آزادیبخش، و معصدی و کمک متقابل نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی (امریکه هر روز نمونه های فراوان آن دیده میشود) بالعکس عدم صحت شعار "تکیه به نیروی خود" را در شکل مطلق آن نشان میدهد. بدین ترتیب امروز بیش از هر وقت دیگر لزوم یک خط مشی عمومی واحد در مقابله با نیروهای امپریالیسم و ارتجاع در مقیاس جهانی احساس میشود. عدم توجه به عامل تناسب نیروها در صحنه جهانی ممکن است از یکطرف کار را به اپورتونیزم و از طرف دیگر به اوانتوریزم بکشد. ناچیز گرفتن شرائط مساعد بین المللی برای بسط جنبش در کشور معین اپورتونیزم است. مبالغه در این شرائط مساعد نیز کار را به اوانتوریزم میکشاند و دواحرافی که هر دو زیانبخش است.

توجه به تناسب نیروها در عرصه جهانی بجه معنی است

ایام مقصود اینست که نیروهای ترقیخواه و میهن پرست هر کشور و از جمله کشور ما باید در انتظار تغییر در تناسب نیروها در عرصه جهانی بفتح خویش دست از مبارزه بکشند و تغییر سرنوشت کشورها و ملت‌های خویش را موقوف ببالارفتن یک کفه ترازو و پائین آمدن کفه دیگر کنند؟ نه، مقصود این نیست. لزوم توجه به تناسب نیروها در عرصه جهانی مطلقا مبارزه را نافی نمیکند، فقط در تعیین اشکال و انواع آن میتوانند تأثیر کنند. مبارزه بهتر حال و در هر صورت باید ادامه یابد، فقط باید دید تناسب نیروها در عرصه جهانی در هر لحظه چه شکل مبارزه را بیشتر ایجاب میکند و در چه صورت جنبش میتواند حد اکثر از عامل تناسب نیروها استفاده کند.

تناسب نیروها میان اردوی سوسیالیستی و سرمایه داری یک عامل ثابت نیست، دائم در حال تغییر است. در مجموع خویش در حال تغییر بفتح اردوی سوسیالیستی است، ولی این تغییر بفتح اردوی سوسیالیستی در یک خط مستقیم انجام نمیشود، بلکه در یک مدار پرفراز و نشیب و پراوجاج علی میشود. با پیشروی و عقب نشینی و در مجموع خویش با پیشروی توأم است. در محاسبه تناسب نیروها و وارد کردن آن بعنوان یک عامل در محاسبه سیاسی باید باین نکته توجه داشت.

تأثیر تناسب نیروها در شرایط مختلف، مختلف است

تأثیر تناسب نیروها ضمن اینکه در سرنوشت مبارزات آزاد یبخش ملی در مجموع خویش مؤثر است، در

تمام کشورها در تمام نقاط جهان یکسان نیست. در یکجا کم تا تأثیر میکند، در یکجا زیاد. در محاسبه سیاسی مشخص، در مورد هر نقطه مشخص، باید بدان ضریب تأثیر معنی داد. بعنوان مثال میگوئیم جنبش سنت دیمینیک بوسیله تفنگداران دریایی امریکائی سرکوب شد، در حالیکه از نظر داخلی به پیروزی رسیده بود. یعنی ملتی با تکیه به نیروی خود دشمن داخلی را مغلوب کرد، ولی دشمن خارجی وارد میدان شد و نیروی فاتح را از پای درآورد. آیا در هر نقطه جهان جنبشی مانند جنبش سنت دیمینیک بوجود میآید و به پیروزی میرسد، امپریالیسم امریکائی توانست یا مد اخله مسلحانه آن را سرکوب کند؟ مسلما در همه جا قاتل را پیکار نبود و نیست. از طرف دیگر اصولا در همه جا بیک اندازه شائق باینکار هم نیست. در این مورد انواع ملاحظاتی اقتصادی، استراتژیک، سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح است و هر یک از آنها میتواند بطور مثبت یا منفی تأثیر کند. در سال ۱۹۵۶ ضد انقلاب مجارستان زیر چشم امپریالیسم امریکائی مغلوب شد، ولی امپریالیسم امریکا جسارت مد اخله نکرد. قبل از آن در ژوئن ۱۹۵۳ توطئه ضد انقلاب در برلین دموکراتیک شکست خورد، در حالیکه در آنسوی دروازه براند نیروگ سربازهای امریکائی شاهد این جریان بودند. باین ترتیب در باره حد تأثیر تناسب نیروها نمیتوان یک حکم کلی صادر کرد. این تأثیر بطور مثبت و منفی در نقاط مختلف، در لحظات مختلف تفاوت میکند. آنهاکه باین تأثیر تناسب نیروها اعتقاد ندارند یا از آن یک حکم کلی استخراج میکنند و بهمه نقاط جهان بسط میدهند، در اشتباهند.

تناسب نیروها و ایران

در ایران کسانی هستند که چشم خود را در برابر واقعیت تأثیر قوای بندنند و این عامل را از تحلیل سیاسی خود حذف میکنند. استدلال این افراد میتواند خیلی رمانتیک باشد، ولی حتما نادرست است. نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران در مبارزه خود با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی اگر بخواهند در مبارزه پیروز شوند، باید حتما مجموعه عوامل داخلی و عوامل خارجی را بشکل دیالکتیکی در نظر گیرند و محاسبه کنند. باید بهمان دقت که تناسب نیروهای داخلی در حال تغییر تکامل محاسبه میشود، تناسب قوایمان اردوی سوسیالیستی و سرمایه داری هم با توجه بمختصات جغرافیائی، نظامی، اقتصادی و غیره ایران در حال تغییر و تکامل وارد وی سرمایه داری قرار گیرد و بعنوان یک عامل بحساب آید. تضاد میان امپریالیستها و تضاد میان جناحهای مختلف یک کشور امپریالیستی هم باید بحساب آید. اگر این محاسبه درست انجام شود، کمک موثریست بمبارزه ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم.

بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی

یکی از مظاهر چپ روی در سازمانهای اپوزیسیون مخالفت با بسط مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول با اتحاد شورویست. عناصر چپ رو اینطور جلوه میدهند که بسط مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی بمبارزه انقلابی مردم ایران لطمه میزند و جزیتود ه ایران که هوادار بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی است، براه اپورتونیزم افتاده است. حقیقت چیست؟ پشتیبانی حزب توده ایران از بسط مناسبات سیاسی - اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و تشدید مانی دوستی با این کشورها غلط است احساساتی و عاطفی ندارد، بلکه ناشی از یک سلسله ملاحظات مشخص اجتماعی است. روزگاری که امکان داشت کشورهای سوسیالیستی و قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی آنها را ندیده گرفت گذشته است. سیستم جهانی سوسیالیستی غیرمغرب اینکه عد ه ای بخواهند یا نخواهند وجود دارد و بعنوان یک عامل اساسی در تکامل حوادث جهانی مؤثرست. اگر ما از بسط مناسبات با این کشورها حمایت میکنیم باین علت است که این کشورها میتوانند به تکامل اقتصادی و اجتماعی کشور ما انواع کمکهای مهم بعمل آورند. سالیان دراز رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک ایران زیر نفوذ سیاستهای امپریالیستی با هرگونه بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی مخالفت کرد و از این راه میهن ما را بزاعده سیاسی و اقتصادی کشورهای امپریالیستی مبدل نمود. ولی امروز تحت تأثیر شرائط

داخلی و خارجی این رژیم مجبور شده است که در مناسبات خود با کشورهای سوسیالیستی تجدید نظر کند. این تجدید نظر تا مسافانه محدود است ولی با اینحال ماهر تغییریری را که در این سمت در سیاست خارجی کشور ما روی دهد تأیید میکنیم.

سیاست حسن همجواری با اتحاد شوروی در ماههای اخیر پاره ای از نتایج خود را بیار آورده است. قریب نیم قرن ایجاد یک کارخانه ذوب آهن در دستر کار دولتهای ایران بود ولی همیشه بر اثر سرکس کشورهای سوسیالیستی با عدم موفقیت مواجه شده. ولی اکنون فقط بدنهال یک مذابره کوهه قرارداد ایجاد کارخانه با اتحاد شوروی امضا شده است. این یک آرزوی ملی ماست که بدین ترتیب تحقق مییابد. قرار داد های دیگری هم که با اتحاد شوروی منعقد شده است همه برفع تکامل اقتصادی - اجتماعی کشور ما هستند. ما یقین داریم که هنوز امکانات فراوان دیگری برای بسط مناسبات با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی وجود دارد که میتوان از آنها استفاده کرد.

حزب توده ایران سیاست پشتیبانی از بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی را غیر غم اخراختی که از طرف عناصر چپ اروپا وارد میشود، با اعتقاد کامل باینکه این سیاست برفع استقلال ملی، تکامل و ترقی کشور ماست، با نهایت پیگیری دنبال خواهد کرد. این سیاستی است که حزب ما از بدو تا سبب خوشبختی دنبال کرده است. امروز هیچ دلیلی مبنی بر لزوم تغییر این سیاست وجود ندارد و در آینده هم حتماً هیچ دلیلی بوجود نخواهد آمد.

نتایجی که از بسط مناسبات با اتحاد شوروی گرفته شده است صحت سیاست حزب ما را نشان میدهد. در همانحال فاش کنند سیاست تخطئه اتحاد شوروی و مخالفت با استقرار مناسبات دوستانه با آنست. سیک سیاست انقلابی سیاستی است که بتأمین و تحکیم استقلال ملی و ترقی و تکامل اجتماعی - اقتصادی کشور بطور مشخص کمک کند. هدفهای غیر قابل حصول در برابر خود نهادن، خیالات شیرین در مغز پروراندن، جملات آتشین بر زبان راندن، بزمن و زمان دشنام دادن ممکن است موقتاً گروهی را جلب کند ولی مسلماً سیاست انقلابی ب مفهوم واقعی آن نیست.

در ایران کنونی افراد جداگانه ای پیدا شده اند که خود را در سمت "چپ" حزب ما قرار داده اند. اینها حزب توده ایران را که سابقه یک ربع قرن مبارزه سخت و سهمگین دارد "اپورتونیست" میخوانند و بخیال خود درصد دند که از راه "انقلابی" به هدفهای خود که مثنی آرزوهای شیرین است برسند. سیک حزب ما در مقابل این افراد - که بدون تردید در میان آنها عناصر میهن پرست و شرافتمند فراوانند سیاست اتحاد و همکاری است، ولی هرگز و بهیچ عنوان درصد نیستیم که اتحاد و همکاری را از راه قبول نظریات نادرست آنها تحصیل کنیم. آنها مانی که این افراد از سمت "چپ" بر حزب ما وارد میکنند در اعتقاد راسخ ما بخط مشی صحیح خوش کوچکترین خدشه ای نباید وارد کند. حزب توده ایران در تاریخ فعالیت سیاسی خوش بارها با گروههای راست رو و چپ رو در داخل و خارج حزب مقابله کرده است. در مواردی گروههای چپ رو توانسته اند که خط مشی سکتاریستی و اپورتونیستی خود را بر رهبری حزب ما تحمیل کنند (دوران ملی شدن صنایع نفت از این قبیل است) و از این راه صد مات سنگینی بر جنبش کارگری ما بطور اخص و نهضت ملی ایران بطور اعم وارد سازند. گروههای چپ روی کنونی بقایای همان گروهها هستند که این بار با اشکال دیگر و به پشتیبانی از یک جریان چپ روی بین المللی پدید آمده اند. باید با این جریان چپ روانه در داخل و خارج حزب مبارزه کرد. این جریان برای جنبش آزاد بیکش ملی، عمیقاً مضر و خطرناک است. این جریان با وجود ظاهر "انقلابی" حاصلی جز متفرد ساختن هر چه بیشتر جنبش از توده های مردم، جسز وسیله سازی برای رژیم ضد ملی - ضد میکرانیک ایران برای تشدید اختلاف و قشار و بالاخره جز بعقب انداختن روز رهایی مردم ما حاصل نمیدارد.

همچنانکه در این مقاله تصریح کردیم مقصود ما از طرح مسائل فوق نیل ب تفاهم است لاغیر. بنظر ما اصل

تلاش برای رسیدن ب وحدت عمل از طرفی و امر مبارزه و مناظره دوستانه آید بولونیک و انتقاد دوستانه از طرف دیگر نه فقط یکدیگر را نمیکنند بلکه مکمل یکدیگرند. شرط دوستی صادقانه صداقت در قبول و آشکاره گویی و بیان دقیق نظر خصص است بشرط آنکه این بیان صادقانه و بی غرضانه باشد و از بدو اطلاقه ب تحکیم وحدت و همبستگی نیروهای ملی و دمیکرانیک برخیزد. بنظر ما مشی صحیح تنها در این تقابل فکری و نظری پدید میشود و وحدت معنوی عمیق در درون یک چنین جاده منطقی افکار و تعاملی منطقی نظریات قابل حصول است. ما اطمینان داریم که دوستان چپه ملی مطلب راتشهاوتنها در این مقطع درک خواهند کرد و باین جهت میتوان امیدوار بود که این مقاله و مقالات نظیر خود گامهای مشخصی است در جهت تأمین یک خوشاوندی واقعی فضاوت سیاسی و اجتماعی بین ما و جبهه ملی.

۱۴ مهرماه ۱۳۴۴

یاسای جهمی است نه قانون دادگری

/ انعقاد ازجانی قضائی است لالات دادستان نظامی ضیا فرسیو درد ادگاه ۴ انفرا /

همکاران چند مارحیم نامور جریان دادگاه چهارده نفرمیهن پرست ایرانی متهم بشرکت و ارتباط با تورشاه رامود بررسی نقادانه و تفصیلی قرار داده است که درد و بخش در "دنیا" نشر خواهد یافت. بخش اول به نقادی مباحثی است لالات قضائی دادستان نظامی سرتیپ ضیا فرسیو و بخش دوم به نقادی از کیفرخواست و جریان دادرسی اختصاص دارد. ما بخش نخست این بررسی را در این شماره و بخش دوم را در شماره آینده منتشر میکنیم.

مقدمه

از نخستین لحظه ای که خبر دستگیری گروهی از جوانان میهن ما بدست دژخیمان سازمان امنیت در تعقیب حادثه تیراندازی درون کاخ ممبر انتشار یافت فعالیت وسیعی برای نجات جان آنها و جلب افکار عمومی جهانیان بشرایط قرون وسطائی حاکم بر ایران آغاز گردید. حزب توده ایران ضمن اعلامیه ای علیه این توقیفهای دسته جمعی و بیورش نوبین مقامات پلیسی بمحافل ملی و آزاد یخواه ایران شدیدا صدا بساعتراض بلند کرد. در این اعلامیه پس از فاش ساختن اسلوب ضد ملی حکومت شاه و ماهیت دادگاههای نظامی پشایه ابزار کار استبداد سلطنتی چنین گفته میشود:

"... در کنار کارگران، دهقانان، روحانیون، استادان، دانشجویان و مهاجران میهن پرستی که در زندانهای رژیم شاه اسیرند، اکنون گروه جدیدی از هموطنان مسا بچنگ دژخیمان رژیم شاه افتاده اند. جان این فرزندان ملت ما که گاهی جز آزادی و میهن پرستی ندارند در خطر است. باید با تمام نیرو و با استفاده از تمام امکانات بدفاع از این قربانیان جدید رژیم شاه پرداخت. دفاع از این فرزندان اسیر ملت ایران وظیفه مقدس هر میهن پرست ایرانی و مبارزه مؤثری بر ضد رژیم جنایتکار شاه است..."

مابانکیه بوظیفه و مسئولیت تاریخی خود در برابر مردم میهن خویش از همه نیروهای ملی دعوت میکنیم که برای رهایی زندانیان سیاسی، برای نجات کسانی که در خطر مرگ قرار دارند، بعمل مشترک فوری بپردازند...

در همان حال ما از افکار عمومی جهان، از تمام سازمانها و نیروهای آزاد یخواه و دموکراتیک در سراسر جهان میطلبیم که با محکوم کردن جنایات رژیم شاه، با کمک مادی و معنوی به نجات میهن پرستان و بیگناهانی که در زندانهای رژیم شاه اسیرند، با ابراز همبستگی بمبارزه عادلانه ملت ایران در راه آزادی و استقلال، ملت ما را در این بیکار مقصدین و دشوار یاری دهند. ما تردیدی نداریم که ملت زند و بیکارجوی مابا پشتیبانی نیروهای مترقی و آزاد یخواه جهان، علیرغم قربانیها و شوا ریها، بر استعمار و استبداد فاشیست

خواهد آمد و حکومت ملی و آزاد یخواه خود را برقرار خواهد ساخت."

از طرف دیگر دانشجویان ایرانی مقیم خارج و قدرا سیون دانشجویان ایرانی باوحدت اندیشه و عمل وارد میدان مبارزه گردیدند. راد یو پیک ایران ارگان تبلیغاتی حزب توده ایران با فاشی جنایاتی که در پشت دیوارهای زندان بر این عده جوانان میگذاشت و خطری که جان آنها را تهدید مینمود پوداخواست. کمیته هائی برای دفاع از این زندانیان در بسیاری از کشورهای اروپا و در امریکا بوجود آمد. شخصیت های برجسته و محافل بین المللی نسبت بآنچه در داخل ایران علیه عدالت، آزادی و دموکراسی جریان دارد صدا با اعتراض بلند کردند. طوفانی از خشم و نفرت علیه شکنجه گریها و اسلوب قرون وسطائی محاکمات بکلسی در بسته برانگیخته شد و تمام اینها سردمداران نظام حکومتی ایران را بعبق نشینی در انیمورد ناگزیر ساخت و سبب شده شاه برخلاف سیره همیشگی خود موافقت کند تا مطالبی از جریان دادرسی از روز چهارم ببعد در صفحات جراید منعکس گردد و دادگاه تاحدی جنبه علنی پیدا کند.

روزنامه گاردین چاپ لندن در شماره مورخ ۴ نوامبر خود مقاله ای بقلم لوئیس بلوم، عضو سازمان بین المللی حقوق در باره محاکمات این گروه منتشر ساخته است که ضمن آن چنین گفته میشود: "این محاکمات در ایران کنونی اهمیت ویژه ای کسب میکند... اگر این افراد بدون سرو صداهای زیاد بمیدان اعدام کشانیده نشده و تیر باران نگردیده اند دلیلش این نیست که شاه در بسرا بسر مخالفین خود نرمتر و رعوف تر شده است، بلکه برای آنست که وی در قبال انتقادات خارجی حساسیت دارد. افکار عمومی متوجه جریان این محاکمات بوده و بدینجهت پس از سه روز محاکمات سری، ناچار بعلنی بودن آن تن در دادند."

اما اینکه گفته شد موضوع "تاحدی" جنبه علنی پیدا کرد برای اینست که آثار قبیحی سازمان امنیت در نقل جریان دادگاه و انعکاس آن در جراید بخوشی دیده میشود. مثل آنست که همه روزنامه هائی که اجازه نشر مطالبی از جریان دادگاه را دارند بطور قراردادی جاهای مخینی را خلاصه کرده اند. خلاصه شده ها بجز در برخی افعال و حروف ربط، بهم شباهت دارند. در مواردی اظهارات دادستان در جواب بیانات متهمی و یا وکیل مدافعی بطور مسووط یکسان نقل شده در حالیکه گفته آن متهم و یا وکیل مدافع بطور یکسان خلاصه شده است. عموماً مطالب مندرجه در روزنامه ها سه روز از جلسات دادگاه عقب تراست و این سه روز وقت کافی در اختیار سازمان امنیت و ماسنور چیان آن میگذازد تا مطالب را از غریبال ماسنور بگذرانند و تحویل روزنامه هابند.

ولی بهر حال پس از سالهای طولانی اختناق کامل در مورد دادگاههای نظامی و محاکمات بکلی درسته و اختفای تام و تمام هر آنچه در جریان باز پرسها و یا محاکمات بر متهمین میگذاشته و جنایات و قجایمی که در این میان در ارا چشم مردم علیه متهمین صورت پذیر گردیده است، این نخستین بار است که دنیای خارج میتواند از قسمتی از آنچه در داخل اطرافهای دادگاه درسته نظامی برگروه چهارده نفری اخیر گزاشته است اطلاع حاصل کند و این خود تغییر جالب توجهی است.

طبیعی است که در اینچنین شرایطی عمال و کارگزاران رژیم متهمهای وقت را معرفی میدارند تا هر چه که ممکن است صورت حق بجانهای بخود بگیرند، جریان را عادی و دادرسی را عادلانه جلوه بدهند و پیش از این خشم عمومی را علیه خود برنیا نگیزند. ولی با همه این تلاشها و قتها آیا توانسته اند خود را از بن بست که ذاتی رژیم و اینگونه دادگاهها و "دادرسیها" میاشد برهانند؟ قوانین مورد استناد دادستان نظامی دارای چه مشخصه ایست و حدود نفاذ و اعتبار آن چقدر است؟ چه تناقضاتی در خود همین قوانین وجود دارد و یا بوجود آمده که دال بر بی اعتباری آنهاست؟ دادگاههای نظامی تا چه حد میتوانند در کار خود آزاد و مختار باشند؟ حدود صلاحیت آنها کجاست؟ آزادی دفاع که عده ترین حق مسلم هر متهم و وکیل مدافع اومیاشد تا چه حد حتی در این دادگاههای باصطلاح "علنی" برای این متهمین و وکلای مدافع آنها تامین بوده است؟ علاوه بر اینها آیا دادستان نظامی و دادگاه نظامی حدود و ثغور همین قوانین را

که مورد استناد آنها بود رعایت کرده اند؟ بررسی همه این مسائل ولو بحد اجمال میتواند تا حدودی شرایط بکلی غیرعادی حاکم بر مبین ما را روشن سازد. علاقتند آن به آزادی و دموکراسی، طرفداران حقوق بشر، حقوق دانشان در سراسر جهان باداشتن چنین ملک و معیاری در دست میتوانند از همه صهیبتها و دردها و از تمام زخمهای خون چکان پیکر جامعه درد مند ایران در شرایط حاکمیت مطلقه شاه استبداد روشنتری داشته باشند و در بساره آن نیروهای سپاهی که چنین نظامی را بر ایران تحمیل کرده است بهتر قضاوت کنند

اتهامات وارد

اتهامات وارد به برگروه چهارده نفری اخیر در قسمت بود. یکی تشکیل و عضویت جمعیتی یادداشتن مرام اشتراکی که بر ۱۳۱۰ تأسیس گردید. یکی شرکت در توطئه برای قتل شاه که چهارتن متهمین ردیف اول تا چهارم بدان متهم بودند. اتهام تشکیل و عضویت جمعیتی یادداشتن مرام اشتراکی مشمول ماده اول قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور و اتهام دوم مشمول ماده ۱۹ قانون دادرسی و کیفراتش شناخته شده و این قوانین ملک عمل دادگاه قرار گرفته است.

۱- قانون امنیت یا قانون سیاه

"قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور" یا چنانکه اختصارا گفته میشود قانون امنیت در خرداد ماه سال ۱۳۱۰ بتصویب مجلس رسید. ماده اول قانون مزبور که مورد استناد دادستان نظامی قرار گرفته بود عینا بدین شرح است:

- ماده ۱- مرتکبین هر یک از جرمهای ذیل بچسب مجرد از سه سال تا ده سال محکوم خواهند شد:
 - ۱- هر کس در ایران بهرام و یا پنهان کردن دست و یا جمعیت و یا شعبه جمعیتی را تشکیل دهد یا اداره نماید که مرام یا گروهی آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران، یا گروه و مرام آن اشتراکی است و یا عضو جمعیت و یا شعبه جمعیتی شود که بایک از مرامها و یا گروه های مزبور در ایران تشکیل میشود.
 - ۲- هر ایرانی که عضو دست یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا گروه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام یا گروه آن اشتراکی است، اگر چه آن دست یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد.

ایراداتی که بر این قانون وارد است

- ۱- این قانون در اساس خود مابین بازو قانون اساسی و موازین مشروطیت و دارای جنبه ضد دموکراتیک فوق العاده شدیدی است که با اجرای آن اصل سبزه هم قانون اساسی و همچنین اصل بیست و بیست و یکم متمم قانون اساسی ایران عملا نسخ و باطل میشود. در صورتیکه مجلس شورا مطلقا نمیتواند قانونی را تصویب کند که ناقض یکی از اصول قانون اساسی باشد و چنین قانونی اساسا خود باطل و بلا اثر است.
- پس از تصویب این قانون هجوم همه جانبه پلیس علیه بقایای آزادی مردم، احزاب، سند پگاهها، جمعیت ها و اتحادیه ها شدت یافت و طولی نکشید که ایران بیک قبرستان خاموشان مبدل شد.
- ۲- این قانون در روحیه اقتدارشاه سابق و حکومت مطلقه وی و دست مجلسی سلب اختیار که تمام تحت تسلط شاه سابق و در حکم ابد ارخان سلطنتی بود، و در یک محیط ترور وحشت فوق العاده به تصویب رسید. نخستین گروهی که قربانی این قانون جابرانه شدند گروه معروف به پنجاه و سه نفر بودند. دکتر علی ارانی پایه گذار حزب توده ایران درد ادگاه جنائی درباره این قانون چنین گفت:

"مجلس شورا در سال ۱۳۱۰ این جرائم را کرده و ماده ۶۰ قانون مجازات عمومی سابق را که مجالس

ملی برای حفظ و انتظام کشور در مقابل شوهرتها وضع کرده بودند تغییر داد. آزادی عقاید را رسماً قدغن نمود. توهین کشمکی بر ملت ایران وارد آورد. هر قدر در دموکراسی آن مجلس و تشریفات قانونی تشکیل آن و منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد و استفاده ای که مجلس از حق خود بدون توجه با احساسات عمومی نموده است بیشتر وقت کنیم این قانون مفتضح و توهین آمیز تر و نظر مسا جلوه میکند. بهمین جهت فلان ایادی کار محکمه تاریخی امروز "قانون سیاه" مینامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نغرت شدیدی خود را نسبت بان ابراز میداریم.

مانیز با احترام همه شهیدان راه آزادی و استقلال ایران همه جادراین مقاله از قانون مزبور بهمین عنوان اسم خواهیم برد. بخصوص که پیش بینی صائب و خردمندانه دکتورانی در مورد این قانون بخصوص در سالهای سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد بنحوا تم صد اقی پیدا کرد. وی در دنباله اظهارات فوق چنین گفت: "گرچه آن قانون اصولا برای قدغن کردن فکر و تفکر وضع شده است در عین حال بجهت تکمیل عمل مفتضح خود تمام عقاید را قدغن نموده، یعنی مطابق آن میتوان تمام عقاید را اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره تعقیب کرد."

آری، اگر نخستین قربانیان این قانون دکتورانی و یاران وی بودند، این قانون در مسیر خود دو سال قبل مهندس بازرگان و آیت اله طالقانی را در زیر دنده های چرخ خود گرفت و اینک گروه چهارده نفری بموجب این قانون تنگین اسیر محکمه و ۱۲ تن از آنها محکوم شده اند.

۳- این قانون دارای آثار و نتایج ضد ملی شدیدی است. در تمام دوران سی و چهار ساله گذشته از این قانون بمنظور از هم پاشیدن نهضت ضد استعماری ایران و درهم شکستن مقاومت مردم در برابر خیانتهای کبرای شاه سابق و پسرش علیه عالیترین مصالح ملت ایران استفاده شده و در آستان هر یک از این خیانتها بیروش تازه ای بدست میآید این قانون علیه مردم شروع شده است. در زمان شاه سابق تدوین و اجرای این قانون بزرگترین مانع را از راه صورت قانونی دادن بامتیاز داری و تعدید بدست آن از میان برداشت و در سلطنت محمد رضا شاه در مقدمه هر توطئه ضد ملی تازه از این قانون بمنزله حربه برنده ای علیه مردم استفاده شده است.

۴- پس از آنکه دامنه جنگ دوم جهانی بطور غیر مستقیم بایران کشانیده شد، شرایطی فراهم گردید که پایه استبداد سلطنتی شاه سابق درهم شکست، حکومت پلیسی از هم پاشیده شد، نظام سلطنت مستبده تحت محاکمه قرار گرفت. گرچه دادستان وقت دکتر عدیه با دربار سلطنتی سازش کرد و دامنه محاکمات را در گرفت و این محاکمات در حد و در محکومیت مختاری و چند تن از سران پلیس و اعدام پزشک احمدی محدود ماند، با اینهمه محکومیت های مزبور فی نفسه دال بر محکومیت رژیم بود و به همراه آن بطور تبعی قانونی که تنها با تکیا زور و سر نیزه بر مردم تحمیل گردیده بود بقایای اعتبار خود را از دست میداد و ملغی الاثر تلقی میشد.

۵- فعالیت هفت ساله حزب توده ایران، شرکت آن در مجلس و در دولت و انتشار وسیع و بدون مانع کتب مارکسیستی و تبلیغات مارکسیستی بمنزله تاید ملغی الاثر بودن قانون مزبور حتی از نظر گاه هیئت حاکمه وقت بود.

۶- با تصویب مشهور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر آخرین ضریب بر قانون سیاه وارد میگردد. تصویب اعلامیه حقوق بشر از طرف مجلس شورای ایران خط نسخ و باطل بر این قانون کشید. چنین است مشخصات کلی قانونی که علیه متهمین اخیر نیز مورد استعمال یافته و اجرای آن بدست دادگاههای نظامی سپرده شده است. این دادگاههای نظامی خود از چه قماشند؟

۲- دادگاههای نظامی

الف - مبنای سازمانی و قانونی این دادگاهها: دستگاه قضائی ارتش در اساس خود منحصر برای رسیدگی بمسائل داخلی اهل نظام در نظر گرفته شده است. نخستین ماده قانون دادرسی و کیفراتش که مبنای تشکیل دادگاههای نظامی میباشد چنین است:

" ماده ۱- رسیدگی به بزه های منقصب بنظامیان برطبق این قانون در دادگاههای اختصاصی نظامی بعمل خواهد آمد "

مواد بعدی این قانون نیز به حصر آن در اساس خود، بمسائل مربوط به اهل نظام دلالت میکند. این قانون نیز در سال ۱۳۱۸ در اوج قدرت مطلقه شاه سابق تدوین گردید. غرض شاه سابق آن بود که بر دهر دستگاه ارتشی ایران حصری آهنین بکشد، آنرا از تاثیر هرگونه موثر خارجی، از حیث اختیارات دستگاه قضایی برکنار نگهدارد و در محاصره کامل اختیارات نامحدود خود قرار دهد. بالاینهمه چه از نخستین ماده این قانون وجه از مواد بعدی آن چنین مستفاد میشود که شاه سابق هند فتن بطور عمده قبضه کردن ارتش بسود و نمیخواست بدست سازمان قضایی ارتش قوه قضائیه را بکلی از حیثیت و اعتبار ساقط کند.

قانون دادرسی و کيفر ارتش در اساس خود در جلسه عمومی مجلس شورا - با اینکه این مجلس درست در اختیار شاه بود - تصویب نشد. فقط کمیسیون دادگستری آنرا تصویب کرد. قرار شد بعنوان آزمایش تا مدت ششماه از طرف ارتش بموقع اجرا گذاشته شود و سپس با جرح و تعدیل های احتمالی در جریان عمل بسرای تصویب عمومی بمجلس شورا اعاده گردد. ولی دیگر این کار انجام نگرفت و قانون موقت مزبور عملاً صورت دادگستری پیدا کرد.

در سال ۱۳۲۲ یعنی چهارده سال پس از اجرای قانون دادرسی و کيفر ارتش، دکتر مصدق بموجب اختیاراتی که مجلس شورا بوی تغییرش کرده بود، سه لایحه قانونی در باره سازمان قضایی ارتش تدوین و تصویب نمود که بموجب آن کتاب اول قانون دادرسی و کيفر ارتش و تمام موادی که بالایحه مزبور در تناقض قرار میگرفت نسخ و باطلال میشد. جریان امر از زمان خود دکتر مصدق بشنودید.

دکتر مصدق در جریان " محاکمه " خود در دادگاه تجدید نظر نظامی در مقام اعتراض به صلاحیت دادگاههای نظامی در رسیدگی بارتیامات سیاسی چنین میگوید:

" برطبق ماده ۷۶ لایحه قانونی مورخ ۱۶ فروردین سال ۱۳۲۲ (یکی از لوایح سه گانه مزبور) کتاب اول و کلیه مقررات قانون دادرسی ارتش که بالایحه مزبور منقولات دارد نسخ شده است. ولی پس از دستگیری و بازداشت اینجانب خواستند بعضی از لوایح قانونی اینجانب را هم بازداشت کنند. لذا تصویب نامه ای بشماره ۱۸۸۸۲ در پنجم شهریور ماه ۱۳۲۲ هیئت وزیران امضا نمودند که باستناد آن تشکیلاتی که برطبق لوایح قانونی اینجانب داده شده بود منحل گردید. در اینجا فقط بعرض چند کلمه قناعت میکنم و آن اینست که در ماده واحد مربوط باختیارات اینجانب مقرر شده است که پس از تقدیم لوایح قانونی بمجلس تاموقعی که تکلیف آنها در مجلس معین نشده لازم الاجرا میباشند. بنابراین نه محاکم دادگستری که اصولاً دارند لوایح قانونی اینجانب را با اختیارات قانونی تطبیق کنند و نه هیئت وزیران بفرض اینکه قانونی هم بوده و حق تطبیق لوایح را با اختیارات اینجانب میداشند هیچکدام نمیتوانند آنها را موقوف الاجرا نمایند و تا زمانی که مجلسین شورا ملی و سنا نسبت بانها اظهار نظر نکرده اند قوت قانونی دارند و باید اجرا شوند. بنابراین دادگاه تجدید نظر که برطبق مقررات کتاب اول قانون دادرسی و کيفر ارتش تشکیل شد چون کتاب مزبور از روز ۱۶ فروردین ۱۳۲۲ نسخ شده بلا اثر است و هر حکمی که از طرف دادگاه نسبت با اینجانب صادر شود ارتش قانونی ندارد."

ولی میدانیم که نه تنها کوچکترین توجهی باین استدلالهای قانونی نشده، نه نهاد دکتر مصدق برطبق یک قانون منسوخ محکوم و زندانی گردید، بلکه پایه فجایع و جنایات بی حد و خویشیهای تبهکارانه زیادی بپای این دادگاهها گذاشته شد و از آن پس هر فصل از تاریخ فعالیت این قضاگاهها با خون عده ای از زنده ترین جوانان میهن نوشته شده است.

ب- دادگاههای نظامی فاقد استقلالند.

اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که در حقیقت جوهر موکراتیک قانون مزبور میباشد تمام قواراناشی از ملت میداند. اصل ۲۷ قوای مزبور را بسه قسمت تجزیه میکند که یکی از آنها قوه قضائیه، یعنی قوه ایست که تمیز حق بان اختصاص دارد. اصل ۲۸ با صراحت و قطعیت حکم بتفکیک قوای سه گانه میدهد. بنابراین عده ترین خصلت مشخصه قوه قضائیه استقلال آنست که بدون آن قوه قضائیه هرگونه معنی و مفهوم و صلاحیتی را از دست میدهد.

امدادگاههای نظامی نه از لحاظ مبانی سازمانی خود و نه از جهت انضباط شدیدی که در ارتش حکمفرماست نمیتوانند مستقل تلقی شوند. و اصولاً استقلال را می و عمل در این دادگاهها بخواب و خیال بیشتر شباهت دارد. زیرا در درجه اول این دادگاهها خود چیزی از یک شعبه از قوه مجریه و در شرایط موجود ابزار کار شاه اند که قوه مجریه را سرپا دارد و بخصوص دارای سمت فرماندهی کل قوا میباشد. بعبارت دیگر دادگاههای نظامی یکی از ارکان عده استبداد سلطنتی است.

در ماده ۲۱ قانون دادرسی و کيفر ارتش تشکیل این دادگاهها برطبق امر بزرگ ارتش تشاران فرمانده یعنی شاه صورت میگردد. ماده ۲۵ مقرر میدارد که دادستانها و اداریه در رتبهات امر بر حسب فرمان و تصویب شاه منصوب میشوند. ماده ۴ قانون دادرسی و کيفر ارتش دادستان ارتش را از لحاظ وظائف قضائی نماینده بزرگ ارتش تشاران فرمانده یعنی شاه میشناسد.

بدین ترتیب می بینیم حتی در بهترین حالات و شرایط برطبق این قانون ارتجاعی هیچ جریانی در دادگاههای نظامی جز بر محور تعالیات شاه نمیتواند بگردد.

بالاینهمه تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ که هنوز دست خفه کنند و دیکتاتور نظامی بدینگونه میهن ما را بخفانند چارنماخته بود اینجا و آنجا بطور ندرت تلاشی از استقلال و عمل دادگاه و یافلان دادرسی بطور انفرادی مشاهده میشد. ولی در این موارد آنجا که پای عمل یک دادگاه در میان بود رئیس و اعضا دادگاه تعویض میشدند و فرمان شاه بدست افسران بکلی مطیع جامه عمل میبوشید و یا مثلاً خیلی صاف و ساده حکم دادگاه قبلی بدست اعضا میدادند. شبانگاه دزدانه تعویض میشد، یا بموجب امر به تازه ای دادستان بجای قاضی قضایی بجای دادستان فرار میگرفت و آنجا که پای سرد فلان افسر در میان بود، او را بمحاکمه میکشیدند، منظر خرد مت میگردد و بخاک سیاه مینشانند. مثالهای مشخصی ذکر کنیم:

پس از شکست نهضت انقلابی آذربایجان کردستان بر حسب پیشنهاد سر لشکر همسایه و اجازه و تصویب شاه دادگاهی در مهاباد برپاست سرهنگ آبروم برای محاکمه سه نفر از افسران ارتش که بانقلاب پیون پیوسته بودند صادر گردید. سر لشکر همایونی دستور شاه را مبنی بر صد و حکم اعدام علیه این سه نفر به آبروم ابلاغ کرد. آبروم حاضر نشد زیر بار حکم دستوری برود. این سه افسر پس از دادرسی بزند ان ازده تا پانزده سال محکوم شدند. را می دادگاه به متهمین ابلاغ گردید. ولی ساعت ۱۱ شب همان روز همایونی اعضا دادگاه را بهد فتر خود احضار کرد و دستور ادم حکم دادگاه را به اعدام برای هر سه افسر مزبور تهدیل کنند. این دستور مورد مخالفت قرار گرفت. همایونی صورت جلسه را که قبلانتهیه شده بود در مقابل آنها گذاشت و آمرانه دستور داد انرا امضا کنند. چون نخستین نفر آنها از اجرای فرمان خود داری کرد، همایونی خنده کنان قلم را بدست گرفت و گفت جناب سرگرد، یک امضا کردن که اینهمه داد و فریاد ندانند من بجای شما امضا میکنم. و با این حرف باسم این سرگرد صورت جلسه جمعول را امضا کرد و دیگران که چنین دیدند ناگزیر تن با امضا این صورت جلسه دادند. سه ساعت بعد یعنی ساعت چهار بعد از نیمه شب هر سه نفر را بمیدان اعدام کشانید و تیر باران کردند!

مورد دوم در جریان دادرسی سران حزب توده ایران پس از کودتای نیم بند ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ پس آمد. یکی از قضات بنام سرهنگ بزرگمهر مدتهازدانی و سپس خانه نشین و از همستی ساقط شد.

اینها مربوط به دوران قبل از کودتای امیرالجمعی ۲۸ مرداد و استقرار دیکتاتور نظامی شاه بود.

این هنگامی بود که شاه خود را هنوز بقدر کافی بر همه چیز مسلط نمیدید، هنوز آثاری ولو نیرنگ از استقلال
 رومی و صناعت طبع در برخی قضات دادگاههای نظامی مانند برخی که در ظلمت بدرخشید، دیده میشد. ولی
 در شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد که تعالی قدرت در چنگال شاه متمرکز شد و سررشته تمام امور ارتشی بطور
 در دست و مطلق بدست وی افتاد، کار یکدیگر بسره شد و دادگاههای نظامی با تمام معنی کلمه مبدل به
 فراسخانه های سلطنتی شدند. رونما و قضات دادگاه بصورت آدمکهای مقوای درآمدند که سرانگشت شاه
 آنها را بحرکت درمی آورد. اینها در بگرخلاف تعالی شاه، این تعالی هر چه باشد، قلم بر وی نماند نمی آورند.
 برای تکمیل تصویر که از این فراسخانه های شاهانه ترسیم کرده ایم، حادثه ذیل را از قول آقای تهرانی
 سالم وکیل مدافع محسن رسولی یکی از گروه چهارده نفری اخیر ذکر کنیم. روزنامه اطلاعات پس از نقل قسمتی
 از مذاکرات مشارالیه در رد ناع از موکل خود چنین مینویسد:

"تیسار سر تپ سالم سپس اشاره بمحاکمه دو سر لشکر که چندی پیش انجام شد کرد و گفت: در آن
 موقع من در صحنه سی ارتش بودم و در دستگاه قضائی ارتش همکاری میکردم. وقتی دادگاه تجدید
 نظر ارتش تشکیل شد بنده عضو هیئت دادرسان بودم. ولی ناگهان امر آمد که من در جای دادستان
 انجام وظیفه کنم. لذا میز خودم را عوض کردم و بجای دادستان نشستم. بنده از پرونده بد رستی اطلاع
 نداشتم، پس چطور میتوانستم از کیفرخواست دفاع کنم؟ لذا فقط کیفرخواست را تا پیش قدم و در
 چهار چوب کیفرخواست چند کلمه ای گفتم. البته باید عرض کنم که بنده اکنون از وسعت فعلی دستگاه
 قضائی ارتش لذت میبرم. در آن موقع چنین نبود و بعلمت کمبود کادر آن اقدام شد (اطلاعات، چهار
 شنبه ۵ آبانماه، صفحه ۲، ستون ۴).

در جلسه دیگر دادستان نظامی در مقام اشاره باین موضوع بهمان توجیه سر تپ سالم متوسل شده و
 میگوید: "از نظر کلی باید عرض کنم که این قبیل کارها در ارتش امروز وجود ندارند. شاید در آن ایام نیز کسی
 تیسار در کادر ارتش خدمت میکردند ارتش باندازه کافی متخصص و حقوقدان و غیره نداشته، ولی
 امروز بهیچوجه اینطور نیست، مابداً از کافی متخصص در رشته های مختلف داریم و احتیاجی نیست
 که در دادگاه افزای در مقام دادستان استفاده کنیم، آنهم دادستانی که ایمان و عقیده بکار خود
 نداشته باشد."

در درجه اول باید گفت که گرچه اسامی این سر لشکرها و تاریخ محاکمه آنها صریحاً ذکر نشده است، ولی
 از بهارت مندرجه در اطلاعات مبنی بر اینکه این محاکمه "چندی قبل انجام شده" چنین برمی آید که باید مربوط
 بمحاکمات بزرگ اخیر باشد که از آن زمان تاکنون سالهای زیادی ننگرد و معلوم نیست در طی این دو و یا
 حد اکثر سه سال چه معجزی بوقوع پیوسته که ارتش بیچاره کادر قضائی کافی پیدا کرده و احتیاج به تغییر
 مقام باقی نماند است!

گذشته از این حرف بر سر این نیست که فلان موقع احتیاج باین تغییر پیدا کرده و امروز این
 احتیاج مرتفع شده است. حرف بر سر آنست که آیا اساساً قضات و دادستانها در اختیار مطلق بزرگ ارتشداران
 که هر موقع را پیش اقتضای قاضی رایجی دادستان و دادستان رایجی قاضی بنشانند، قرار دارند یا ندارند.
 و اگر همین امروز که دادستان بوظیفه دادستانی عمل میکند باود ستیزه داده شود که میز خود را برایش دادگاه
 تعویض نماید آیا اینکار آنصورت میگیرد و یا تیسار دادستان و تیسار رئیس دادگاه ملائمت میکند؟ و در
 چنین حالتی این دستگاه را که در حکم یکی از شعب اجرائی ارتش است چگونه میتوان یک دستگاه قضائی نامید که
 شرط وجودی آن استقلال است؟

ج - دادگاههای نظامی فاقد صلاحیت اند.

دادستان نظامی در مقدمه اظهارات نخستین خود پیرامون کیفرخواست باین مطلب اشاره میکند که
 دادگاه شماره یک نظامی بر طبق اصل ۸۷ قانون اساسی، علیرغم اعتراضات متهمین و وکلای مدافع آنها، خود
 را برای رسیدگی بتهامات وارده بر گروه چهارده نفری که طبق اعتراف دادستان جنبه سیاسی خالص دارد

صالح شناخته است. متأسفانه قانون اساسی برای اکثریت مطلق مردم ایران يك افسانه ناشناخته ایست
 که از آن چیزی نمیدانند. در مدارس و دبیرستانها جوانان با این قانون آشنا نمیشوند و بطور کلی مشروطیت
 و قانون اساسی برای بخش بسیار عده ای از نسل جوان سواد دار امری فراموش شده و مرده است. شاید
 بهمین جهت بحث مخصری در این زمینه ضرورت بیشتری کسب میکند. اصل ۸۷ قانون اساسی عیناً چنینست:
 "محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد."

همین همین، نه کمتر و نه بیشتر. اما این محاکم نظامی از چه نوعند؟ چه وظایفی برعهده
 دارند؟ آیا حق دارند در قلمرو صلاحیتهای نظامی بیایند دستبرد بزنند و قوه قضائیه را فلج کنند؟ حق دارند
 قلم بطلان بر روی اصل بیست و هشتم که قوای سه گانه را مستقل از هم اعلام میکند بکشند؟ حق دارند هیچ
 اصل از اصول قانون اساسی را که ناظر "بحقوق ملت ایران" است و قوه قضائیه نگهبان و میزبان تعیین
 شده از اعتبار بپندارند؟ حق دارند قوه قضائیه را که یکی از قوای مستقل سه گانه است ذلیل و عیب
 شمه ای از قوه مجریه کنند؟

دکتر ارانی در مورد قانون اساسی ایران چنین میگوید:

"قانون اساسی فعلی ایران محصول يك انقلاب خونین ملت ایرانست که برای تحصیل آن در هر گوشه
 از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس جهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی
 شدند. این انقلاب، برخلاف مشهور، بدست اجانب صورت نگرفت. بلکه اجانب استفاده نمودند
 هنوز این انقلاب ناقص و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود. اما خدمت بزرگی که همین
 قانون ناقص ایران نموده و باید اقبال تار سیدن و وسائل پیشرفت سیر قهرقراشی نکند روح طرفداری از
 آزادی عقاید و تجزیه قوانین کثرت بیهوده مقننه، مجریه و قضائیه است. قانون این حقوق و آزادی
 و حق ملی را اگر آنها ترین سرمایه میداند که در حقیقت مشخص مقام و بزرگی يك ملت نیز میآید."

اماد را بر سلطنتی در طول سلطنت خاندان پهلوی هر موقع فرصتی بدست آورد بزیان مردم و بسود
 قدرت مطلقه سلطنتی دستبرد رازهنزانه ای بقانون اساسی زده است، یکی از جنبه های سبب مواتیک آنرا
 نقض کرده است، باوض قوانین عادی، اصلی از آنرا که بنحوی از انحاء ناظر بحق حاکمیت ملت ایران بوده از
 اثر انداخته و یا با تغییرهای خود سرانجام بعضی اصول قانون تخریب تجاویز بحق ملت روا داشته و حتی
 گاهی عبارتی و یا اصطلاحی را از مجموعه قانون اساسی جدا کرده و از آن نتیجه ای که مناسب با تزیید اقتدار
 سلطنتی باشد گرفته است.

در تمام این موارد عامل دستیار در بار سلطنتی مجلس دست نموده و شورا و نمایندگان حقیر و فرمایه
 بوده اند که شرافت خود را بابت آن کشانیده و تمام مسئولیتهای خود را در برابر مردم بدست فراموشی
 سپرده اند. در تمام این موارد قوه قضائیه باعجز و حقارت ناظر این دست اندازیها بوده و دم بر نیاورده و
 با سکوت جنایتکارانه خود جز در برخی موارد استثنائی - بر این تجاوزات صحنه گذاشته است.

محاکم نظامی که تشکیل آنها را اصل ۸۷ متمم قانون اساسی اجازه میدهد قلمرو اختیاراتش منحصر امامور
 نظامی و رسیدگی بخلافیهای داخلی اهل نظام است - آنهم نه باینصورت که حالت فراموشخانه سلطنتی را
 پیدا کند. باد حالت دادن این دادگاهها در مسائل سیاسی از مشروطیت و قانون اساسی جز قالب بیروح و
 تکیده و منته شده آن هیچ چیز باقی نمیماند و در حقیقت سراسر ایران مبدل بیک سر باز خانه بزرگ که رئیس
 و فرمانده مطلق آن شاه است میشود.

در دوران سلطنت شاه سابق با وجود تمام فجایعی که علیه مردم صورت گرفت باز وی بحمل معیسی
 ضرورت بد قوه قضائیه را تا بدین حد بابت ال بکشاند و فلج کند. نخستین دسته ای که بر طبق قانون سیاه
 بمحاکمه کشیده شدند در دادگاههای عادی محاکمه شدند.

تفویض حق رسیدگی بمحاکمات سیاسی بموجب قانون سیاه بمحاکم نظامی جنایت بر روی جنایت بسود
 این ضربت هلاکتبار بر بریک مشروطیت در شرايطی فرود آمد که مشمولان متحد و اعلامیه حقوق بشر بصورت پارلمان

ایران رسیده بود. آن عمل ننگین قوه مقننه و آن سکوت ننگین تر قوه قضائیه نه تنها با اصل ۸ متمم قانون اساسی در تضاد قرار میگیرد بلکه عملاً اصل ۷۹ متمم قانون اساسی را هم موقوف الاجرا میگذارد. اصل مزبور عیناً چنین است:

"در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود."

این حکم بکلی صریح روشن و موکد است. با تمام مفهوم خود بیان شده است. تفسیر بردار نیست. مقید و محدود نیست. دستگاه حکومت جبراً و اختفاً شاه مدعی است که محاکم قضایی یا توجه باصل ۸۷ متمم قانون اساسی بوجود آمده اند. ولی کار باین واقعیت ندارد که با حاله این وظیفه به دادگاههای نظامی علاوه بر مفاسد دیگری که از این کار مترتب شده این اصل نیز عملاً به تعطیل کشانیده شده است. در حالی که هیچ قانون عادی که از طرف مجلس شورا وضع شود نمیتواند اصلی از اصول قانون اساسی در تناقض قرار گیرد و الا این قانون باطل و بلا اثر است.

استلال سرد مداران حکومت جبراً و اختفاً اینست که حضور هیئت منصفه در دادگاههای نظامی با مقررات و موازین نظامی تطبیق نمیکند. بنابراین در اینجا وجود تضاد بین اصلی از قانون اساسی با این قانون مسلم میشود. ولی راه حل این تضاد چیست؟ آیا فرائضی کردن اصول مکرر قانون اساسی در استان مقررات اداری نظامی؟ آیا اگر بهمین یک دلیل هم باشد ثابت نمیشود که محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی بسه امور سیاسی ندارند؟

د - جریان دفاع در دادگاههای نظامی

آزادی متمم و تکلیف مدافع او در دفاع بکلی آزاد و برکنار از هر نوع مقررات فرمایشی یکی از اصول مسلم قضایی و جزو حقوق اساسی هر متهم میباشد. ولی دادگاههای نظامی بقتضای طبیعت غیر مستقل و بکلی اداری خود دفاع آزاد را برای متهمین سیاسی و وکلای مدافع آنها غیر مقرر میسازد.

۱- متهمین سیاسی در انتخاب وکلای مدافع خود فاقد اختیار هستند. وکلای مدافع آنها بر حسب تشخیص آزاد و غیر مقید خود آنها از طرف خودشان انتخاب و تعیین نمیشوند. وکلای مدافع آنها از بین افسران که ولو بازنشسته هستند ولی مقید بقید انضباط نظامی میباشند انتخاب و تعیین میگرددند.

۲- متهمین و وکلای مدافع آنها در دفاع از عقاید و فعالیتها و روشهای سیاسی خود آزادی ندارند. در دادگاههای نظامی حق مطلقاً عبارتست از کیفیتی که در جهت اختیارات مطلقه شاه قرار گیرد. شاخص حقوق و عدالت برای قضاوت و رسا دادگاه نظامی تطبیق و یا عدم تطبیق هرگونه عقیده و روش و فعالیت سیاسی با قدرت مطلقه بزرگ ارتشداران فرمانده یعنی شاه است. موضوع رایاذا کر مثال مشخصی روشن کنیم. این مثال را از جریان محاکمه دکتر مصدق نخست وزیر ملی ایران بر میگیریم.

دکتر مصدق بموجب کیفرخواست دادستان نظامی متهم بود که فرمان شاه را مبنی بر عزل خود که در ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ نصیری در زیر اسلحه گروهان نیروهای مسلح بوی ابلاغ شده است اجرا نکرده است. سرهنگ نصیری قبل از اینکه به بهانه ابلاغ فرمان بسروقت دکتر مصدق برسد بمنزل و دوتن از وزیران او رفته تلفن خانه های آنها را قطع و خود آنها را دستگیر کرده به کاخ سعدآباد برده بود و ما مهوریت داشت دکتر مصدق را نیز بهمین نحو بر پاید.

دکتر مصدق میبایست و مطلب را در دادگاه روشن سازد. نخست آنکه عمل سرهنگ مزبور که طبق دستور شاه انجام گرفته، با توجه باینکه وی قبلاً دوتن از وزیران مصدق را رهنده و ساعت یک بعد از نیمه شب را برای رفتن بسروقت دکتر مصدق بعنوان ابلاغ امر به شاه انتخاب کرده تا ویرا نیز برپاید، بنابراین مجموع این حرکات ناشی از توطئه ای علیه حکومت وی بوده است.

دومین مطلبی که وی میبایست روشن و ثابت کند آن بود که شاه مقامی است بموجب اصل چهسل و چهارم متمم قانون اساسی غیر مسئول و طبق مفاد اصول جزو دوم همین اصل و همچنین اصل چهل و ششم، شصتم، شصت و یکم، شصت و چهارم و شصت و هفتم قانون اساسی وزیراً فقط در مقابل مجلس مسئولیت دارند.

و یک مقام غیر مسئول نمیتواند دست به تخمیر و تهدیل در بر مسئولیت ترین مقامات مملکتی بزند و خود سرانه فرمان عزل نخست وزیر را صادر کند.

ولی در هیچیک از این دو مورد اجازه بحث بوی داده نشد. آنچه دادگاه خوانده میشد، از این مسائل نه چیزی میدانست و نه میخواست چیزی بداند. برای اعضا دادگاه این مسئله مطرح بود که او امر "بزرگ ارتشداران فرمانده بهمین نحو که در مورد جریانهای اداری ارتش مطاع و حتی الاجرا میباشند در تمام امور مملکتی و از آن جمله در عزل نخست وزیر نیز مطاع است و هرگونه چون و چرا در مقابل آن مستلزم مجازات است. وقتی دکتر مصدق خواست در این زمینه ها توضیحاتی بدهد بین او و رئیس دادگاه مشاجره ای در گرفت که ما قسمتی از آنرا اینجا از روزنامه اطلاعات مورخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۲ نقل میکنیم:

"رئیس دادگاه - مطلقاً رسیدگی بوقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد بما مربوط است. اگر بخواهید از صبح ۲۴ مرداد صحبت کنید بنده همین تذکره را خواهم داد. شما فقط از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد صحبت کنید."

دکتر مصدق - علت انکار کید تا اینست که هر عطفی که از این دولت صادر بشود بگویند قانونی است و گفته نشود. ولتی که خودتان آوردید و شمری هم که خواستید از او گرفتید. بی ارزش است.

رئیس - آقا خواهش میکنم از ۲۵ مرداد بگوئید که در حد و ما مهوریت ما است.

مصدق - قربان، شبی کودتاشد.

رئیس - قبلاً گفتم، من اجازه ندارم و صلاحیت هم ندارم که حتی جریانی نیم از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم. وظیفه ما رسیدگی بوقایع ساعت یک صبح ۲۵ مرداد است.

مصدق - حضرت آقای رئیس، جنابعالی را بخدا، بوجود انتان قسم میدهم این فرمایشی که میفرمائید صحیح است؟

رئیس - بله، بله. شاید شما بخواهید مثل سابق از زمان محمد علی شاه بگوئید و اطاله کلام کنید. ما موظف بشنیدن آن نیستیم - و صلاحیتش را نداریم.

دکتر مصدق - پس میفرمائید اطاعت امر کنم؟ بچشم ۰۰۰ اطاعت میکنم. امر آقا، امر مبارک اینجا واجب الاجراست. خوب اجازه میفرمائید پس لااقل بگویم چرا کید تا شد؟ اینرا هم نکوم؟

رئیس - خیر آقا. صلاحیت ما نیست که اینرا بگوئید. شما فقط بفرمائید فرمان اعلیحضرت را اجرا اجسرا نکردید.

مصدق - خوب. ماکه در اینجا جز اطاعت امر آقایان کاری نداریم. بسیار خوب. اما آخر شما رئیس دادگاه هستید، باید بدانید چرا کید تا شد تا روشن بشود و بتوانید قضاوت کنید. پس چی؟ من چیزی نکوم و شما چیزی نشنود، پس چطور میخواهید قضاوت کنید و میخواهید را می بدید؟

رئیس - خیر من نمیخواهم چیزی بدانم. ما نمیخواهیم چیزی بدانیم. ما میخواهیم بدانیم چرا از ساعت یک ۲۵ مرداد فرمان عزل را اجرا نکردید.

در سرا سر جلسات دادرسی هرگاه دکتر مصدق در صدد برمی آمد توضیح دهد که فرمان شاه مبنی بر عزل وی جنبه قانونی نداشته و این اقدام خود سرانه ای بوده که برخلاف روح قانون اساسی و موازین مشروطیت بعمل آمده است رئیس دادگاه بشدت نسبت با او پر خاش کرده و او را از ادامه صحبت باز داشته است. حتی وقتی دکتر مصدق خواست شرایط روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و نحوه عمل شاه و جریان توطئه را در همین چند روز توضیح دهد باز رئیس دادگاه با خشونت از او جلوگیری کرد و گفت:

رئیس - داخل در موضوع صحبت بفرمائید و الا اجازه نمیدهم.

مصدق - آقا خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ مرداد صحبت کنم. پس چه بگویم؟

رئیس - روی همین موضوع صحبت کنید که گفته شد. موضوع کودتای مربوط به دادگاه نیست. موضوعی که به دادگاه مربوط است همانست که در کیفرخواست ذکر شده است.

در کفرخواست د کترصد ق بعنوان اینکه فرمان عزل را اجرائت کرده است "یاغی" خوانده شده بود. برای دادگاه تنها این مسئله مطرح بود که ظهور ممکن است کسی پیدا شود که مانند یک سرباز او امر شاه را اجرائت کند و از دست او تخطی نماید. رسیدگی ماهیت امر در قدرت دادگاه نظامی نبود و نسبت.

۳- وکلای مدافع متبهنی که برخلاف مصراحت قانون اساسی در دادگاههای نظامی و بسدون حضور هیئت منصفه محاکمه میشوند حتی از خود متبهن هم کمتر جرات داد قاع و میدان برای سخن دارند و الا خود آنها تحت تعقیب همین دادگاهها قرار میگیرند.

آنچه برای وکلای مدافع سران نهضت آزادی ایران پیش آمد شاهد گویای این مدعاست. چهار نفر از وکلای مدافع این گروه: سرتیپ مسعود انصاری، سرهنگ علی غفاری، سرهنگ اسمعیل علمیه بعلت دفاع اندکی بر حرارت وجدی از موکلین خود با اتهام "تخریب مردم بخدایت ملی و اهانت پرنسپس مملکت (شاه)" مورد تعقیب دادگاههای نظامی قرار گرفتند. بقرائری که مطبوعات جنبه ملی بدست آورد و منتشر ساخته بودند، مستندات کفرخواست علیه آنها عبارت بود از محتویات نامه های سازمان پاپوش دوز امنیت خطاب به دادستانی ارتش. خلاصه "اتهامات" وارده از این قرار بود:

- در مورد سرتیپ مسعود انصاری:
- ۱- سرتیپ مسعود انصاری از طرف اران د کترصد ق بوده و در سال ۱۳۲۲ بالیا مبدل در فرماند شرکت کرده است.
 - ۲- اطلاعاتیه واصله در سال ۱۳۲۸ حاکی است که سر لشکر علی زند شروع بفعالیت خلاف رویه نموده و مرتها با سرتیپ مسعود انصاری و سرهنگ ترابی و سرهنگ مجلی در دفتر خود در گوشه صحبت و از وضع تقید مینمایند.

در مورد سرهنگ رحیمی:

- ۱- در جلسه ۲۶ تجدید نظر در آخر صحبتش گفته است که نهضت آزادی، موکلین من، خدا نگهدار.
- ۲- از پوشیدن لباس آمریکایی خود داری کرده و درجه داران را تحریک کرده که آنها هم این لباس را بپوشند.

۳- در جزو اشخاصی که بمنزل آیت اله زنجانی رفت و آمد میکردند سرهنگ رحیمی هم دیده شده است. در مورد سرهنگ غفاری:

در جلسه ۲۶ دادگاه تجدید نظر گفته است "بنا بر وظیفه خدمتی خود دفاع از این آقایان میبینم پرست را وجه همت قرار دادم ۰۰۰ من با کمال قدرت آنچه که لازم باشد در دفاع از این آقایان خواهم گفت. من شصت سال از عمر میگذرد و دیگر در ستین جاه طلبی نیستم. آنچه وظیفه وجدانی من حکم کند خواهم گفت بدون اینکه واهمه ای داشته باشم".

"میبین پرست" شمردن متبهن را دادگاه برای این وکیل مدافع جرم تشخیص داد. زیرا دادستان با آنها میبین فروش گفته بود!

در مورد سرهنگ علمیه:

"سرهنگ بازنشسته فوق الذکر سوابقی در اداره اطلاعات و اداره دوم ستاد بزرگ ارتش تارانداد" باید اضافه کرد که باین گروه از "متبهن" که بجرم دفاع از موکلین خود بدام دستگاههای انتظامی افتادند اجازه مطالعه پرونده اتهامی خود شایرانداده اند. چنین است جریان امر دفاع در دادگاههای نظامی.

باید در نظر داشت که قطع نظر از محاکمه شخص د کترصد ق و برخی از یاران وی که ظاهرا تا حدودی دادگاه آنها علنی بود بقیه محاکمات بی شمار سیاسی در سراسر دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تاجسریان محاکمه گروه ۱۴ نفری اخیر بطور مطلق در اطرافهای درسته صورت میگرفت. تمام جریان با اصطلاح "دادگری" بطور سری انجام میشد. حتی تاریخ و خیر تشکیل جلسات در مطبوعات انعکاس نمی یافت. فقط پس از صدور

احکام این دادگاهها و اغلب پس از اجرای این احکام خبر آن پنحو اختصار از طرف سازمان امنیت برای انتشار در دسترس مطبوعات قرار میگرفت و تمام اطلاعات خانواده ها از سرنوشت عزیزانشان منحصر بود به مضمون اطلاعاتیه های مبهم ولی سرپا دشنام دادستان نظامی.

اگر در جریان یک دادرسی نسبتا علنی که متبهن شخصی مانند د کترصد ق یا آن موقعیت داخلی و جهانی بود و جریان آن در روزنامه ها کامپیش منعکس میشد، دادگاه در سلب حق د کترصد ق تا آن حد فصاحت بیارآورد، میتوان حدس زد که جریان با اصطلاح محاکمه صد هانفراز بهترین فرزند آن میبهن ما در قصاصگاههای درسته چه بوده و از دست ما مهربن عذاب شاه بر آنها چه گذشته و احکامی که علیه آنها صادر کرده است در آرای چه اعتبار و ارزشی میتواند داشته است باشد.

ه- قانون سپاه و سلطنت مشروطه چنانکه قبلا توضیح داده شده است ماده اول قانون خرداد ۱۳۱۰ موسوم به قانون مجازات بقنین علیه امنیت و استقلال کشور مرکب از دو جز است. جز نخست آن ضدیت با سلطنت مشروطه و جز دوم آن عضویت در سازمانی با مرام و رویه اشتراکی را مستوجب مجازات مصرحه در مقدمه این ماده میداند و بدین ترتیب این دو جز از هم تفکیک ناپذیرند.

اینک ببینیم آنچه مربوط بجز اول ماده اول قانون مزبور میباشد چه صورتی دارد. عده تری وجه تمیز سلطنت مشروطه نسبت به سلطنت مستبد چیست؟ اگر د سلطنت استبداد تمام قدرت در چنگ شاه متمرکز است و او با تکیه بر قدرت حکومت مطلقه و نیروهای خود هر چه بخواهد میکند و هر بلائی مایل است بر مردم نازل میسازد، د سلطنت مشروطه قدرت مملکتی در دست قوای سه گانه دولتست که بموجب اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که جوهر مکرر تک این قانون میباشد از ملت ناشی میگردد.

پایه های اساسی سلطنت مشروطه ایران بر وجود قوای مستقل سه گانه مقننه، قضائیه و اجرائیه استوار است. از دستجات سلطنت مشروطه اصل حکومت مردم بر مردم است که در وجود یک مجلس مقننه کاملا آزاد نظامی میباید. آزادی مطبوعات که در اصل سبزه هم قانون اساسی و اصل بیستم متمم قانون اساسی تضمین گردیده و آزادی احزاب و اجتماعات و جمعیتها که بموجب اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی تأمین شده، از مظاهر سلطنت مشروطه است.

بعد از صدور فرمان مشروطیت و در آغاز سلطنت محمد علی میرزا، این شهزاده فاسد و خود کامه تمپخواست زیر بار آنچه که مردم ایران در پیرو مبارزات طولانی و بیاد ادین قربانیهای بی شمار از حق حاکمیت ملی بدست آورده بودند برود. او میخواست مجلس شورا را مبدل به آبدارخانه سلطنتی کند، سرشته عزل و نصب وزیوان و دیگر اختیارات مملکتی را در دست بگیرد. و نتیجه آن کودتای معروف وی و نتیجه این کودتای انقلاب مسلح مردم علیه این پادشاه چهار بود. بدین نحو با محدود شدن اختیارات سلطنتی و تقویض این اختیارات بقوای سه گانه و شناخته شدن سلطنت بعنوان "موبهبتی که از طرف ملت اعطا میگردد" و اعلام غیر مسئول بودن شاه، سلطنت مشروطه مفهوم واقعی خود را پیدا میگرد.

شاه کنونی از بد سلطنت خود سوگند یاد نمود که نسبت بمواظبت اصول قانون اساسی وفادار بماند. ولی در تمام دوران سلطنت وی و بخصوص در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این سوگند نقض شده و تمام قوای مملکتی در دست شاه متمرکز گردیده و اینک بقول روزنامه تریبون چاپ لندن عنوان "رژیم سلطنت مشروطه" در ایران جز یک شوخی تلخ و دردناک چیز دیگری نیست و مفهوم واقعی آن اعمال "مشروطه" شخص شاه در همه چیز است. شاید در این چنانقل جمله ای از د کترصد ق در جریان اعتراضی بمصاحبت دادگاه تجدید نظر بی مناسبت نباشد:

"در هیچ کجا و تحت هیچ عنوان سلطنت مشروطه ای که بکفر هم فرمانده کل قوای یری و بحری و هواپی مملکت باشد، هم مجلس راهروقت خواست منحل کند، دولت راهم هر وقت خواست معزول و از کسار برکنار نماید و با هر قانونی هم که مجلسین تصویب کنند اگر موافقت نمود از حق و تو استفاده نموده آنرا تو شیخ

نکند و موقوف الاجرا پذیرد، وجود ندارد و اگر هم وجود آید رژیم مشروطه نیست.
در حقیقت نظام سلطنتی کنونی تمام خواص "مشروطه" بودن خود را از دست داده است. شاه سوگند خود را برای حراست قانون اساسی و موازین مشروطیت شکسته است. بنابراین تا آنجا که بقانون سیاه خرداد ۱۳۱۰ مربوط میشود، جزء نخست ماده اول این قانون بدست شاه بعزلت استبداد سلطنتی او نقض شده و ابطال گردیده است. بنابراین قطع نظر از تمام موارد دیگر ابطال قانون مزبور، ظهور نمکس است جزئی از یک ماده از یک قانون واحد عملاً نقض و ابطال گردد، ولی جزء دیگر آن بمنزله حربه ای در دست نقض کننده جزء اول علیه مردم مورد استفاده واقع گردد؟

این یکی از موارد اصولی است که هر فردی که متهم بنقض جزء دوم از ماده اول قانون سیاه باشد میتواند بدان استناد کند و چنین استنادی حق و عادلانه است. اما آیا طرح این مسأله که یکی از پایه های عمده دفاع میباشد در دادگاههای نظامی امکان پذیر است؟ مانعونه ای از روشن شدن دادگاه نظامی در مورد آنجان کسی مانند دکتر مصدق را ذکر کردیم. ماده یکم که وکالی مدافع رهبران نهضت آزادی ایران بعزلت دفاع اندکی جدی از موکلین خود برصندلی متهمین قرار گرفتند. تهدیدهای مکرر دادستان نظامی در جریان دادرسی گروه ۱۴ نفری اخیر نسبت به وکالی مدافع و متهمین و تصریح اینکه اگر بخواهند در دفاع خود از "قواره کلی" خارج گردند، خود نموداری از چگونگی امر دفاع در این دادگاهها میباشد.

۲- انگیزه این سياهكارها چیست؟

سراسر ادعای نامادستان نظامی و توضیحات بعدی او و مدافعی که از کیفرخواست بعمل آورده است مشتاقانه آشفته و پریشان، مقداری حدس و گمان و قیاس آنهم بکلی ناسالم و مبتهنی بر غرض بجای است لایلهای منطقی و قانونی است. در حقیقت اگر از لفاظی های فضل فروشانه دادستان نظامی که گاه حتی جنبه کمدی بخود میگیرد بگذریم، بهیچ دلیل محکمه پسندی علیه متهمین بر نمیخوریم. بلکه هرچه بیشتر کیفرخواست و اظهارات دادستان نظامی را بشکافیم بی پایگی آن و تناقضات علاج ناپذیر آن آشکارتر میگردد.
در اینجا بطبیعا سئوالی پیش می آید: چرا دادستان نظامی برای محکوم کردن متهمین اینهمه به در و دیوار میزند؟ چرا کسانی که عنوان رئیس دادگاه دارند در برابر اینهمه لاطلاعات بگلی ساکتند؟ آیا یک انگیزه انفرادی و خصوصی دادستان نظامی را اینهمه خیره سری و خیره رانی و امیدارد؟ و اینهمه جوش و جلا تهنانشی از حیث طینت و طبیعت مودی اوست؟ آیا این تهناروحیه بندگی و خاکساری فلان رئیس محکمه یا قاضی محکمه نظامی در برابر شاه و بیسواد و بی شخصیتی آنهاست که سبب میشود در زیر مسأله قانون اینهمه افتضاحات بیاراید؟

مسئله تا کسی استبداد جلادین داشته باشد کار جلادی باو واگد ار نمیشود. اما این تمام مسئله نیست. دادستان نظامی بیست "نماینده بزرگ ارتشداران فرمانده" عمل میکنند. قضات و رؤسای دادگاهها برگزیدگان و مأمورین شاه هستند. مسئله اساسی بر سر آن دستگاه اختناق و فشار و آن ماشین جور و ستمی است که شب و روز بدون انقطاع بر محور حکیم استبداد سلطنتی شاه میگردد، تمام ارزشهای بشری را در زیر دندان هاین چرخهای عظیم خود بهم میغلطانند، شرف و وجدان انسانی را بمحاکمه میکشد و میکوشد انسانها را مبدل به آدمکهای حقیر و اجزی کند. این دستگاه قائم به سرنیزه و حیانتش وابسته باعمال بی قید و بند قدرت است. هر چند صباح عناصری از قماش آزموه و فرسوار جنگ مردم میآرست تا بدست آنها برقدن ترین حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه دستبرد بزنند و هرگاه کار سواستی خیلی بالاگرفت، مهربانه قبلی را مانند کهنه کتفی بد روی می اندازد و مهر تازه ای بر میداند میفرستد و کار ترکازی را باو واگد ار میکنند.
پس انگیزه اصلی از اینهمه سياهکاری را در خارج از وجود امثال دادستان نظامی و فلان رئیس یا قاضی محکمه نظامی باید جستجو کرد.

در باره انگیزه اصلی این دستگاه از بهر انداختن کارناوال دادگاههای نظامی شاید بی مناسبت

نباشد بینیم ناظرین خارجی که در همین مدت کم با خیلی حقایق تلخ در باره ایران آشنا شده اند چه میگویند.
تیریهون چاپ لندن از جمله مطبوعات وسیعی است که در باره جریان محاکمات اخیر و شدت فشار و اختناق در ایران واقعیتها را منعکس ساخته است. این روزنامه در شماره ۵ نوامبر خود مینویسد:

"محاکمات اخیر ایران برای روشن کردن این موضوع نبود. است که آیا این گروه گناهکار بوده اند یا بیگناه. انگیزه اصلی رژیم از این محاکمات در اظهارات مبارزه جویانه دادستان نظامی منعکس است. دادستان نظامی ضمن بیانات خود خطاب به متهمین چنین گفته بود: هم اینک تعداد بسیاری از جوانان در مدارس عالی و دانشگاهها مشغول تحصیل اند. آنها منتظرند ببینند سرنوشت شما چه خواهد بود. مسلماً اگر شما بمجازات خود رسیدید، آنها خواهند فهمید راهی که شما برگزیده اید راه ناصوابی است. در آن صورت آنها بسوی راه راست خواهند گرائید. یعنی راهی که از طرف دولت تعیین شده است، راهی که در برابر سازمان اجتماعی ما قرار گرفته است، راهی که رهبران واجب الاطلاع ما بروی ماگشوده اند."
تیریهون از این جمله نتیجه میگیرد که هدف روشن است. هدف در هم شکستن مقاومت دانشجویان دلیبر و مبارز است.

اما این هنوز قسمتی از واقعیت است. نظام استبدادی حاکم بر همین ما اینک با مقاومت وسیع اکثریت مردم، محافل ملی و مترقی، عناصر آزاد خواه، روحانیون آزاد و میهن پرست و جوانان حساس و پرهوش رو برو میباشد. خیانتهای پیاپی رژیم شاه علیه استقلال و حاکمیت ملی ما و تبعیت آن از نقشه های استیلا گرانه محافل استعماری تا بد آن درجه که حتی تن بذلت احیای کاپیتولاسیون در داد، پنحو ناگزیری مردم را وادار بعکس العمل کرد. رژیم سعی دارد تمام این ظاهرها مقاومت ملی را درهم بشکند. دادستان نظامی و قضات دادگاههای نظامی بعنوان عاملین این دستگاه جور و فساد عمل میکنند. اهمیت اساسی قاجحه هم در همین است. این نظام سلطنتی مستبد است که برای تحکیم پایه قدرت خود خون و هر روز خونهای تازه بتازه میطلبد.

اما همه این وحشیگریها و بیدادهای رژیم همانطور که تا کنون نتوانسته است اراده مردم را در مقاومت درهم بشکند و قبرستان خاموشانی را که مطلوب شاه است در زمین مابوجود آورد، بعد ها هم نخواهد توانست جوانان پاکباز و محافل مترقی و سازمانهای ملی را از مبارزه بازدارد. اینرا اینک دیگر حتی ناظرین بیطرف خارجی هم درک کرده اند. مبارزه ها ولو اغلب متأسفانه پراکنده و، در مواردی متمرکز و هماهنگ، کسببگان ادامه خواهد داشت.

تجربه های زنده زندگی در تمام مراحل گذشته نشان داده است که در هر جا و در هر مورد که مبارزه تکرری یافته و وحدت عمل نیروها بر سر یک مسئله مشخص تأمین شده است شاه و سردمداران رژیم او اینحو ناگزیری وادار بعقب نشینی کرده است. برجسته ترین نمونه پیروزیهای که در پرتو چنین مبارزه شمر کسری بدست آمده، نتایجی است که از مبارزات وسیع و هماهنگ اخیر علیه جریان محاکمه خلاف قانون گروه اخیر در دادگاه نظامی حاصل شده است.

در اینمورد تمام احزاب، گروههای سیاسی، محافل ملی و سازمانهای دانشجویی و خلاصه مجموع اپوزیسیون بدون توجه به هرگونه اختلاف نظر ایدئولوژیک که ممکن است بین آنها وجود داشته باشد بر سر هدف معینی یا تمام صمیمیت و باوحدت عمل مبارزه برخاستند. حزب توده ایران بیدریغ و بی مضایقه از تمام امکانات خود اعم از رادیو و مطبوعات و نشریات برای منعکس ساختن فریاد اعتراض مردم جهان علیه این جریان ستگرانه استفاده کرد و خود با تمام قوا مبارزه علیه آن پرداخت. تلاش دانشجویان دلیبر جنبه متمرکز و همگانی و مبتنی بر وحدت عمل بخود گرفت. رادیو یک ایران بشایه وجدان بیدار مردم ایران در تمام این مدت بدفاع از جوانانی که رژیم جابروفاسد شاه آنها را بمحاکمه کشید پرداخت. تمهات در مقابل این مبارزه همگانی و متحد بود که شاه ناگزیر شد باعلنی شدن جریان محاکمه موافقت کند.

مسئله اگر چنین نمیشد مانند همیشه حداقل چهارتن متهمین اولیه بدون هیچ سروصد او مانند همیشه

بجوه های اعدام بسته شده بودند، و مانند همیشه تنها پس از خاتمه فاجعه خیرمختصری از آن در صفحات مطبوعات انعکاس می یافت. این واقعیت حتی بر ناظرین خارجی نیز روشن شده و آنها طی مقالات زیادی این موضوع را توجه داده اند.

بدون ذره ای تردید میتوان گفت که آنچه از انجام این فاجعه جلوگیری کرد همین مبارزه وسیع، متحد، همگانی و صمیمانه بود. اثر سودمند و شگفتناک دیگر این مبارزه متشکل و همگون آن بود که با انعکاس همین اندازه از جریان داخلی دادگاه نظامی بیکباره و بقیان جهانی طشت رسوائی رژیم شاه و ایمن قضاصاگها که یکی از ارکان عمده استبداد سلطنتی هستند از بام اقتاد و جهانیان دیدند کاندیدین صندقی جز لعنت نبود.

اما آیا بر فرض که در مورد این گروه - یا همه اهمیتی که دارد پیروزیهای مطلوب هم بدست آمد کار تمام است؟ هم اکنون گروه کثیری از مردم گرانمایه میهن ما اعم از صدقی، توده ای، عضو نهضت آزادی، سوسیالیست و غیره در سلولهای تیره و ننگان زندانها و تعهد گاهها بسر میبرند. باید بیاری آنها برخاست. باید برای نجات جان آنها چاره اندیشید. این خود محک دیگری از صمیمیت نیروها در اعدام مبارزه علیه رژیم جبر و اذیت حاکم بر ایران است. این خود زمینه وسیعتری در عین حال مشخصی است برای ادامه همکاری بر سر یک هدف مقدس و مشترک.

در زمین حال نباید فراموش کرد که از طرفی نجات این گروه عظیم از ننگ محک زندانها در گرو حل مسئله دیگری است. و از جنبی مادام که این مسئله اساسی و مشخص حل نشده است باز هم فردا و پس فردا و هر موقع که صدای حق طلبی از سوسیالیست بلند شود دست خفه کننده رژیم بد آنسو دراز خواهد شد. چطور؟ بدین ترتیب که رژیم کودتا برای کوییدن تمام اشکال مبارزات نجات بخش خلقهای ایران حربه ای بنام «قانون مجازات مقدس علیه امنیت و استقلال کشور» در اختیار دارد و آنرا با دستهای آهنین خود که دادگاههای نظامی نام دارند بر فرق تمام مبارزان راه آزادی و استقلال ملی فرود می آورد.

قانون سیاه ۱۳۱۰ که ماقبل بقدر کافی در باره آن بحث کرده و تناقض صریح آنرا هم با قانون اساسی ایران و هم با منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر روشن ساخته و موارد نقض آنرا بیان داشته ایم تا زانسیه خاداری در دست رژیم شاه علیه خلق است. اختیارات استعمال این تازیانه بدادگاههای نظامی واگسدار شده است. سادام که این حربه با چنین دست آهنینی بکار برده میشود از این صحنه های فجیع و ننگین بیایی تکرار خواهد شد. و اگر بر فرض مجال امروز در پرتو مبارزات وسیعی زندانها خالی شود فردا اشکار چندان رژیم همه را با شکارهای تازه بخواهند کرد.

چاره چیست؟ باید این دو خار گزند را از سر راه برداشت. راه چاره آنست که از مجسمه سازمانهایی که بنام حمایت زندانیان سیاسی ایران بوجود آمده، از مجسمه شرایط مناسبی که پیدا شده است برای آغاز و ادامه مبارزه وسیع بمنظور «الغای قانون سیاه» کوتاه کردن دست مقامات نظامی از دخل و تصرف غیرقانونی در مسائل سلطنتی استفاده شود.

قانون سیاه حربه ایست که بیدریغ علیه هر فرد آزاده، هر گروه آزاد یخواه، هر شخصیت ملی و دموکرات بطور همانندی بکامی افتد. ماشینی است که خرمن جانهارا بیکسان درو میکند. این قانون ننگین از دکتورانی و یاران او شروع کرد و در مسیخ خود دکتور محمد صدق، مهندس سبازگان، آیت اله طالقانی و یاران آنها، و آیت اله خمینی را در زینت داده های چرخ خود گرفت. امروز عمده ای از جوانان زنده میهن ما که تا این تاریخ بمنزله آخرین قربانیان همین قانون هستند در شبکه دام اسارت سازمان امنیت و دادگاههای نظامی اسیر شده و بسر نوشتن دیگران گرفتار گردیده اند. پیش بینی روشن بینانه دکتورانی، نخستین قربانی این قانون چقدر بجای درست بود. وی در دادگستری گفت:

«اگرچه این قانون اصولا برای قدغن کردن فکر کمونیسم وضع شده است، در عین حال

بجهت تکمیل عمل مقتض خود تمام عقاید را قدغن نموده یعنی مطابق این قانون میتوان تمام عقاید را اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره تعقیب کرد».

آنروز که دکتورانی این دادرسان دادگاه جنائی بلند کرد، هنوز رسیدگی با آنها مانی که طبق این قانون میبایست تعقیب گردد در عهده دادگستری بود. هنوز اینهمه شیخوشتی راهزنانانه بصلاحت - های قوه قضائیه زده نشده و این قوه را اینچنین دچار فلج، اینگونه ناتوان و زبون نکرده بود. امروز این حربه برنده در دست مشتق فراشان شاه افراطه که حتی ابداً اثباتی ترین مبنای حقوق مدنی و یا استقلال قضائی اساسا برای آنها مفهوم نیست. شاه این فراشان چکمه پوش را از بین بی شخصیت ترین و فاسدترین افسران که هر نظامی شرافتمند و میهن پرست و آزاده وجود آنها را ننگ ارتش ایران می شمارد انتخاب میکند. شاه در هر مقام کسان را انتخاب میکند که در قبال بزرگترین خیانتهای او هم جز مدح و ستایش آسازنده و وظیفه ای برای خود نمی شناسند. و حتی هنگامی که پای تجدید کاپیتولاسیون و نقض استقلال نظامی قضائی ایران در میان می آید برای او دست میزنند و زند، باد میگویند و هر کسی را که علیه این خیانتها بجارزه بر خیزد، میگیرند، می بندند، تعهد میکنند و حربه پهای چوبه های اعدام میفرستند.

در چنین شرایط فشار و اختناق سرد داران استبداد سلطنتی و عیال آنها که مردم میهن ما را به بردگی کشانیده اند دامنه عملیات ضد انسانی خود را از این حد نیز فراتر برده و در خارج از حدود همین قانون عمل میکنند و کار افتضاح جدیدی بالا میگیرند که دادستان نظامی در دادگاه نظامی اشتهم کتان این اعمال تهکارانه را مورد تأیید قرار میدهد. قانون سیاه مانند حربه برنده ای که بدست لوطی مستی افتاده باشد آلت دست قداره بندانی واقع شده است که جز اطاعت کورکورانه از شاه - بزرگ ارتشتاران فرمانده - به هیچ اصل دیگری پای بند نیستند و در عجاوین حتی با بدترین حقوق سیاسی و مدنی مردم حد و مرزی برای خود نمی شناسند. افراد فاسد و فرومایه ای در دادگاه نظامی یا کمال بیشرمی بتمهین اعتراض میکنند که چسرا بجای خواندن فلان کتاب اقتصاد و اجتماعی مثلا نشریات اداره جاسوسی امریکارا مطالعه نمیکنند و به همین جرم برای آنها تقاضای ده سال زندان میکنند! اینهمه زبونی و اظهار تعبد در برابر استعمارگران بجزات یا تاریکترین ایام سلطنت فتحعلی شاه قاجار قابل مقایسه است. تنها با این تفاوت که در آنروزگار هنوز افکار عمومی با مفهوم آزادی، مشروطیت، استقلال ملی آشنا نبود و امروز در راه تأمین واحیای آنها اینهمه قربانیهای بیایی داده میشود.

امروز این واقعیت از آفتاب روشنتر است که هر فرد میهن پرست، هر دموکرات آزاده، هر توده ای، مصدقی و سوسیالیست تازیانه قانون سیاه را میخورد و دست جنایتکاری که این تازیانه را بیدریغ بر بیکسری فرود می آورد دست دادگاههای نظامی است. وظیفه خطیر و مهمی که در قبال چنین وضعی در برابر همه ما بیکسان قرار میگیرد عبارتست از متوجه ساختن افکار عمومی جهانیان با این قانون ننگین و ماهیت فاشیستی ضد بشری آن، عبارتست از متمرکز ساختن مبارزه علیه هرگونه دخالت غیرقانونی مقامات نظامی. مبارزه بر ای «الغای و ابطال قانون سیاه» و برای کوتاه کردن دست دادگاههای نظامی از مسائل سیاسی زمینه بسیار مساعد و مناسبی است که میتواند مبنای وحدت عمل همه نیروهای ضد رژیم واقع گردد. این از جمله نقاط مشترکی است که تمام نیروهای ملی میتوانند در آن اتفاق نظر حاصل کنند و هرچگونه اختلاف فتنه را بطلونیک نمیتوانند و نباید در چنین مورد مشخصی مانع وحدت عمل همه نیروها برای وصول به هدف مشترک گردد. باید هر فرد، هر گروه، هر سازمان در هر مقام قرار دارد و با هر وسیله ای که در دسترس دارد ذهن تمام شخصیت های جهانی، محافل دموکرات، کمیته دفاع از حقوق بشر، جامعه حقوقدانان دموکرات و دیگر سازمانها را با تناقض فاحشی که بین مواد اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی خود ایران در یک جهت و قانون سیاه و اصل دخالت تاروی مقامات نظامی در امور سیاسی از سبوی دیگر وجود دارد آشنا سازد. با وجود قانون سیاه، با آزاد بودن دستگسناه فرماندهی ارتش تحت فرمان شاه بهر نوع دخالت ناروا در امور، با وجود دادگاههای نظامی که بخود اجازه میدهند در خارج از مسائل خاصه نظامی، در هر جا و هر موضوع که خواستند دخالت کنند و آنرا بسود استبداد

سلطنتی شاه فیصله دهند ، حتی الفیای آزادی و دموکراسی هم در ایران نمیتواند وجود داشته باشد .
 باید قانون سیاه الفاء و ابطال شود . باید صلاحیتهای قضائی بقوه قضائیه و قدرت بقانون بازگردان
 باید حقوقی که همین قانون اساسی که هنوز محصول ناقصی از انقلاب مشروطیت میباشد برای ملت ایران در نظر
 گرفته و تجویز کرده است احیا شود . باید اینهمه توهین خفت آور که مخصوصا بقوه قضائیه وارد شده است
 جبران گردد . چقدر شرم آور و تنگن است که دادستان کل هنگامی که کسان و افراد خانواده زندانیان جنبه
 ملی برای اطلاع از وضع عزیزان خود باو مراجعه کنند مانند بیوه کوری سرد ریش افکند و بگوید : از دست من
 کاری ساخته نیست . عدلیه در حال حاضر در اختیار مقامات امنیتی است . اگر حقیقت قضیه را بخواهید یک
 سرهنگ سازمان امنیت میتواند مرا از پشت این میز بردارد !

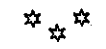
در مقابل این زحمتی و سرافکنندگی تا سلف انگیز و با همه اختناق و فشاری که در میهن ما حکم فرماست ،
 مقاومت مردم در هم شکسته نشده و هرگز درهم شکسته نخواهد شد . در همان دادگستری عمید و لیسلی و
 حقارت زده ، تعداد قضات هراقتند ، با عزت نفس ، شیفته عدالت و هوادار صمیمی استقلال قضائی کم نیست .
 در جامعه مانوسندگان آزاد و مترقی ، شاعران ملی و مردم دوست ، عناصر دموکرات و میهن پرست در همه
 جا وجود دارد .

سلما اگر تمام سازمانهای ملی و دموکراتیک ایران و همه گروههایی که هم اکنون با وسعت زیاد در حال
 مبارزه با رژیم بوده و با جلب افکار عمومی جهانیان سرانجام آنرا ناکزیر ساخته اند تا به علنی بودن دادگاه تن
 درد دهد ، برای متحرک ساختن مبارزات در این نقطه ، یعنی الفای قانون سیاه و احیا استقلال قضائی ایران
 از طریق کوتاه کردن دست دادگاههای نظامی از مسائل سیاسی توافق کنند ، زمینه پیروزی فراهم است . و
 آغاز این مبارزه تمام افراد آزاده و همه قضات شرافتمند نیز بمیدان مبارزه کشانیده شده و برای اعاده
 حیثیت از دست رفته قوه قضائیه از هیچ تدابیری دریغ نخواهند ورزید . باید کمیته های مشترکی برای آغاز این
 مبارزه با برنامه عمل واحد بوجود آید . باید مبارزه سازمانهای موجود از طریق آشنا ساختن افکار عمومی جهانیان
 باین واقعیتها در این مسیر متعطف گردد .

با اطمینان کامل میتوان گفت اگر مبارزات وسیع و متمرکز کنونی ، با همین حرارت و صمیمیت و یگانگی در
 چنین مسیری بیفتد سرانجام شاه و رژیم او علیرغم خود در مرحله نوین مبارزه نیز بسود آزادی و دموکراسی و حق
 عدالت و استقلال قضائی در ایران عقب خواهد نشست و با الفای قانون سیاه و دست بردگداشتن بر سینه
 غاصبین صلاحیتهای قضائی حیثیت و اعتبار دادگستری ایران نیز اعاده خواهد شد و پایه استواری برای
 استحکام مبانی آزادی و دموکراسی بوجود خواهد آمد .

بارد یگر تکرار میکنیم . زمینه های منطقی و عملی برای تحصیل پیروزی در چنین مبارزه مقدسی بقدر کافی
 فراهم است . باید تمام نیروها که هم اکنون برای نجات گرفتاران اخیر و دیگر زندانیان سیاسی شرافتمندانه
 فعالیت میکنند افق رادرمیمن زمینه وسیعتر و سیاسی تر در نظر بگیرند و برای شروع این مبارزه تجهیز شوند .
 همه باهم در راه مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی - همه باهم در راه الفاء قانون سیاه
 ۱۳۱۰ - همه باهم در راه کوتاه کردن دست محافل نظامی از امور سیاسی .
 هم میهنان - پیروزی در این مبارزه پیروزی درخشان آزادی و دموکراسی خواهد بود .

۱۳ آذر ۱۳۴۴



نظری به ارتش ایران از دیدگاه جنبش آزاد یبخش ملی

مقصد از بررسی گذرایی که ذیلا از نظر خوانندگان " دنیا " میگذارد جلب توجه
 با مکانات نهفته انقلابی درون ارتش ایران است . گرچه ارتش شاهنشاهی
 در مجموع خود ماشین اعمال فشار و تضییق بر مردم میهن استعمارزده است ،
 مهمترین تکیه گاه رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کودتا و حکومت مطلقه در بار
 پهلوی است معدک درون همین ارتش ، نیروهای آزاد یخواه و ضد
 استعمار بالقوه ای وجود دارند . شناخت این نیروها ، تدبیر آنها به
 نیروهای بالفعلی که بتوانند در لحظات مساعد بنحوی از انحاء بسود جنبش
 رهایی بخش ملی ما وارد عمل شوند ، وظیفه ایست که بر عهد استعمار
 طلبان و آزاد یخواهان منجمله ارتشیان میهن پرست قرار دارد .

نظری به نقش ارتشیان در جنبشهای آزاد یبخش ملی

یکی از ویژگیهای جالب نظر جنبشهای آزاد یبخش ملی در ایران اخیر نقش فعال و موثر است که ارتشیان
 در آن ایفا میکنند . دردوران پس از جنگ دوم جهانی بکرات مشاهده شده است که ارتشیان در مبارزات
 خلفا علیه حکومتهای استبدادی و دست نشانده امپریالیسم ، نه تنها نقش مثبت و فعالی داشته اند ، بلکه
 گاه نقش آنان قاطع و تعیین کننده بوده است .

نمونه هایی چند یاد آوری کنیم : تحولی که در مصر منجر به برچیده شدن بساط سلطنت فاروق گردید و
 سپس تحولی که حکومت مدافع ملکان فؤاد اول و پوزواری مصری وابسته با امپریالیسم را سرنگون ساخت و جمهوری
 متحد عربی را با سیاست پیگیر ضد امپریالیستی بوجود آورد هر دو بابتکار ارتشیان انجام گرفت .
 حکومت کنونی برمه نیز بابتکار و با اقدام ارتشیان بر روی کار آمد . این حکومت که در رأس آن شورای
 انقلابی بریاست ژنرال نوین قرار دارد هم اکنون کشور را بسوی راه رشد غیر سرمایه داری سوق میدهد و پلهای
 تسلط و نفوذ امپریالیسم را یکی پس از دیگری ویران کرده و میکند .

در کشور همسایه عراق نیز انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ که کاخ سلطنت فیصل و حکومت دست نشانده
 نوری سعید را ویران ساخت توسط ارتشیان آغاز گردید . گرچه ناپیگیری سیاست ضد امپریالیستی قاسم و دوری
 تدریجی او از توده های مردم بعد ها موجب سقوط حکومت وی و بر روی کار آمدن ناسیونال - فاشیستهای
 بعث عراق شد ، ولی دیری نپایید که این حکومت ارتجاعی نیز باز بیک ارتشیان ساقط گردید . هم اکنون
 روحیه ارتشیان میهن پرست عراقی نقش ارزنده ای در جلوگیری از سلطه کامل جناح ارتجاعی حکومت فعلی
 عراق و سرکوب افراد عراقی که برای احقاق حقوق حقه خود در چارچوب جمهوری عراق بیکار میکنند ، ایفا
 مینماید . بطوریکه چندی پیش از یک رولو مفسر مسائل خاور میانه روزنامه لوموند در مقاله ای تحت عنوان " جنگ

محرمانه در عراق نوشت :

در میان صفوف ارتش عراق نیز ناراحتی و تشنج وجود دارد. پیام ۵ مه گذشته (۱۹۶۵) را دیو بخند خطاب به ارتشیان گمراه که بصفوف ارتش عراق بازگردند مؤید این شایعات است که عده زیادی از نیروهای دولتی عراق بصفوف جنگجویان شمال عراق پیوسته اند.

روزنامه "پیغام امروز" ۵ خرداد ۱۳۴۴ افزود :

"این اعلامیه نزد ناظران سیاسی چنان تلقی شده است که ارتش عراق بطور ناگهانی تضعیف شده است. ۵۰۰ ناظران سیاسی یاد آوری میکنند هنوز بسیاری از آن هستند که دسته های تازه از ارتش عراق بیخناح قبال پیوندند و نیز این احتمال هست که دسته هایی بفرق اغتنام وقت بیفتند. در گزینی که در جناحهای مختلف ارتش هست با جدا شدن دسته های نظامی از دولت و پیوستن آنها بصفوف قبال پخوی آشکار شده است."

نمونه بارز نقش ارتشیان را در جنبش ملی و همچنین در قیام مردم جمهوری دمیونیک مشاهده کردیم. در اینجا هم قیام علیه رژیم ضد ملی ضد دموکراتیک از درون ارتش آغاز شد. اهمیت امر در اینست که کساح سفید و پتاکون ارتش کشور دمیونیک را مانند همه ارتشهای کشورهای تحت کنترل امپریالیسم آمریکا عده ترین تکیه گاه رژیم استبدادی و ضد ملی آن کشور محسوب میباشند، آنرا سپری میشوند که در بناه آن میتوان عمل خود را بر مردم مستولی ساخت و کشور را همواره بصورت میدان غارت سرمایه های انحصارات امپریالیستی و یغماگری دستیاران داخلی آنان حفظ کرد. و درست از درون همین دژ بظاهر اطمینان بخش بود که قیام ملی مردم دمیونیک آغاز شد. گروهی از ارتشیان مبین پرست مشعل قیام را برافروختند و بعضی واکنش جناح ارتجاعی ارتش مقداد پرهنگفتی اسلحه و مهمات که در اختیار داشتند، بین مردم بخش کردند، عده هسارا بقیام فراخواندند و در نتیجه دانه جنبش ملی چنان وسعت گرفت که پورش دهها هزار تنگد اران دریاسی و چتر بازان آمریکائی، حملات وحشیانه نیروی هوایی واحد های تحت فرماندهی ژنرالهای دست نشانده، قادر بسرکوب آن نگردید.

از قیام جالب قیام ملی جمهوری دمیونیک یکی هم مشخصات رهبر فرمانده آنست. فرانسیسکو کاما افسریست ۳۲ ساله، فرزند یکی از ژنرالهای عالی رتبه دوران حکومت استبدادی تروخیلو، فارغ التحصیل دانشگاه نظامی دمیونیک که مدت دردم ارتش نظامی ایالات متحد آمریکا معلومت نظامی خود را تکمیل نمود و متخصص عملیات پیاده گردن نیروست. معذک علیه هم پیوند های خانوادگی خود، گذشتن از آموزشگاههای نظامی آمریکا رشته علائق خود را با مبین مردم رنج دیده و وطنش نگسته، با شور مبین پرستی در راه س نیروهای قیام کشور خود قرار گرفته تا آنرا از یوغ اسارت امپریالیسم و دست نشاندهگان آن برهاند.

در نتیجه احساسات مبینی افسران و سربازان پنخود پیری تجلی میکند. از یکسو در جنگ علیه نیروهای پارتیزانی سردی نشان میدهد و از سوی دیگر، افسران و سربازان آگاه، نه فقط بصورت انفرادی بلکه واحد های کم یابیش بزرگی یکجا با اسلحه خود به نیروهای خلق میپیوندند. و التریه مفسر معروف آمریکائی در یکی از تفسیرهای اخیر خود بدم تعایل ارتش سا یگون را بچنگ علیه نیروهای ملی چنین بیان میدارد: "جنگ و یغتام مانند آنست که شما ضرباتی برآب وارد آرید. ما میتوانیم با مشت توانسای خود آب را در جایی که برآن ضربه وارد میسازیم فرو بریم. اما بعضی آنکه دست را برآرم تا مشت خود را در جایی دیگر فرو بردیم نخستین قورفتگی پرمیشود (از طرف پارتیزانها) و اثر آن محو میگردد. از نظر تئوری ارتش سا یگون میبایستی آن قورفتگی را برکشد، میبایستی نقطه ای را که ما تصرف کرده ایم اشغال کند و در آنجا آرامش برقرار نماید. ولسی ارتش سا یگون استعداد و توانائی چنین کاری را ندارد زیرا بسیار کم شماره و بسیار از جنگ

خسته شده است.

بسیار کم شماره است زیرا هاتیکه در آنها ذخیره نیروی انسانی وجود دارد اکثر انبست به وقت کوچک حسن نظر دارند. ۵۰۰ ارتش سا یگون بهش از حد ما یوس و روحیه آن نازلتر از آنستکه بتواند اراضی مصر فی امریکائیان را اشغال کند. این ارتش برجال سیاسی سا یگون که بی دربی جایگزین یکدیگر میشوند حسن نظر کمی از خود نشان میدهد."

بمبارت ساده تر ارتش هشتصد هزار نفری سا یگون در مجموع خود رغبتی بچنگ ضد مبینی ند ارد. جوانان و نظامی هم تن بسربازی در این ارتش نمیدهند و جلوه مثبت این روحیه در پیوستن ارتشیان به قوای نجسات بخش ملی نمودار میشود.

از همه مطالب فوق و در پرتوی نقشی که ارتشیان در جنبشهای آزاد بیخش مصر، برمه، عراق، دمیونیک، ویتنام و کشورهای دیگر ایفا کرده و میکنند چه نتیجه کلی میتوان گرفت؟ نخستین نتیجه کلی که میتوان گرفت آنست که در کشورهای تحت کنترل امپریالیسم، که در آنها حکومت های دست نشانده ضد ملی ضد دموکراتیک استقرار یافته است، ارتش، گرچه در مجموع خود عده ترین تکیه گاه سلطه امپریالیسم و ارتجاع داخلی است، معذک تکیه گاه اطمینان بخشی برای آنها نیست.

دومین نتیجه آنست که ارتشیان آگاه و مبین پرست نه تنها میتوانند بهنگام اوج جنبش نجات بخش ملی نقش مثبت و موثری بسود تحقق آرمانهای خود و های خلق ایفا کنند، بلکه در شرایط معینی میتوانند مبتکر آغاز قیام ملی شوند، بروج آنرا برافرازند و در نخستین رده های جنبش انقلابی در راه کسب استقلال سیاسی و استقرار رژیم دموکراتیک ملی در کشور حرکت کنند.

سومین نتیجه آنست که شرکت فعال افسران و سربازان آگاه در قیامهای آزاد بیخش ملی پدید میآید. اتفاق نیست. علل پیدایش آنرا باید در شرایط دوران معاصر در ترکیب طبقاتی اینگونه ارتشها، در تضاد موجود بین هدفهای ضد ملی ضد خلقی ارتشهای دست نشانده با این ترکیب طبقاتی آنها، در تضاد مبین بدنه ارتش با گروه فرماندهی عالی آن و یک سلسله عوامل دیگر جستجو کرد.

ما کوشش خواهیم کرد در نمونه ارتش ایران عده ترین علل زاینده نقش فعال و موثر ارتشیان را در جنبش نجات بخش ملی مورد بررسی قرار دهیم.

مهمترین عامل سستی بنیان ارتش بجا به تکیه گاه رژیم

ارتش ایران ارتشی است که بر مبنای نظام وظیفه تشکیل شده است. سربازان آنرا که در حدود دویست و بیست هزار نفرند مشمولینی تشکیل میدهند که برای مدت دو سال بسربازخانه جلب میشوند و پس از انجام خدمت زیر پرچم ترخیص شده و عنوان سرباز نیروی احتیاط و یا ذخیره میکنند. اکثریت نزدیک به تمام این مشمولین جوانان منسوب طبقات زحمتکش کشورند. بطور عده جوانان روستائی، سپس کارگران و به نسبت کمتری جوانان منسوب با قشار متوسط جامعه و روشنفکران زحمتکش. بدیهی است که این مشمولین بهنگام ورود به سربازخانه خود بخود حامل احساسات، روحیه و نحوه تفکر طبقه و یا قشر اجتماعی خود میباشند.

طبقه کارگر ایران دارای سنن دیرینه مبارزه در راه تحقق حقوق حقه خود بوده و قشر پیشرو این طبقه از نظر آگاهی سیاسی رشد یافته است. این قشر بخواهی میداند سربازان مبارزه حق طلبانه طبقه کارگر و منشأ استعمار و فقر و رژیم ضد ملی ضد دموکراتیک کوئی ایرانست. آگاهی اجتماعی روستائیان دردوران پس از جنگ دوم جهانی نیز زرا تکامل را پدید آرمیز قشری از آنان به آستانه آگاهی سیاسی رسیده است. روستائیان زحمتکش کشور مستعد پذیرش افکار انقلابی شده اند. اینکه سران رژیم و در رأس آنان شاه با تبلیغات پسر سر و ضد اصلاحاتی نیم بند را "انقلاب" مینامند و با واژه های قاموس انقلابی بازی میکنند بخاطر تخد پسر همین آگاهی رشد یافته خود و های زحمتکش. کارگران و دهقانان است.

طبقه و اقشار متوسط جامعه ایران، بهر زوای ملی یا بهر زوای غیروابسته با امپریالیسم، بهر زوای چک

شهری، روشنفکران زحمتکش (معلمان، کارمندان جز، دانشجویان و غیره) طبقات واقشاری هستند که در مجموع خود دارای احساسات میهن پرستانه بوده خواهان رهایی کشور از یوغ امپریالیسم و استبداد تند در اینان تبلیغات "انقلابی" رژیم ارتش دارند.

سربازان وظیفه که با روحیه و نحوه تفکر طبقه و قشر اجتماعی خود وارد سربازخانه میشوند در مدت خدمت نیز با شکل گوناگون پیوند خود را با خانواده های خود، با دوستان و آشنايان خود، با طبقه و قشر اجتماعی خود، خواه ناخواه حفظ میکنند و لذا استعداد پذیرش افکار انقلابی در آنان باقی میماند. در این مدت نیز تبلیغات درون ارتش نمیتواند روحیه و طرز فکراتان را از ریشه درگونی سازد. نحوه خدمت در سربازخانه ها که هم شاق است و هم توأم با خشونت و اهانت بروحیه آنها در جهت عکس خواست گردانندگان ارتش تاثیر میبخشد. خلاصه ترکیب طبقاتی هیئت سربازان ارتش ایران در مجموع خود نه تنها بسود تهدیل ارتش به تکیه گاه اطمینان بخش رژیم کنونی مستولی بر کشور نیست بلکه بالقوه بزبان آن بسود تحولی در ایران جهت استقرار یک رژیم ملی و دموکراتیک در کشور است. و اما در باره گروه بانان باید گفت که بسیاری از آنان و نیز درجه داران دین افسر در سربازخانه ها عامل مستقیم ایراد فشار بر سربازانند. اگر بخوایم (صرف نظر از موارد استثنائی که در هر قاعده ای موجود است) در باره گروه بانان بطور کلی صحبت کنیم باید بگوئیم که اینان گرچه از نظر منشاء طبقاتی منسوب به زحمتکشاند ولی در نتیجه سالیان متعددی خدمت در ارتش نوعی پیوند طبقاتی آنان گسسته شده، آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان رشد نیافته، و حرفه نظامیگری و وسیله امر معاش خود میدارند. از سوی دیگر اینان شب و روز زحمت میکشند و معدنك قشری از آنان نمیتوانند با مزد خود رفاهی در زندگی خانواده خود فراهم کنند رضایت چندانی از وضع خود ندارند. (طبق گفته سپهبد باقر کاظمی رئیس اداره کنترل ارتش ۲۰٪ درآمد خالص درجه دار بابت کرایه خانه، ۹٪ آن بابت آب هرق، ۸٪ آن بابت خوراک، ۷٪ آن بابت لباس خرج میشود و فقط ۵٪ برای هزینه های متفرقه در اختیار او باقی میماند. و حال آنکه بگفته نامبرده ستوان ۲ مبلغ ۲۲۳٪ و سرتیپ ۳۹٪ درآمد خالص خود را برای هزینه های متفرقه در اختیار دارد). بر مبنای این زمینه مادی میتوان میان قشر غیر مرفه گروه بانان افرادی را یافت که تا حدودی علل اجتماعی و سیاسی زندگی خود و محیط خود را درک کنند.

حالت نظری بکادر ثابت افسری ارتش میفکنیم.

کادر ثابت افسری ارتش بطور عمده از منسوبین طبقات واقشار متوسط کشور تشکیل شده است. جوانان منسوب طبقه حاکمه ایران رجعتی بحرفه نظام نشان نمیدهند. خانواده های آنان این حرفه را کاری شاق، غیر آزاد، مخاطره آمیز و دست و پاگیر میدانند. افسران معدودی که در ارتش ایران منسوب طبقه حاکمه ایران دیده میشود، معمولاً از خانواده های هستند که بطور سنتی افرادی از آنان مشاغل نظامی داشته اند و بدرجات عالی ارتش دست یافته اند. اینان با افراد معدود دیگری خدمتگاران برگزیده کادر فرماندهی عالی ارتش را تشکیل میدهند. افراد این گروه اصولاً منشاء طبقاتی آنان هرچه باشد - دارای تفکری ضد مردمی هستند و میهن و میهن پرستی بزیایشان مفاهیم مبتدلی است. برای حفظ مقام و منافع خود آماده انجام هرگونه دستور و اقدام ضد ملی علیه مردم و مصالح کشور میباشند.

ولی عمده کادر ثابت افسری بطوریکه گفته شد منسوب طبقات متوسط و قشر روشنفکران زحمتکش کشور است. اکثریت افسران جوان ارتش ایران میهن پرست، دارای غرور ملی، خواهان استقلال کشور و احیای حیثیت شایستگی و حق حاکمیت ایرانند، مستعد درک وظایف اجتماعی خویشند و در صورت شناخت عمیق مسائل اجتماعی و سیاسی آماده فداکاری و جانبازی در راه آرمانهای خلق، استقرار رژیم ملی و دموکراتیک در ایران میگرددند. اتفاقی نیست که در جنبش نجات بخش ملی ما در دوران کوتاه پس از جنگ دوم جهانی تاکنون قریب هزار نفر افسر فداکارانه شرکت کرده اند. سر اسر راه پر نشیب و فراز جنبش ملی ما از خون افسران رشید و میهن پرست گلگون است. قیام افسران خراسان و تهران در مرداد ماه ۱۳۲۶، پیوستن مید تفرافسر جنبش ملی دموکراتیک از ریاحیان در سال ۱۳۲۵، تشکیل سازمان افسران آزاد یخواه وابسته بحزب توده ایران مرکب

از هفتصد افسر، پیوستن گروه بزرگی از افسران وطنخواه بجنبه ملی دکتر مصدق وقایع بزرگی هستند که نشان میدهند افسران میهن پرست نقش شایسته ای در جنبش آزاد یبخش ملی ما ایفا کرده اند و دریابند و نیز میتوانند این نقش پر افتخار را ایفا نمایند.

نتیجه کلی که از بررسی ترکیب طبقاتی ارتش ایران میتوان گرفت کد است ؟

نتیجه آنست که ترکیب طبقاتی ارتش ایران عمدتاً ترین عامل مستقیم بنیان ارتش میباشد در حافظ رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی ایرانست. ترکیب طبقاتی جامعه ما در ارتش منعکس است و لذا روحیه و اندیشه های استقلال طلبانه و آزاد یخواهانه جامعه ما نیز در ارتش انعکاس مییابد. بنابراین پیوستن ارتشیان آگاه و میهن پرست بصرف مبارزان راه آزادی و استقلال کشور، شرکت آنان در مبارزه امپریالیستی و رهایی بخش ملی ما امری است طبیعی. این احتمال هم منتفی نیست که در شرایط معینی نخستین مشعل قیام ملی بدست ارتشیان فروزان گردد و بهمین مناسبت رژیم کنونی مساعی متوحش بکار میرسد تا از این احتمال حتی القدر جلوگیری کند. بررسی سیاست رژیم در این زمینه خالی از فایده نیست.

چگونه شاه و حامیان امپریالیست او برای تبدیل ارتش به تکیه گاه اطمینان بخش رژیم تلاش میکنند

مقدمت باید دانست که آیا سرگردانندگان رژیم بستنی بنیان ارتش واقفند و اگر واقفند آیا علت عمدتاً آنرا ترکیب طبقاتی آن میدانند یا نه ؟ پاسخ این هر دو پرسش مثبت است. شاه و گردانندگان رژیم در عین حال که امید خود را بطور عمدتاً به ارتش بسته اند، بخوبی میدانند که این تکیه گاه بر پایه استواری قرار ندارد و نیز تکیه میدانند که این نا استواری اساساً حاصل ترکیب طبقاتی ارتش است. برای روشن شدن موضوع در این زمینه میتوانیم بذكر واقعات سران رژیم اکتفا کنیم: بدنبال کودتای ۲۸ مرداد پس از کشف سازمان افسران آزاد یخواه وابسته بحزب توده ایران، هنگامیکه روشن شد بچه مقیاسی افسران ارتش بصقوف مبارزه مردم پیوسته اند، سران رژیم در صدد برآمدند در آینده حتی القدر موانع ورود جوانان منسوب طبقات متوسط بدانشکده افسری گردند و تا جائیکه ممکنست فرزند ان طبقه حاکمه را بحرفه نظامی جلب کنند. بصورت طرح مقررات ورود بدانشکده افسری موانعی برای آنان و تمهیلاتی برای اینان در نظر گرفته شد. این موضوع حتی در روزنامه ها هم انعکاس یافت. روزنامه هسا نوشتند که حرفه افسری مقام ممتازیست که باید جوانان منسوب بخانواده های ممتاز کشور عمدتاً در آن گردند. خلاصه تلاش گردند تا شاید فرزندان اشراف و اعیان ایران تدریجاً هیئت افسران ارتش را تشکیل دهند. ولی چون بخصوص در ایران همین خانواده ها (چنانکه سابقاً اشاره کردیم) رغبتی بحرفه نظام نشان نمیدهند اقدامات و کوششهای مذکور عقیم ماند.

نحوه حفاظت شاه هم پدید بارز دیگریست که نشان میدهد سرگردانندگان رژیم بستنی بنیان ارتش بر پایه طبقاتی آن واقف بود و بهیچیک از واحد های ارتش در مجموعه خود اعتماد ندارند. افسران و افسران گارد مخصوص حفاظت شاه بادقت خاصی برگزیده میشوند. تکیه آنها را از زیر ذره بین جاسوسان و مامورین تفتیش عقاید میگردانند. ولی آنها هم کافی نیست. بدستور شاه گردان مخصوص بنام گردان "جاوید" تشکیل یافته است که افرادی از سربازان وظیفه نبوده بلکه افرادی پیمانی میباشند. افراد گارد و هم افراد گردان "جاوید" در محاصره یک کنترل دقیق تارابطه و پیوند آنان با خارج کاملاً زیر نظر باشد. تازه از بین این افراد نیز برگزیدگانی جدا میشوند که ماموریت دارند همیشه مراقب شاه باشند و جان او را حفظ کنند. در مورد نحوه رفتار با افراد گردان جاوید ان و چگونگی زندگی آنان در شماره ۱۱۴۰ مجله روشنفکر چنین میخوانیم: "..... هر گروهان از گارد جاوید ان دارای سلحه خانه، انبار وسائل و لوازم، باشگاه، مچهر، مجهز، انبار لیا سهای مختلف رسمی و تشریفاتی، کارگاه لباس شویی، آرایشگاه، ناهار خوری و غیره است. و هر سرباز جاوید ان میتواند بارزترین ارزشترین قیمت ما یحتاج خود و

خانواده خود را توسط آنها رفع کند. چون او دارای زن و فرزند و خانه زندگی است و بطور بیامنی خدمت میکند... غذا، زیستوراه، سربازان جاویدان نظیر زمست و برنامه غذایی دانشجویان دانشکده افسس است. آنها دارای بهترین حمام اختصاصی هستند... کارگاههای نجاری، آهنگری، نقاشی، لوازم الکتریکی، کفاشی، لباسدوزی، لباسشویی گارد... بنابرترین بها اجناس را در اختیار سربازان و افسران و درجه داران و خانواده های آنان میگذارند. سینمای زیبای گارد نیز هفته ای سه شب بهیای پنج ریال بهترین فیلمها را برای افسران و درجه داران نشان میدهد. به علاوه افراد گارد میتوانند ضمن خرید از فروشگاه بزرگ و ارزان خود، در بیست و نه نوع کوچک و بزرگ خوراکیهای لذیذ و مطبوع صرف کنند.

بگذریم از اینکه با تمام این احوال مسلسل رضاشاهس آبادی در کاخ مرمرصد اد میآید، ولی این بهیستم چند طبقه ای محافظت، این گاردی که بجای سرباز وظیفه از مزد و تشکیلی یافته است، با وضوح تمام نشان میدهد که شاه از سیاستیان، کارگران و روشنفکرانی که بعنوان وظیفه بلباس سربازی درآمد و اند بهمنك است و نسبت بواحد های ارتش اعتماد ندارد.

ولی در هر حال رژیم چاره ای جز این ندارد که بسرنیزه تکیه کند، چاره ای جز این ندارد که تلاش کند همین ارتش را با توسل بیک سلسله تدابیر و وسائل بصورت یک ماشین جنگی ضد خلق درآورد و آنرا بسرای سرکوب جنبش نجات بخش ملی ما چون مشت آهنینی در دست خود نگاهدارد.

این تدابیر و وسائل از جمله عبارتند از: اعمال انضباط کورکروانه و تشدید روز افزون آن، بسط جاسوسی و ایجاد رعب و هراس میان ارتشیان، نقل و انتقال دائم افسران، دادن امتیازات خاصی بدانشان، تبلیغات پرده آمیز بسود شاه و غرب امپریالیستی، بهره امیکاد رسپازخانه ها، منع ارتشیان از دخالت و شرکت در امر اجتماعی و سیاسی، تشکیل واحد های مخصوص گناند و از افراد و افسران دستچین شده و غیره و مهمتر از همه تا همین سلطه مستشاران نظامی امریکائی بر ارتش.

این شیوه ها و تدابیر در تداوم ارتش ایران جنگی بسود رژیم و سلطنت استبدادی ششاه تا حیرت معینی دارند ولی در عین حال زاینده و تمام هائی نیز هستند که مجموعاً مانع از آن میشود که ارتش ایران بصورت دژ اطمینان بخش رژیم درآید. عمده ترین این تدابیر با اختصار بررسی کنیم:

انضباط کورکروانه

یکی از مهمترین وسائل است که برای تداوم ارتش به ماشین خود کار فرمانبرداری بکار میرود. انضباط کورکروانه یا اطاعت تعدیدی در آیین نامه های ارتش صراحتاً قید شده است. اطاعت تعدیدی معنای آنست که هر مامور و وظیفه دار او امر و دستورها را مافوق را بی چون و چرا بموقع اجرا بگذارد بدون اینکه حق داشته باشد در باره مقصد اصلی فرمان و علل صدور آن فکر نماید. بمبارت دیگر هر مامور و وظیفه دار باید مانند انسانی فاقد مغز اندیشمند، مانند ابزاری در دست مافوق قرار گیرد و او را در امر امکانی اجرا کند. نظر باینکه سازمان ارتش، از سرباز ساده گرفته تا مقامات عالی فرماندهی، از سلسله مامورین و مافوقها تشکیل یافته است، انضباط کورکروانه ارتش را بصورت ماشینی در میآورد که از جانب فرماندهی عالی آن بحرکت در میآید. البته در آیین نامه های ارتشی اشاراتی هم به انضباط معنوی شده است ولی در عمل در ارتش ایران کوچکترین ظهیری از انضباط معنوی یا اطاعت آگاهانه دیده نمیشود. جایگزین کردن انضباط معنوی بجای انضباط کورکروانه مستلزم آنست که هدف عمده ارتش چنانکه هست برای ارتشیان روشن شود و چون این هدف ضد ملی و علیه خلیق متوجه است لذا نمیتوان آنرا فاش کرد و مجری را بلزوم اجرای فرماندهی رجعت آن معتقد ساخته لذا ناگزیر اسلوب اطاعت کورکروانه را معمول میدارند.

برای عادت دادن سربازان، گروهبانیان و افسران بانضباط و اطاعت کورکروانه در ارتش ایسرا ن اسلحههای قاشیمتی بکار میبرند. سربازان رانه فقط برای جزئی ترین اشتباه بلکه غالباً بدون هیچگونه دلیل و سببی با وحشیانه ترین طریقی مجازات میکنند. درد انشکده افسری و آموزشگاههای نظامی دانشجویان را در معرض انواع فشار و تنبیهات بی دلیل قرار میدهند. آنها تجویز میسازند که دستورها و اوامر یکی بی هدف و غلطی را اجرا کنند. بدین وسیله میکوشند آنها را با اطاعت بی چون و چرا خود دهند، آنها را بصورت انسانهای مکانیکی درآوردند.

انضباط کورکروانه شیوه ایست که در ارتشهای حافظ منافع اقلیت حاکم علیه مردم و توده های زحمتکش معمول است. سران ارتش ایران و در رأس آنان شاه این شیوه را در ارتش شاهنشاهی باخشونت کم نظیری بکار میبرند.

انضباط کورکروانه شرارت شومی بزبان مردم و بسود رژیم شاه و حامیان امپریالیست او ببار میسارد. بارها تظاهرات مردم در ظرف ۲۴ ساله اخیر بار بار گلوله بخون کشیده شده است و سربازان و افسران او امر فرماندهان خود را کورکروانه اطاعت کرده و بکشند و ستجمعی برادران و خواهران زحمتکش خود مبادرت کردند. اما اعمال انضباط کورکروانه زاینده و تضاد هائی نیز هست. انضباط کورکروانه ناگزیر تا بم باخشونت، جبر و قهر اعمال میگردد، همراه با تضییق و فشار است. بهمین دلیل هرگاه بسببی تحت تأثیر علل و شرایط خاصی این فشار سست شود و یا اعمال آن بسرنشود ناگهان انضباط کورکروانه همچون قتری که از قید رهسا شده باشد واکنش میکند و شیوازه ارتش یکباره از هم میپاشد. وقتی در موسم شهریور ماه ۱۳۲۰ ارتشهای متفقین از مرزهای کشور گذشتند، علیرغم فرمان رضاشاه در امر مقاومت و مقابله با ارتشهای متفقین در طرقة العینی تمام ارتش شاهنشاهی از هم پاشید. هدف فرمان رضاشاه برای سربازان و افسران گنگ بود. این هدف نمیتوانست هم معلوم باشد زیرا هدفی بود بسود قاشسیم، ضد ملی و ناگزیراً تمام سیاست دوران اخیر سلطنت رضاشاه پنهان کردند. بیست سال چماق انضباط کورکروانه که بدستور رضاشاه بر سر سربازان و افسران کوفته شده بود نتوانست ارتش را مانند ماشین ناآگاهی بسود گردانند گان رژیم استبدادی و ضد مردمی رضاشاهی بحرکت درآورد.

در سال ۱۳۲۱ مجدداً در ارتش بر سازمان دادند و مجدداً کوشیدند انضباط کورکروانه را در آن اعمال کنند. ولی شرایط دیگر آن شرایط دوران رضاخانی نبود. دیوار انضباط کورکروانه بطور جبران ناپذیری شکاف برداشته بود.

انسان دارای مغز اندیشمند است. همواره خواهان آگاهی از تلذ پدیده ها و از جمله پدیده های اجتماعی است. انضباط کورکروانه در برابر این گرایش ذاتی انسان سد میکشد. این دو بایکدیگر در تناقضند بهمین دلیل وقتی ریزنه هائی پیدا شد، مرغ مغز اندیشمند ارتشیان به تقلا افتاد تا خود از قفس انضباط کورکروانه رها کند. صد ها نفر افسر در دوران پس از وقایع شهریور جنگ دوم جهانی توانستند خود را از زندان انضباط کورکروانه برهانند و بکسب آگاهی اجتماعی و سیاسی توفیق یافته، بصفت جنبش آزاد بخش ما با قبول مخاطرات آن پیوندند.

چنانکه گفتیم انضباط کورکروانه زنجیره ای بوجود میآورد که فرامین فرماندهانی که در رأس واحد نظامی قرار دارند از حلقهات آن گذشته بدست سربازان بموقع اجرا گذارد میشود. اگر حلقه ای از این زنجیر بگسلد فرمان معلق مانده اجرا نمیشود. نمونه ای از این نوع پدیده ذکر کنیم. در اوایل سال ۱۳۲۴ تظاهراتی از طرف حزب تودیه ایران صورت گرفت. حکومت نظامی این تظاهرات را ممنوع کرد. علیرغم تهدیدهای فرمانداری نظامی تهران، تظاهرکنندگان که بر رأس آن افرادی از اعضا کمیته مرکزی حزب قرار داشتند از خیابان فردوسی گذشتند و از خیابان اسلامبول بسوی میدان مهرستان بمقصد تشکیل میتنگی مسالمت آمیز روان شدند. در چهار راه مخابرات و له راه توسط صفوف سربازان مسلح قطع شده بود. ستون تظاهرکنندگان

بانظم نظام بحركت خود ادامه دادند. ناگهان بفرمان افسری سربازان آماده تیراندازی شدند و لوله های تفنگهای مسلح خود را بروی تظاهرکنندگان نشانه گرفتند و منتظر فرمان آتش شدند. در این هنگام یکی دیگر از افسران همان واحد که افسری آگاه و مخالف قتل عام مردم بود، با تمام قدرت حنجره خود فرمان پا فشنگ داد. سربازان پافنگ کردند. خطر مرتفع شد. البته افسر "انضباط شکن" پس از جاده صفوف ارتش شاهنشاهی را ترک گفت، ولی او حلقه ای از زنجیر اطاعت کورکورانه را در وجود خود شکست و از فاجعه قتل گروه بزرگی جلوگیری کرد. در اینجا نقشی که افسران آگاه و میهن پرست و مردم دوست به هنگام سرکوب و کشتار مردم توسط واحد های ارتش میتوانند و باید ایفا کنند بنحوی بارز روشن میشود. علاوه بر این افسران آزاد یخواه که عشق میهن و سوز مردم در دل دارند میتوانند در شرایط مساعد معینی اسلحه سربازان جمعی خود را در جهت عکس خواست سرگردانندگان رژیم شاه، بسود جنبش رهایی بخش ملی و علیه دشمنان خلق و میهن مبارز بکار برند.

از همه مطالب فوق چند نتیجه میتوان گرفت :

۱- نخست آنکه هدف از اعمال انضباط کورکورانه در ارتش تهدید آن بخشین بی اراده ایست تا بتوان آنرا علیه مردم و مصالح ملی بکار برد. یا بعبارت دیگر مردم را بدست خود مردم، که لباس سربازی بر تن دارند، سرکوب کرد. تاکنون بارها شاه و سران رژیم از این ماشین برای کشتار دستجمعی مردم و سرکوب جنبش آزاد یخواهان ملی ما استفاده کرده اند.

۲- دوم آنکه انضباط کورکورانه همراه با تضاد هائی است :

۱- در شرایط معینی که فشار چنین انضباطی مست کرد همچون فقر فشرده ای واکنش نشان میدهد و ماشین را متلاشی میکند.

۲- انضباط کورکورانه زنجیره ای بوجود میآورد که با گسستن حلقه ای از آن دنبال زنجیر از کار می افتد.

۳- وظیفه گسستن این حلقات در شرایط معینی برعهده افسران آگاه مردم دوست و میهن پرست است. رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی افسران و سربازان حلقات این زنجیر محدودیت و بندگی را سست میکند. لذا باید همواره در راه بالابردن سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی ارتشیان بطور خستگی ناپذیر کوشش بعمل آید.

جاسوسی در ارتش

یکی دیگر از وسائلی که برای تهدید ارتش یا شنیدن گوش فرمان مردم استفاده رژیم است جاسوسی و روز افزون شبکه آن میان ارتشیان است. نخستین هدف از توسل باین وسیله تقویت عقاید و نظرات اجتماعی و سیاسی ارتشیان است تا بتوان صفوف ارتش را از حامین عقاید ضد رژیم پاک کرد. و بویژه هیئت افسران را بسود شاه و حامیان امپریالیست او باصطلاح یک دست نمود. گرچه این حربه ایست که برای ارتشیان میهن پرست و ضد رژیم ایجاد خطر میکند ولی اثر آن نامحدود نیست. شعاع عمل آن محدود و هوشیاری و کارد انسی ارتشیان مبارز محدود میشود. ارتشیان آزاد یخواه با کسب تجربه از خطراتی که در گذشته از اینراه متوجه افسران میهن پرست و مبارز گردیده است برهوشیاری خود افزودند و با کارد انسی بیشتری احتیاط و جسارت را باهم تلفیق میدهند.

دومین هدف از اقدام به بسط جاسوسی در ارتش آنست که باین کشیدن قدرت شیطانی و تظاهرات توانائی جنهمی آن بین ارتشیان رعب و هراس ایجاد کنند، آنان را نسبت بهم بدگمان سازند و بدینوسیله از شکل ارتشیان آزاد یخواه جلوگیری بعمل آورند. باید باین نکته توجه لازم معطوف داشت. خطر جاسوسی را باید بهمین میزانی که هست دانست نه بیشتر و نه کمتر. همانقدر که نباید این خطر را نا چیز گرفت، از هوشیاری کاست و دچار اشتباه شد، همانقدر هم نباید خطری موهوم در پندار خود ایجاد کرد و جسارت خود را فلج کرد. باید همیشه بخاطر داشت که حتی در اردوگاههای مرگ آلمان هیتلری به هنگام جنگ دوم جهانی که جاسوسی

بین اسیران زندانی بحد کمال بود و کوچکترین سوءظن نسبت به زندانیان با مرگ فجیع توأم بود، بر همین مبارزان جسور و کاردان سازمانهای وسیع و حتی مسلح ایجاد گردید. قیام مسلحانه زندانیان اردوگاه مرگ بوخنوالد که بقتل اکثریت افراد گارد امن اس محافظ اردوگاه و آزادی زندانیان منجر گردید، از نمونه های بارز و درخشان قدرت ابتکار سازماندهی مردان دلیر و بیکار جوئی است که میتوانند در سخت ترین شرایط در راه معتقدات و الای انسانی خود کار کنند و کامیاب شوند.

مقصود از اشاره باین واقعه تاریخی بیان این حقیقت است که تلفیق احتیاط و هوشیاری با ابتکار و جسارت بر زمینه ارزیابی صحیح و خوانسردانه از میزان واقعی خطر، نیروئی بوجود میآورد که هرگونه شبکسه جاسوسی در برابر آن زبون است.

این نکته را هم در بحث پیرامون جاسوسی در ارتش باید اضافه کرد که محیط خفقان آوری که در نتیجه آن بوجود میآید خود زمینه واکنشی را آماده میسازد. ارتشیان حتی آنهاست که هنوز بمیدان مبارزه گام نهاده اند همواره فشار این خطرناک معلوم را بر روی دوش خود احساس میکنند و اعصاب و روح آنها پیوسته زیر سنگینی این سایه شوم قرار دارد. لذا روحا آماده میشوند که در شرایط مساعدی واکنش نشان دهند و خود را از این کابوس خفقان آفر رها کنند. و این تضاد است که بسط جاسوسی در ارتش خود به همراه دارد و پایه های ارتش را بخوابه تکیه گاه رژیم میخورد و سست میکند.

یکی دیگر از شیوه هائی که سرگردانندگان رژیم بسود خود بکار میبرند و با جاسوسی در ارتش ارتباط دارد نقل و انتقال دائم افسرانست.

افسران بدین دلیل دائما تغییر مأموریت میکنند و بواحد های مختلف در نقاط مختلف کشور اعزام میگرددند که ارتباط آنها با محیط و دوستان و همفکرانشان قطع شود. ولی این اقدام نیز اگرچه در برخی موارد کار سازماندهی آزاد یخواهان را در روت ارتش دچار وقفه هائی میکند تضاد دیگری همراه دارد. در واقع نیز اگر افسر آزاد یخواه فعالی از جایی بجای دیگر انتقال داده شود افکار و نظریات و فعالیت او نیز با او بنقطه دیگر منتقل میگردد. و بدین ترتیب خود سران ارتش بدینوسیله باعث میشوند که تخم افکار آزاد یخواهانسه و میهن پرستانه با سرعت بیشتری در واحد های مختلف ارتش بپراکند و شود و در مقیاس وسیعتری هسته های مقاومت و مبارزه علیه رژیم شاه و حامیان او تشکیل گردد. سابقا افسران آزاد یخواه از این وسیله بنحو شایانی استفاده مینمودند و حتی گاهی بهمین منظور خود را منتقل میکردند.

بدین ترتیب اگر کجبات افسران برای گردانندگان رژیم زبان بخش است و برای رفع آن بنقل و انتقال بی دری افسران اقدام میکنند، این نقل و انتقال نیز همراه با زبان دیگری برای آنهاست.

امتیازات

یکی دیگر از وسائلی که برای تهدید ارتش بحربه ای در دست سران رژیم بکار میرود داد نامتیازات خاصی با افسران و درجه دارانست. این امتیازات اشکال گوناگونی دارند از جمله دادن حقوق زیاد تر نسبت بکارمندان کشوری، افزایش این حقوق هرچندی یکبار، فروش کالا های ارزان در فروشگاههای ارتشی، معافیت افسران از مالیات و برخی عوارض گمرکی، تهیه خانه، مصونیت عملی ارتشیان از دایره عمل قوانین و مقررات جاری در کشور و غیره. هدف از دادن امتیازات تجد کردن افسران و درجه داران از مردم چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی است بسود رژیم استبدادی و استعمار یز پرشاه. روزنامه انگلیسی "هر فرد آیونینگ نیوز" در شماره ۲۵ ژوئن سال ۱۹۶۲ خود در مقاله ای تحت عنوان "شاه هم سرو هم تاج خود را نجات داد" به دنبال بحثی در باره وضع ایران دایمه سخن را به ارتش کشانید نوشت :

"ناظران امور برآنند که معنکست در ایران انقلابی از ناحیه ارتش بوقوع پیوندد و بهمین جهت هم شاه بسیاری وقت دارد تا ارتش را نسبت بخود وفادار و جوان نثار بآورد. بدین منظور با افسران پول خوبی میدهد ازند (حتی زمانی که پازنشسته میشوند). مزایا و کمکهای

دیگری نیز دریافت می‌آورد. زمین با قساطر در اختیار آنها گذاشته می‌شود. می‌توانند
انحصاری معاف از مالیات و حقوق گمرکی خریداری کنند. شاه می‌کوشد افسران را بصورت
طبقه ممتازی درآورد.

این سخن جالب ارتشبد هدایت را هم یاد آوریم که در دادگاه بهنگام دفاع از خود گفته بود:
"اگر این ساختمانها برای افسران در نظر گرفته نمی‌شد ارتش شورش می‌کرد."

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که اعطای امتیازات با افسران و درجه داران ارتش شیوه ایست که برای
خنثی کردن ناراضی آنان، فرار دادن آنان در صف مقابل و مخالف مردم و تهدیل آنان به مهربان گوی
بفرمان حافظ "سروتاچ" شاه و سلطه امپریالیستهای حامی او بکار می‌رود. ولی تا همین شیوه نیز مانند هر
شیوه فریبنده دیگری محدود است. نخست باین دلیل ساده که نمیتوان وجدان و شرف همه کس را با پول
خرید. محدود تا "تیرکلبیش" این شیوه تا مرز آگاهی اجتماعی و سیاسی ارتشیان و تا سرحد احساسات انسان
دوستی و مهربانی آنها نیست. اگر تا "تیر" این شیوه را بخواهیم در اقصای مختلف کادربلای ارتش بررسی
کنیم باید بگوئیم علاوه بر گروه فرماندهان بالترتبه ارتش که اصولا گروهی خائن بحال ملی و منافع مردم
هستند و به همین دلیل هم برگزیده شده و بقامات عالی ارتش گمارده شده اند، کادر گروهیانی ارتش - نظر
بسطح نازل آگاهی - بیشتر در معرض تا "تیر" این شیوه قرار دارد. قشرافسران جوان بطور عمده کمتر در
قبال این شیوه آسیب پذیر است.

غیر از میزان سطح آگاهی عوامل دیگری هم در خنثی ساختن تا "تیر" شیوه مورد بحث موثر است. از جمله
مقایسه ایست که افسران بین حقوق و امتیازات خود و حقوق و امتیازات مستشاران امریکائی بعمل می‌آورند.
سرهنگی که حقوق یک گروهان امریکائی را بر امتیازات بیشتر از حقوق خود میبیند نمیتواند در مقام مقایسه خود را
مقبول محسوب کند. از طرف دیگر افسران جوان با خوشبختان خود، بادستان و آشتیان خود، بسای
مردم تماس دارند، دشواریهای روز افزون زندگی مادی آنها را میبینند و نمیتوانند ناگواری لقمه چرب امتیازات
خود را که بحساب فقر مردم درد هانشان گذارده اند احساس نکنند. دیگر اینکه افسران ارتش پنجسره به
دریافته اند که هر بار جنبشی در میان مردم پیدا شده و پایه های حکومت ضد ملی و استبدادی شاه پلرزش
درآمد است، حقوق آنها را افزایش داده اند و امتیازات بیشتری برای آنها قائل شده اند. میتوان یاد آور
شد که نخستین بار پس از قیام افسران خراسان در سال ۱۳۲۴ و تزلزلی که در ارتش شاهنشاهی بدین حال آن
پدید آمد و آخرین بار پس از اعطای صونیت سیاسی قضائی بمستشاران امریکائی که موج ناراضی مردم
ارتش را نیز فراگرفت، بسا افزایش حقوق و امتیازات ارتشیان اقدام شده. در فاصله این دو واقعه نیز هر بار
افزایش حقوق و امتیازات کادربلای همزمان با اعطای جنبش آزاد بخش خلق ماعلیه رژیم جبار ضد ملی و استعمار
پذیرش شده است. لذا برای همه افسران روشن است که امتیازاتی که گردانندگان رژیم برای افسران
و درجه داران قائل میشوند نه بخاطر دلجوئی و علاقه برفاه حال آنان و خانواده هایشان میباشد، بلکه در
واقع شیوه ایست که به آنان میدهند تا بتوانند بدست آنان ماشین جنگی ارتش شاهنشاهی را علیه خلق
ستندیده و غارت شده ماعلیه آزادی و استقلال میهن اسارت زده و ماوراء عمل کنند. آگاهی باین امر روشن
نمیتواند وجدان افسران را بیدار کند و تا "تیر" شیوه خدعه گرانه اعطای امتیازات را تضعیف ننماید.

ولی تریاقی که تا "تیر" این زهر مخدر وجدان و شرف را بکلی خنثی میکند همانا آگاهی سیاسی و اجتماعی
آگاهی بوظایفی است که در قبال مردم و میهن برعهده افسرانست. همه آن هزارافسری که ظرف ۲۰ سال
اخیر بمبارزات آزاد پخواهانه و استقلال طلبانه مردم ما پیوسته اند، مانند دیگر همقطاران خود از همه امتیازات
حرفه افسری خود برخوردار می‌گردند، ولی نه فقط بسود میهن و مردم بدان پشت پازندند، بلکه در همانفرز آنان
جان شهید خود را در راه آرمان ملی و میهنی خود فدای کردند و مردانه در راه آزادی مردم و میهن از یوغ
اسارت استعمار و استثمار شہادت نوشیدند.

نتیجه کلی که از بحث فوق میتوانیم بگیریم آنست که درجه تا "تیر" اعطای امتیازات به ارتشیان بسا

سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی و میزان بیداری احساسات مردمی، شرف وجدان آنان تناسب معکوس دارد.
هرند از ارتشیان بوظائف خود نسبت بمردم و آزادی و استقلال کشور بیشتر واقف باشند، هر قدر وجدان آنان
بیشتر بیدار باشد، بهمان نسبت تا "تیر" ریشه شاهانه کمتر خواهد بود و بالعکس. به همین دلیل ارتشیان
آگاه و میهن پرست وظیفه دارند با تمام نیروی خود در راه بیداری وجدان همقطاران خود، در راه اعتلای
سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان بکوشند، کما اینکه سرگزندگان رژیم تبلیغات درون ارتش را در جهت
تخدر بران آگاهی و خاموش ساختن آن وجدان انجام میدهند.

خطوط اصلی تبلیغات درون ارتش

اگر شاخ و برگهای سیستم تبلیغاتی معمول در ارتش ایران را بترسیم مشاهده میکنیم که این سیستم
تبلیغاتی دارای سه محور عمده، سه خط اصلی مرتبط با یکدیگر است. این خطوط سه گانه عبارتند از: اول
کوشش در تربیت ارتشیان با روح "شاه پرستی و وفاداری بسلطنت"، ثانیا ترویج روحیه نظامیگری با میلیتاریسم
و ثالثا تبلیغات بسود امپریالیسم و تجاوزات آن بملل جهان توأم با آنتی کمونیسم.

۱- تبلیغ شاه پرستی - در زمینه تلقین شاه پرستی بوفاداری بسلطنت، تبلیغ در ارتش از این
مینا آغاز میشود که ایران طی ۲۵۰۰ سال موجودیت تاریخی خود دارای رژیم سلطنتی بوده است و بر پایه این
گفته نتیجه گرفته میشود که اول رژیم سلطنتی سنت ملی ما بوده و هست و لذا باید آنرا نگاه داشت و شانسایا
شاه مظهر وحدت ملی ایران، پایه و مایه بقا و ثبات کشور است. بدون وجود او اثری از ایران بعنوان یک
کشور برجای نخواهد ماند و لذا حفظ و حراست شاه از اهم وظایف و حتی مهمترین وظیفه ایست که در برابر
ارتش و ارتشیان قرار دارد.

در مورد رژیم سلطنتی - صرف نظر از جذر و ریشه های تاریخی که در کشور ما رخ داده است - باید گفت
درست است که طی دوران تعدیدی این رژیم در کشور ما برقرار بوده است. ولی این واقعیت تاریخی بسدان
معنی نیست که رژیم سلطنتی سنت ملی ما میباشد. بلکه این رژیم مظهر یک دوران معینی از سیر تکامل اجتماعی
است که بطور عمده مربوط بدوران فئودالیسم و تکامل آن تا پیدایش دولت متمرکز بوده و همه ملل گیتی آنرا از
سرگزرانده اند. خود وازه شاهنشاهی یا شاه شاهان نمودار سیر تکاملی دوران مذکور است که ابتدا اشاهان یا
فئودالهای متعدد در نواحی مختلف کشور حکومت میکردند و سپس تکامل اقتصادی و اجتماعی موجب پیدایش
شرایط تسلط یکی از آنان بر دیگران شده است.

تا انقلابهای بزرگ بورژوازی انگلستان و فرانسه که در جریان آن سر پادشاهانی مانند چارلس و لوئیس
شانزدهم بر ساد رفت رژیم سلطنتی در جهان رژیم سلطت بود ولی از آن پس صورت بندی اقتصادی - اجتماعی
سرما به داری با سرعتی طوفانی جایگزین صورت بندی اقتصادی - اجتماعی فئودالیسم شد. در کشورهای
مختلف جهان رژیمهای سلطنتی یکی پس از دیگری منهدم گشت و بجای آن رژیمهای جمهوری استیقرار یافت،
بطوریکه اینک در اکثر کشورهای سرما به داری رژیم جمهوری مقرر است و در برخی کشورها نیز مانند انگلستان
بلژیک، نروژ و غیره که سلطنت محفوظ مانده است این شکل حکومت از محتوی خود بکلی تهی شده و تنها جنبه
تشریفاتی محافظه کارانه ای دارد. کسانیکه به انگلستان مسافرت کرده اند میدانند که بهنگام تعویض
نگهبانان کاخ سلطنتی گروهی چنانگرد گرد می‌آیند و بتماشای مراسم و لباسهای این نگهبانان میرسد از نزد
تفریح میکنند و این یک وسیله جلب جهانگردان بانگلستان و منبع درآمد ارزی برای آن کشور است. در جهان
امروز نادرند کشورهایی که در آنها رژیم سلطنتی بویژه نوع مطلقه آن برقرار باشد و جای همی سرشکستی و نشک
است که کشور ما یکی از این کشورهای اخیر است. در اینجا باید تصریح کرد که انقلاب مشروطیت در کشور ما علیه
حکومت مطلقه و استبداد سلطنتی برپا شد و حاصل آن قانون اساسی ایرانست که طبق آن شاه از مسئولیت مبری
است یعنی حقد خالت در امر سیاسی و اداری کشور را در دستهاد آرای جنبه تشریفاتی است. این قانون کسه
بسیهای خون دهنها و بهمت خلق مبارز ما طی هفت سال انقلاب خونین بدست آمد از طرف خاندان پهلوی

بیاری و دستگیری امپریالیسم پاره پاره وید و مراقتند ه شد . جاد ارد ضمنا یاد اوشوم که رضا شاه ابتدا بخاطر تحصیل وجهه و اعتباری میان مردم عوام فریانه خود را طرفه ارجه مهوری و نمود کرد و سپس پس از تمرکز قدرت در دست خود بخت نشست و سلطنت مطلقه را در کشور ما مستقر ساخت .

همه این مطالب ثابت میکند که رژیم سلطنتی را بعنوان سنت ملی نمیتوان قلمداد کرد ، اثبات میکند که مردم ماد پرستان نیست آن درجه از رشد و تکامل رسیده ه اند که بد اند رژیم سلطنتی رژیم است کهنه و پوسیده ه و بویژه نوع مطلقه آن شرم آور ، مضروب اسارت بخش است و سدی در برابر رشد و تکامل جامعه ما ، در راه مبارزه آزاد یخواهانه و استقلال طلبانه مردم ما میآید . بهمین دلیل قاطبه مردم ما یا طالب استقرار رژیم جمهوری و یا حداقل احیا "سلطنت مشروطه یعنی سلب اختیارات از شاه با حفظ جنبه تشریفاتی در بار میآیند .

اما شاه پرستی که در ارتش ایران بشدت تلخ میشود از تبلیغ پیرامون رژیم سلطنتی هم ننگین تر است . شاه پرستی یعنی اطلاق مقام خدائی یا نیمه خدائی بیک انسان ، قبول برتری همه جانبه و مطلق او بر همه افراد دیگر که بخودی خود اندیشه است زشت و سخیف ، بدوی و کهنه پرستانه ، زبانهش و مغایر بارشد جوامع امروزی . قبح این اندیشه وقتی بیشتر بچشم میخورد که پرستش شخصی همچون محمد رضا شاه تلخ میشود که مجسمه ای از صفات نکو هیده ه ، فساد اخلاق ، درندگی نامرد می و خیانت بکشور است .

مطالب فوق روشن میسازد که بین تبلیغاتی که درون ارتش بسود رژیم سلطنت و شاه پرستی بعمل میآید با واقعیات تاریخی از جمله واقعیات تاریخی کشور ما و نیز با شخصیت و خصوصیات شخص محمد رضا شاه شکاف ژرفی وجود دارد و بهمین دلیل نیز نمیتواند در ارتشیان تأثیر کند . تبلیغ شاه پرستی در ارتشیان آگاه و وطن پرست حتی تا شعور معکوس میبخشد و آنان را بیشتر تشجیع میکند که برای رهائی خود و مینهن خود از زنجیر بار این ننگ بتلاش و مبارزه برخیزند .

۲- تبلیغات نظامی - دومین محور سیستم تبلیغاتی درون ارتش را تبلیغات نظامی یا میلیتاریستی تشکیل میدهد که میدان وسیعی را در بر میگیرد و خود دارای شاخه های عده ه سه گانه است : مضمون نخستین شاخه عده ه آن در شعار "ارتش یا لاترازمه" خلاصه میشود . گرچه این شعار از طرف رژیم شاه بعنوان شعار رسمی اعلام نشده ه است ولی تبلیغات وسیعی درون ارتش در تلقین و اثبات آن بعمل میآید . در این زمینه کوشش میشود با ارتشیان تلقین کند که توانائی و اقتدار ارتش ضامن بقا و هستی مملکت و نیز پیشرفت و ترقی آنست . خود واژه " مملکت " در اینگونه تبلیغات غالباً بمعنای موجود در بهترین حالت بمعنای اراضی کشور بکار میرود . نادرستی آشکار شعار "ارتش یا لاترازمه" گردانندگان دستگاه تبلیغاتی ارتش را و میدارد که از یکسو شعار مزبور را سما اعلام نکنند و از سوی دیگر در اثبات آن به مغلطه و سفسطه پردازند .

مغلطه در اینجا است که اولاً کوشش میشود رشد و تکامل و نیرومندی اقتصادی - اجتماعی کشور منوط و وابسته به قدرت ارتش قلمداد شود و حال آنکه قدرت ارتش خود فرع بر نیرومندی اقتصادی - اجتماعی کشور است . تاکشور از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیرومند نباشد نمیتواند دارای ارتش ملی توانائی گردد . بد لایزال زیاد از جمله باین دلیل ساده ه که تاکشوری از نظر اقتصادی و تولید صنعتی توانائی نباشد نمیتواند تسلیحات و تجهیزات لازم را خود برای ارتش خود فراهم نماید . رژیم شاه بهمین دلیل ارتش ایران را با اسلحه امریکائی مجهز میکند و این امر با تسلط امریکا بر ارتش ایران توأم گردیده ه است . نتیجه آن شده ه است که نه فقط ارتش ایران نقش خود را بعنوان مدافع استقلال ایران از دست داد ه بلکه بوسیله ای تبدیل شده ه است که توسط آن استقلال مملکت لگد مال شده ه ، امپریالیسم امریکائی تسلط خود را بر کشور مستقر ساخته است . از لحاظ اجتماعی ارتشی توانست که حافظ نظام اجتماعی عادلانه ای باشد ، نظامی که مردم آن را بخواهند و ارتش حافظ آنها دوست بدارند . در چنین صورتی ارتش با مردم پیوند خواهد داشت و از این منبع نیرو خواهد گرفت . ارتشی که از مردم جدا باشد ، مانند درخت بی ریشه ایست که هر قدر هم ظاهر را تمسند و پرتوان بنظر آید ، تند باد ی آنرا از بین بر میزند و واژگون میسازد . تاریخ همیشه شکست ارتشهای ضد دموکراتیک و متجاوز را ثبت میکند و علت عده ه شکست اینگونه ارتشها جدائی آنها از مردم است . از جانب دیگر مملکت ، کشور ، وطن سرزمینی است که در آن مردم مسی ،

زحمتکشانی ، تولید کنندگان نعمات مادی و معنوی زیست میکنند که بارشته های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی از لحاظ تاریخی بیکدیگر پیوند یافته اند . مفهوم مملکت ، کشور ، وطن جد از مردم ، زحمتکشان ساکن آن مفهومی است تهی . وظیفه اصلی و اولیه ارتش حفظ و حراست منافع مردم از زنگنه و تجاوز است . دفاع از سرزمین کشور وظیفه ایست که در راه اجرای آن وظیفه اصلی بر عهد ه ارتش واگذار میشود و در چنین صورتی مقصد می و افتخار آفرین است . بهمین دلیل نیز ارتش نمیتواند و نباید حافظ رژیم مهابت ضد ملی و ضد دموکراتیک مانند رژیم کنونی ایران باشد . زیرا این رژیم هم منافع و مصالح مردم را لگد مال کرده ه و هم سرزمین ما را بر عرصه تاخت و تاز و چپاول و غارتگری بیگانگان استثمارگر تبدیل نموده ه است . اینک ما یلا نمونه ای از تبلیغات میلیتاریستی را بخوانندگان ارائه میدهم .

تیسار سپهبد باقر کا نویان رئیس اداره کنترولر بزرگ ارتش تاران در ۲۹- مین جلسه ماهانه بانک مرکزی ایران سخنرانی میکند . عنوان سخنرانی " نقش ارتش در اقتصاد ایران " است . هدف سخنران اثبات مطالبی اثبات نشدنی است که گویا ارتش ، تقویت آن ، خارج روز افزون آن نه فقط لطمه ای با اقتصاد کشور نمیزند بلکه بالعکس در تسریع رشد اقتصادی نقش مثبت و حتی پیشقدم دارد . این سخنرانی نمونه بارزی از تبلیغات پنهانگانه مابانه میلیتاریستی است که زیر نظر مستشاران امریکائی در ایران و در ارتش نیکوید نیال میشود (۱) .

آقای سپهبد ابته انثوری پدایش دولت و ارتش را مطرح میکند و ملاحظه از " ثوری " خود نتیجه میگیرد که " احضار جوانان بخدمت زیر پرچم و هزینه های تدارکاتی نه تنها کار ریهوده و بیل از دست رفته ای نیست بلکه حق تقدم بدون بحث بر کلیه خدمات و هزینه های ملی دارد " . او سپس به تشریح مسابقه تسلیحات پرداخته آنرا شرط لازم برای حفظ صلح معرفی میکند . سخن " استاد " را طوطی وار تکرار کرده میگوید : " ارتشها با هم ایجاد یکنوع تعادلی میکنند و برقراری صلح و امنیت نتیجه این تعادل است " . آنگاه سیاست اسارتخشی نظامی شاه را در زنجیر کردن ایران به بلوک بندیهای نظامی تجلیل کرده از پنهانگانه " سیاست خارجی حکیمانه " توصیف میکند .

پس از این مقدمات در صدد اثبات نقش مثبت ارتش در اقتصاد ایوان بر میآید . بدین منظر نخست مدعی میشود که بیکاری فقط در کشورهای رشد یافته آنهم فقط در مواقع بحران اقتصادی پدید میگردد . گویا بحرانهای اقتصادی با کشورهای در حال رشد بیگانه است و بنابراین در کشورهای نظیر ایران بیکاری آشکار وجود ندارد و نخواهد داشت . بنظر آقای سپهبد میلیونها کارگر آنتیکه در کشورهای رشد یافته سرمایه داری و از آنجمله در ایالات متحده امریکا و نیز یک میلیون بیکاری که بگفته آقای خسروانی وزیر کار در ایران با آفت بیکاری دست بگریانند وجود خارجی ندارند . او میگوید : " ولی در ممالک در حال رشد یکنوع بیکاری دیگری هست که در کلیه دوره های نوسانات اقتصادی دوام دارد و آن بیکاری پنهان است " . در تعریف بیکاری پنهان میگوید : " یعنی شخصی دارای کار میآید ولی چند درصد بیشتر از قوای فکری و جسمانی او بکار نمیآید و در نتیجه جزء کوچکی از آنچه قادر است تولید میکند و نتیجه میگیرد که " بنابراین (با جلب مشمولین به سرایخانه ها) در موارد بیکاری آشکار یا پنهان (که همیشه وجود دارد) نه تنها چیزی از تولید ملی کم نمیشود بلکه به سه دلیل قدرت تولید ملی حفظ شده و حتی افزایش (!) مییابد " . آن سه دلیل کدامند ؟ سپهبد آنها را برای ما بر میشمرد :

- ۱) " اول چنانکه گفته شد بیکاری موجب تضعیف تدریجی قوای فکری و جسمی شخص میشود . شخص بیکار بتدریج زنگ میخورد و بالاخره از کار میافتد . آنوقت روزی هم که کار پیدا شود یگر قادر بر کار کردن نخواهد بود . زندگی منظم و فعال سر باز خانه بهترین در آروی ضد بیکاریست .
- ۲) " دوم . . . ارتشهای جدید بدوجه بسیار بالائی فنی بوده و تعداد زیادی از سربازان با ماشینها بسیار پیچیده کار کرده و از افراد روستائی ساده بکارگران فنی (!) ارتقا پیدا میکنند .
- ۳) " سوم بالاخره خدمت سربازی باعث تقویت روحیه میشود که در فعالیت اقتصادی شخص عامل (۱) سخنرانی مزبور در مجله " تهران اکونومیست " از شماره ۵۹۱ تا ۵۹۴ انتشار یافته است .

موتیست ۰۰۰ این افراد نه تنها بیکر نسبت با اجتماع بد بین نخواهند بود بلکه بدان امید وار شده و با صمیمیت تمام در کارهای بزرگ (۱) اقتصادی وارد میشوند.

آنگاه آقای سپهبد بر بنیاد این لاطافات نتیجه میگیرد که بنابراین وقتی مادر رضد اقتصادی بودن ارتش وقت کردیم تا بلی فریبنده ای یافتیم که از حقیقت بسیار راست. و اضافه میکند "اگر واقعیهات مراجعه کنیم (بشبهه ایشان) می بینیم در سایر کشورها مخصوصا آنهاست که هزینه سرمایه آمون نظامی دارند، هزینه های نظامی مانع افزایش تولید ملی نبوده است."

سپهبد نطق خود را ادامه میدهد. او "اثبات" میکند که ارتش در فعلیتهای عمرانی کشور، در ایجاد شبکه راهها بسود اقتصاد کشور، در گردش پول بازمه بسود اقتصاد کشور، نه فقط دارای نقش مثبت است بلکه "نقش پیشقدم" را در اقتصاد ایفا میکند. چگونه؟ توضیح میدهد که "علت این امر کاملاً واضح است زیرا ظهور صنایع جدید تابع قوانین اقتصادی و مخصوصاً وضع عرضه و تقاضا بوجود سرمایه است، اما صنایع نظامی بالخصوص تابع جبر زمان و لزوم برابری با قدرت نظامی همسایگان است." "اگر شکست چالدران وجود نداشت ایرانیان پیشر توپ ریزی نمی افتادند، اگر وضع بین المللی خاور نزدیک از یکطرف و وضع داخلی ایران از طرف دیگر در آغاز سلطنت اعلیحضرت فقید نبود قوچخانه و کارخانجات تسلیحات پدید نمیآمد. کسانی که در آن زمان بانظر کوتاه قضاوت سخت درباره صرف سرمایه در این راه نمیدانند هیچ فکرنمیکردند که ایجاد این کارخانه ها راه را برای صنعتی کردن (۱) کشور باز میکنند."

بدینسان بنظر این مبلغ میلیتاریسم ابتدا کارخانه های اسلحه سازی بوجود میآید و بدینحال آنست که کشور صنعتی میشود. جنگ، تشنج بین المللی، تقویت دائمی ارتش، هزینه های سرمایه آمون نظامی، اینها کلید رشد اقتصادی و صنعتی شدن کشور هستند. ولی "خدمات" ارتش با اقتصاد کشور بهمین جاها پیمان نمیزد. بنظر آقای سپهبد "ارتش خود یک وسیله مهم اشاعه حرفه های فنی در میان مردم است." و "در نتیجه این آموزش حرفه ای بر میزان تولید ملی افزود و مشخص با خانواده اش در رفاه زیست خواهند کرد." می بینید سپهبد ما یک چیزی هم طلبکار می شود. ولی باز ول کن معامله نیست. نقش ارتش را در بالا بردن سطح دانش ملی، در بهبود وضع بهداشت، در تغییر نوع زندگی توصیف میکند. در مورد اخیر میگوید: "بالاخره ارتش دارای یک نقش اجتماعی است که اثر اقتصادی دارد." چگونه؟ خیلی ساده، "زیرا هر ساله یک نسل از جوانان کشور بر زیر پرچم خوانده میشوند. علاوه بر مریات نظامی و انضباط اجتماعی (۱) حسن وظیفه شناسی آنها تقویت میگردد."

از تمام این درفشانیهها آقای سپهبد خطاب به مستمعین خود نتیجه میگیرد: "چنانکه حضار محترم توجه کردند ارتش که گروهی از علمای اقتصادی آنقدر در اطراف آثار منفی و ضرر آن بر روی اقتصاد بحث کرده اند، در ایران ۰۰۰ مستقیم و غیر مستقیم برای توسعه اقتصادی کشور مفید است."

این نطق نمونه ای از تبلیغ میلیتاریسم در ایرانست. در اثبات این شعار فاشیستی است که "ارتش بالاتر از همه" است، رشد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، موجودیت کشور و همه چیز و همه چیز بدان بستگی دارد. میگوید تبلیغ ابلهانه ایست. بلی ابلهانه است، توأم با سفسطه، مغالطه، دروغ، تحریف واقع و ارقام جعلی است. ولی تبلیغات میلیتاریستی همین است. این تبلیغات کاتوزیان مبتکرانه نیست. مدتها است که در ایالات متحده آمریکا "تشریح" های وابسته به پنتاگون و صنایع اسلحه سازی از این قبیل است. لایالات را سرهم بندی کرده اند و لازم بقا "روقی" و اشتغال همگانی را در اختصاص بخش هنگتی از درآمد ملی به خارج نظامی میدهند ولی آنها فراموش میکنند که با این دعوی که حفظ یک ماشین جنگی بزرگ شرط سلامت اقتصاد کشور است در واقع پنا سالم بودن و نادرست و غیر عادلانه بودن این اقتصاد و نظام حامی آن اعتراف صریح میکنند.

دومین شاخه عمده تبلیغات میلیتاریستی در ارتش ایران کوشش در تربیت ارتشیان بارو حیه ضد مردمی است. به ارتشیان تلقین میکنند که حرفه نظام بالاتر و والاتر از هرگونه حرفه و شغل غیر نظامی است.

بآنان تلقین میکنند که از قماش غیبا ز مردمند، بالاتر از مردمند. در آنان روح نخوت و نفرت نسبت به مردم میدمند. آنان راستگر بار میاورند. سعی میکنند آنان را بنحوی تهورش دهند که بتوانند بدست آنان هرگونه جنبش مردم را در راه آزادی و عدالت سرکوب کنند. تلاش میکنند هرگونه تظاهر عدالتخواهی و آزاد یخواهی مردم را در نظر ارتشیان شورش و هرج و مرج طبعی زیان بخش و نمود سازند و آنها را بکشور مردم وادارند و حال آنکه ارتشیان نه تنها افرادی از همین مردمند، زندگی آنان با کار و زحمت و بهمت همین مردم تأمین میشود، بلکه خود نیز مانند تمام مردم غارت شده و اسارت زده کشور مادر تحصیل و تأمین آزادی و عدالت در کشور زینفعند و در صورت استقرار یک رژیم ملی و مکرراتیک در ایران بنحو کامل از شر آن برخوردار خواهند شد.

سومین شاخه عمده تبلیغات میلیتاریستی در ارتش ایران کوشش در ایجاد غروری کاذب و زیان بخش در ارتشیان در زمینه افتخارات تاریخی کشور است. کوشش میشود به ارتشیان تلقین کنند که افتخار ایرانیان مربوط و وابسته به لشکر کشیهای جهانگیرانه و اشغالگرانه ایست که در دوران باستان توسط برخی پادشاهان ایرانی انجام گرفته است. در این زمینه نه تنها خصلت ستیزگانه جنگهای تجاوزی علیه دیگران یا خصلت عاد لانه جنگهای افسی ایرانیان علیه تهاجمات یسکان و در یک سطح قرارداد داده میشود، بلکه تهاجمات نظامی ارتش باستان ایران تجلیل میشود. به ارتشیان تلقین میشود که حرفه آنان کشتن و کشته شدن است، اشغال اراضی و تسلط بر ساکنان سرزمین مورد تهاجم است. حال آنکه اگر جنگهای افسی در برابر دشمن متجاوز مانند اسکندر، عمر بن خطاب، چنگیز، هلاکو، تیمور، محمود افغان و غیره در تاریخ کشور ما بحق باید مایه افتخار مایاشد، جنگهای اشغالگرانه و تجاوزی که توسط ارتش ایران علیه ملل دیگر انجام گرفته است نه تنها افتخار آمیز نیست بلکه ننگ آبروست. سرچشمه افتخارات ملی مالشکر کشیهای اشغالگرانه و ستیزگانه نیست بلکه فرهنگ آرزنده و پرشکوهی است که بهمت مردم ایران چه در دوران باستان و چه در دوران قرون وسطی درخشیده است و برجها آن نرور پروتوانند است. افتخار ملی ما سهم گرانهای است که خلقهای کشور ما در رشته های مختلف علوم و فلسفه و ادب داشته اند. مایحق و با سربلندی می توانیم بر جلال برجسته اجتماعی، علمی و هنری کشور خویش مانند بزرگمهر، برزویه، ابن مقفع، ذکریای رازی، رودکی، فردوسی، فارابی، ابن سینا، غزالی، بیرونی، نظام الملک، خیام، ناصر خسرو، نظامی، مولوی، خواجه نصیرالدین، سعدی، حافظ، بهزاد، قائم مقام، امیرکبیر و دهها و صد هاد انشمن بزرگ، هنرمند توانا و رجل اجتماعی مردم دوست و در اندیشد بگره خرنشیم. تاریخ ایران دارای صفحات زرینی است که نبرد خلقهای میهن ما را علیه ستم و بندگی و اسارت و تجاوز بیان میدارد. ما بحق و با سربلندی می توانیم بگردان ناعداری مانند مزدک با داد، سندباد، بوسلم خراسانی، بها فرید، بابک خرم دین، یعقوب لیث صفار و سرکردگان جنبش شعو بیسه و قرامطه و اسمعیلیه و جنبشهای دیگر که در سراسر قرون وسطی بانثار بیدریغ جان خویش در برابر ستیزگان داخلی و متجاوزان بیگانه ایستادگی کردند مفتخر باشیم. مایه افتخار ملی ما نام پیشوایان جنبش مشروطیت ایران مانند ستارخان، صر اسرافیل، ملک المتکلمین است، نام سرکردگان جنبش ملی ضد استعماری مانند حیدر عوالمی، شیخ محمد خیابانی، کلنل محمد تقی خان پسیان است، شهیدان راه استقلال و آزادی کشور در دوران حکومت استبدادی و دست نشانده رضاشاه است که دکتر تقی ارانی، براس آنان قرارداد مردم ما همیشه بنامهای چون روزبه، سیامک و دهها افسر دیگری که در راه نجات کشور و مردم از یوغ استعمار و استثمار مردانه بیکار کردند و مردانه از جان خود گذشتند افتخار میکنند. نام روزبه، سیامک و دیگر افسران رشید میهن پرست شهید ما بروی پرچم ارتش آتی ملی و مکرراتیک ایران چون ستارگان پرفروغی خواهد درخشید چنین است شمه ای از دریای افتخارات ملی ما. ولی در ارتش شاهنشاهی سخنی از این مقوله بر زبان راننده نمیشود که سهل است این افتخارات واقعی ملی لجن مال میشود و در عوض از فلان لشکر کشی تجاوزکارانه، اشغالگرانه و اسارت بخش فلان پادشاه یا سلطان مستبد خوشخوار تجلیل بعمل میآید.

چنین است بطور کلی تبلیغات نظامیگری یا میلیتاریستی و شاخه های عمده آن در ارتش ایران. حال باید باین پرسش پاسخ داد که آیا چنین تبلیغات معیوب و معمولی موثر است یا خیر. پاسخ

اینست که اینگونه تبلیغات بویژه در زمینه تلقین برتری ارتشیان بر افراد غیر نظامی در رقصی از افسران جوان بلاتمامی نیست. ولی این تا همیوم از نظر کمی و کیفی محدود و در عین حال سطحی است، ریشه نمیگردد؛ زیرا پایه آن بر استلالات غلط و غیر واقعی استوار است. کافی است یکسانیکه در معرض آسیب این تبلیغات قرار گرفته اند حقایق گفته شود تا تمام محصول کار دستگاه تبلیغاتی میلیتاریستی درون ارتش یکباره بر باد رود. و این وظیفه در شرایط کنونی برعهده میهن پرستان، ملیون و آزاد پخواهان غیر نظامی و همچنین افسران آزاد پخواه و شرافتمند و آگاه قرار دارد.

۳- تبلیغ پیسود امپریالیسم و انٹی کمونیسم - اگر نخستین محور تبلیغات درون ارتش تبلیغات شاه پرستی و دو مین محور آن تبلیغات میلیتاریستی است، سومین محور سیستم تبلیغات درون ارتش تبلیغات پیسود امپریالیسم، تجاوزات آن بملل جهان توأم با تبلیغات انٹی کمونیسم است. در این زمینه کوشش میشود که اولاً نقش تجاوزی امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکایی بملل جهان نه تنها تهرته گردد بلکه نقشی پیسود آزادی ملل جلوه گر شود و ثانیاً در سایه آن پیمان سنتو و عضویت ایران در آن، پیمان دوجانبه نظامی ایران و امریکا، وجود مستشاران نظامی امریکائی در ارتش ایران، وابستگی ارتش ایران به ارایه جنگی امپریالیسم امریکا ضرور قلمداد گردد.

در اینگونه تبلیغات واژه ها و اصطلاحات خاصی بکار میرود که کلاً از قاموس تبلیغاتی امپریالیسم اقتباس شده است. مثلاً جهانی که در معرض استعمار و یا استعمار سرمایه قرار دارد "جهان آزاد" خوانده میشود. بهرگونه جنبش نجات بخش ملی برجسب اغتشاشی توأم با خطر کمونیسم بین المللی زده میشود. به بلوک بندی های تجاوزی نظامی صفت تدافعی داده میشود. مسابقه تسلیحاتی و کلیه اقداماتیکه جهان را بلبیسه پرتگاه جنگ مهیب هسته ای میراند، نام اقدامات بخاطر حفظ صلح بخود میگردد. نفوذ اسارت بخش امپریالیسم در کشورهای کم رشد، تهدید ارتشهای کشورهای مزبور بارتشهای مستعمراتی عنوان کله دارند. مداخلات مسلحانه امپریالیسم در امور داخلی کشورهای کوچک اقدامی پیسود آزادی آنها و حتی بشردوستانه نامیده میشود و قس علیهذا. خلاصه امپریالیسم جهانی در راهش آن امپریالیسم امریکا - این زاندارم بین المللی - منجی و مد کار ملل، حافظ آزادی، مدافع صلح و فرشته بشردوستی معرفی میشود. باید گفت که پایه اینگونه تبلیغات برآب است. حنای آن رنگی ندارد. ارتشیان فریب آنرا نمیخورند، زیرا حوادث روز موره کشور و جهان اثر اینگونه تبلیغات در روغین رانقش برآب میکند. آثار فلاکت بار نفوذ امپریالیسم در ایران مشهود است. حوادث کنگو، ویتنام، جمهوری دومینیک و دهها و صد ها واقعه بزرگ و کوچک دیگر پیوسته پرده این رشته تبلیغات را میدرد. حقایق سرسختند و از پشت دید تبلیغاتی هر قدر هم ضخیم باشد خود را در معرض دید مردم و نیز ارتشیان قرار میدهند.

تبلیغات ضد کمونیستی و ایجاد توهم در باره مترسک "خطر کمونیسم" از سلاحهای عمده این رشته تبلیغات است. این سلاح نیز چه در مقیاس جهانی و چه در ایران و ارتش آن در نتیجه برخورد به صخره حقایق همواره بیشتر کند میشود. کامیابیهای شگرف کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی در زمینه های علمی، اقتصادی و فرهنگی، گسترش روز افزون روابط اقتصادی و فرهنگی کشورهای سوسیالیستی با کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون، کوشش پیگیر اتحاد شوروی در راه حفظ صلح و خلع سلاح، آشنائی همواره وسیعتر و عمیقتر مردم به برتری نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم که مری از هرگونه استعمار و ستم اقتصادی و اجتماعی ملی است، اطلاع از گسترش آزاد پهای وسیع که مردم در کشورهای سوسیالیستی از آن برخوردارند، همواره اثرات تبلیغاتی انٹی کمونیسم را میزداید.

از شاخه های عمده تبلیغات ضد کمونیستی درون ارتش که با تعلیمات نظامی نیز توأم است تبلیغات و تعلیمات علیه عملیات پارتیزانی و قیامهای مسلحانه خلق است. در قاموس اینگونه تبلیغات، پارتیزان و گمپنی یکی است. در ارتش ایران تعلیمات ضد پارتیزانی خاصی زیر نظر مستشاران نظامی امریکائی داده میشود. در آموزشگاههای نظامی دانشکده افسری در دانشگاه جنگ و واحدهای نظامی عملیات پارتیزانی در کشورهای

مختلف و طرق جنگ ضد پارتیزانی تدریس و تعلیم میشود. در این تعلیمات بدیهی است پارتیزانها و یامرد می که مسلحانه قیام کرده اند دشمن معرفی میشوند. بدین ترتیب پیوسته خصوصت نسبت به پارتیزان و یا قیام مسلحانه ملی به ارتشیان تلقین میشود. طی این آموزش همچنین مداخلات مسلحانه امپریالیسم امریکانه تهرته میشود و نیز زمینه فکری در ارتشیان برای مداخلات مسلحانه احتمالی امریکاد در ایران فراهم میگردد. در مورد ضرور قلمداد کردن شرکت ایران در بلوک نظامی سنتو، پیمان نظامی دوجانبه با امریکا، وجود مستشاران نظامی امریکائی، خرید اسلحه از امریکا - خلاصه هر آنچه که موجب وابستگی ارتش ایران به پنتاگون است پایه استلال تبلیغات در ارتش تقریباً چنین است:

"جهان به دو بخش تقسیم شده است. یک بخش آن جهان سرمایه داری یا باصطلاح "جهان آزاد" است. بخش دیگر کمونیستی است. در راهش یکی ایالات متحده امریکا و در راهش دیگری اتحاد جماهیر شوروی است. بین این دو بخش نبرد حیاتی و ممتدی جریان دارد. ایران در بخش سرمایه داری یا بخش زیر نظر غرب و امریکا واقع است. لذا باید از هر لحاظ منجمله نظامی با کشورهای غربی و مقدم بر همه با ایالات متحده امریکایی پیوند داشته باشد."

این استلال بکلی مغلطه و سفسطه آمیز است. نتایج عملی نیز که از آن اخذ شده و کشورهای امریکایی وابسته است در قطب مقابل منافع خلق ما، مصالح ملی ما، استقلال میهن ما، شایستگی ارتش ایران قرار دارد. ارتشیان مانند همه مردم این نتیجه زین بخش و اسارتگرایی بینند، ولی آن استلال فریبنده است و ممکن است افرادی را اینجا یا آنجا گمراه کند. آن دیدگاهی که واقعبینت اوضاع جهان در آن مارا در معرض دید قرار میدهد کد است؟ جهان امروز را از کدام نظرگاه باید نگریست؟

در جهان امروز نبرد حیاتی و ممتدی در جریان است. در یک جبهه این نبرد بزرگ نیروهای سیستم سوسیالیسم جهانی، جنبشهای آزاد پیخش ملی، طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری، نیروهای ترقیخواه و خواستار دموکراسی و جنبش صلح قرار گرفته است. در جبهه مقابل، نیروهای امپریالیستی و استعمار و اقشار ارتجاعی کشورهای مختلف، دواتر حاکمه مترجع و دولت های دست نشاندۀ امپریالیسم قرار دارد. توانائسی جبهه نخست در اعمار و بفرزنی است. قدرت جبهه دوم همواره رو بکاهش است. غلبه جبهه نخست موجب آزادی و استقلال ملل از قید هرگونه استعمار، وابستگی و اسارت در درجه اول و سپس رهایی از هرگونه ستم اقتصادی و اجتماعی است. مردم ما از زمره نیروهای ذخیره جبهه نخست یعنی جبهه آزادی ملی، دموکراسی صلح و سوسیالیسم اند. رژیم حاکم بر کشور ما جزئی از نیروهای جبهه دوم، یعنی جبهه امپریالیسم و استعمار است. وظیفه مردم ما انتقال نیروی ذخیره خویش به جبهه مقدم نبرد ضد امپریالیستی است. وظیفه ارتشیان ما پیوستن به مردم ما، کمک به مردم ما است که در این نبرد بزرگ نه بتوان نیروی ذخیره بلکه مانند نیروی رزمندۀ شرکت جویند. در چنین صورتی است که ارتشیان وظیفه میهنی و ملی خود را بنحوی شایسته و افتخار آمیز انجام داده اند. این انتقال نیروی ملی ما از ذخیره بصحنه نبرد استقلال کشور ما تا همین خواهد کرد. حکومتی ملی و دموکراتیک در کشور ما مستقر خواهد ساخت. حلقهات زنجیر اسارت ما را مانند پیمان سنتو، پیمان نظامی دوجانبه با امریکا، سلطه مستشاران نظامی و غیر نظامی امریکائی، وابستگی ارتش ما به پنتاگون، وابستگی سیاسی و اقتصادی ما را به غرب امپریالیستی خواهد گسست. آنگاه کشور ما، میهن ما، مردم ما میتوانند با گامهای بلندی بسوی سعادت و بهر روزی گام بردارند. آنگاه ارتش ایران در یگر ارتش شاهنشاهی نخواهد بود، ارتشی ملی و میهنی خواهد بود، در قلوب مردم ما جای خواهد داشت. ارتشیان افرادی محسوس و شایسته هرگونه مهر و احترام مردم خواهند گشت و از تمام مواهب کشوری مترقی، جامعه ای سعادت مند برخوردار خواهند شد.

از چنین نظرگاهی است که ارتشیان باید موضع جهان در آن ما، بموقعیت کشور ما در این جهان، بوظایف خود درقبال تحولات در آن ما بنگرند.

از جمله وسایلی که سران رژیم برای تهدیل ارتش به ما شین سرکوب کنند مردم و جنبش آزاد بخش خلق مابکار میبرند یکی هم منع ارتشیان از داخله و شرکت در امور اجتماعی و سیاسی است، تاجاییکه حتی برخلاف قانون اساسی حق را می انتخابیاتی نیز از آنان سلب شده است. این اقدام تحت این عنوان انجام میگیرد که گویا اصول ارتش جدا از سیاست است. شاه در مصاحبه ای که در زمستان سال ۱۳۴۳ با فرستاده ویژه رادیو سهرس انجام داد این دعوی را با این جمله اد کرد: «ارتش ایران بطور مطلق از سیاست بد فرست». این یکی از سخیف ترین و در عین حال ریاکارانه ترین ادعاهائی است که از بدو تا «میس ارتش منظم و دائمی ایران برزبان زمانه داران ایران و هواداران رژیم استبداد سلطنتی، چه در زمان سلطنت مطلقه رضاشاه و چه در دوران سلطنت استبدادی پسرش محمد رضاشاه، پیوسته جاریست. این ادعا که شاه برای هزارمین بار آنرا تکرار کرد سخیف و دروغ است، زیرا ارتش ایران بچایه سازمان مسلحی که سیاست شاه بد ولتپایش را از طریق اعمال قهر بموقع اجرا میگرداند، نه فقط از سیاست بدور نیست بلکه در خدمت سیاست است. خسرو روزه قهرمان ملی ایران درد ادگاه نظامی در این مورد میگوید:

«چه کسی میتواند منکر این حقیقت شود که رژیم فعلی حاکم بر کشور یک رژیم سیاسی است اگر در این تردید نیست و اگر ارتش و سایر نیروهای نظامی تمام قدرت خود را برای حفظ این رژیم و سرکوب مخالفان بکار میبرند در کجای تردیدی در مسئله داخله ارتش در سیاست باقی میماند».

این حقیقت روشن و انکارناپذیر است که امروز دیگر همه کسی در کشور ما چه نظامی و چه غیر نظامی از آن آگاهی دارد. خود شاه و دیگر گردانندگان رژیم نیز از هر کس بهتر باین امر واقفند و فقط بقصد عوامفریبی دانش ریاکارانه تکرار میکنند که گویا ارتش از سیاست بدور است. اینان در واقع میخواهند بگویند که افسران و افراد ارتش ایران نباید در جهت مخالف سیاست رژیم و شاه گام بردارند، حق ندارند در سر نوشت میهن خویش بنفع مردم، بنفع استقلال واقعی کشور، علیه نفوذ کشورهای استعمارگر در ایران داخله نمایند آنان باید کورگورانه مطیع فرمان شاه و مجریان سیاست هیئت حاکمه باشند، حتی اگر این فرمان و سیاست آشکارا استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را پامال کند مردم را اسیر و بندد، یک مشت غارتگر خارجی و تاراجگر داخلی نماید. خسرو روزه در این باره نیز سخنانی روشن دارد. او میگوید:

«بیطرفی و برکناری این نیروها (ی مسلح) از سیاست افسانه ای پیش نیست و تمساک سخت گیرانه که در این زمینه میشود فقط بخاطر آنست که مبادا این نیروها از این پس داخله خود را در جهت مخالف طبقات حاکم، که اکنون در اختیار آنها هستند، اعمال نمایند».

علاوه بر خود ارتش و دیگر نیروهای مسلح که وسیله اعمال قهرآمیز سیاست رژیم میباشند، ما مشاهده میکنیم که گروه بزرگی از افسران سرسپرده بعنوان سناتور، وزیر، معاون وزیر، مدیرکل، استاندار و انواع مقامات دیگر علناً دست اندر کار و مأمور اعمال و اجرای سیاست رژیم اند. و این امر بخواه با باری نشان میدهد که تز عدم داخله ارتش در سیاست تنها وسیله ایست برای دورنگاه داشتن ارتشیان از مردم، بخصاً طر جلوگیری از پیوستن ارتشیان به مردم، جهت معانعت از همکاری ارتشیان با نیروهای ملی و ترقیخواه کشور. ولی این تز هیچگاه نتوانسته است اکثریت ارتشیان را فریب دهد. تاریخ ۴۰ ساله اخیر کشور مسأله گیاهی میدهد که همواره علیرغم سدهای «قانونی» افسران گروه بعدی ان مبارزات سیاسی بسود خلق و آزادی و استقلال کشور ماکام نهادند و خطر مرگ هم آنان را از انجام این وظیفه خطیر ملی باز نداشتند. میتوان تردید داشت که در آینده نیز ارتشیان شرافتمند و میهن پرست با احتیاط ولی با پیگیری و سرسختی پیوند خود را با نیروهای ملی بد موکراتیک کشور استحکام خواهند بخشید، باز یکی و کار دانی ولی بی باک و مصمم خود را برای کمک به رستاخیز ملت غارت شده و استعمارزده ایران آماده خواهند کرد و با اعتقاد بدیهه پیروزی

بر رژیم استعمارزده پیرو غد ملی کودتا در راه خلق با منانیت و استحکام گام برخواهند داشت.

ارتش شاهنشاهی پشایه ارتش مستعمراتی

زنجیر اسارتی که ارتش ایران را بدست مستشاران نظامی امریکائی سپرده، آنرا به ارایه جنگی پنتاگون بسته، پارتنگ و اهانت سنگینی بردوش ارتشیان ایران نهاد. در ای چهار حلقه عدد میباشند: یکی قرارداد معروف بقرارداد ساعد - در نفوس و دیگری قرارداد معروف بقرارداد جم - آن وسومی قرارداد اد و چنانچه نظامی با امریکا و چهارم قانون اعطای مصونیت سیاسی قضائی بمستشاران نظامی امریکائی. پیمان سنتو زنجیر دیگری با مضمون مشابهی است. نیازی ندارد که کلیه مواد قرارداد های مزبور را یک یک بازگو و مورد تفسیر قرار دهیم. کافیهست چند ماده از این قرارداد ها را یاد آور شویم تا مضمون وسحتوی آنها روشن گردد.

در ماده ۱۲ قرارداد اد جم - آن ضمیمه در سال ۱۳۲۶ گفته میشود:

رئیس و اعضا «میسون نظامی ایالات متحد» امریکا مجازند کلیه ادارات ارتش را باز دید و بازرسی کنند. افسران ایرانی موظفند که تمام کمکهای لازم را به بازرسان امریکائی بنمایند و کلیه اسناد و نقشه ها و گزارشات و مکاتبات را در دسترس آنان قرار دهند.

در ماده ۱۰ قرارداد اد گفته میشود:

اعضا «میسون» با درجه ای که در ارتش ایالات متحد» امریکا دارند انجام خدمت خواهند کرد. ولی آنان مافوق تمام افسران ایرانی که دارای همان رتبه هستند محسوب خواهند شد.

ماده ۲۴ قرارداد اد چنین است:

طی تمام مدت اعتبار این قرارداد و یادوره تمدید آن دولت ایران نمیتواند هیچ خارجی غیر امریکائی برای سرویسهای که با ارتش ارتباط دارند استخدام نماید.

در ماده دوم قرارداد اد و چنانچه نظامی با امریکا گفته میشود:

دولت ایران متعهد میشود کارشناسان نظامی امریکائی را برای خدمت در ارتش ایران بپذیرد. کارشناسان مذکور موظفند فقط دستورها و دولت ایالات متحد» امریکا را بمسوقم اجرا بکنند.

قانون اعطای مصونیت سیاسی قضائی به مستشاران امریکائی نیز چنانکه میدانیم این افسانه را که گویا مستشاران امریکائی خدمتکار دولت ایران اند برپا داد.

شاه هیچگاه متن این قرارداد ها و مواد آنها را اعلام و علنی نکرد. است. آنها را از مردم و ارتشیان پنهان نگاه داشته است، زیرا همه مواد اسارت بخش این قرارداد ها مصادرات اعلام میدارند که ارتش ایران ارتشی ملی نیست، ارتشی است مستعمراتی. ارتشی است که از افراد و کادربومی تشکیل یافته ولی سکسان فرماندهی آن دردست استعمارگران امریکائی است، زانده ارتش امریکا، مجری دستور فرمانهای دولت امریکای شمالی و پنتاگون میباشد.

در عین حال میدانیم که در پیمان دو جانبه نظامی با ایالات متحد» امریکا ماده دیگری وجود دارد که طبق آن بدولت امریکا حق داده شده است که در صورت وقوع «تجاوز غیر مستقیم» بانیروی خود بسود دولت ایران کمک کند. به عبارت دیگر طبق این ماده دولت امریکا مجاز است که در صورتیکه سرکوب جنبش ملی ما تنها بوسیله ارتش شاهنشاهی میسر نگردد بانیروی مسلح خود مستقیماً بسرکوب جنبش رهاشی بخش ما اقدام کند.

این ماده قرارداد دو جانبه همراه با سلطه بی قید و شرط مستشاران نظامی امریکائی بر ارتش ایران که طبق مواد قرارداد های چهارگانه مذکور تا «میں گردیده است و حقیقت انکارناپذیر را آشکارا نشان میدهد نخست نشان دهنده ائتلاف و اتحاد سیاه هیئت حاکمه مرتجع و خائن ایران بسرکردگی شاه با امریکالیسم امریکابر ضد ملت ایرانست. دوم - که خود امری جالب توجه و مهم است - نشان دهنده عدم اعتماد هم

رژیم شاه و هم امپریالیسم امریکانست به ارتش ایران میاشد .
 اگر شاه نسبت به ارتش ایران اعتماد می داشت نیازی پیدا نمی کرد که آنرا در اختیار امریکائیان بگذارد .
 اگر امپریالیسم امریکانیز به ارتش ایران اعتماد می داشت نیازی پیدا نمی کرد که خود آنرا در دست خویش گیرد .
 این هردو رسوائی این اقدام را بجان میخزند ، زیرا خود را مجبور می بینند . این عدم اعتماد بی پایه نیست .
 هم شاه و هم اربابان انسوی اقیانوس وی به تجربه دریافته اند که ارتشیان ایرانی را باستانی چند نوسارو
 افسر خود فروخته نمیتوانند تکیه گاه اطمینان بخشی برای خود محسوب دارند . آنها نه فقط این امکان را منتفی
 نمیدانند که بهنگام اوج جنبش نجات بخش ملی سربازان و افسران مابصاف مردم بپیوندند و لوله اسلحه خود
 را بسوی دشمنان داخلی و خارجی برگردانند ، بلکه این احتمال را هم منتفی نمیشوند که انفجاری علیه رژیم
 استعماری برودست نشاندند شاه از درون خود ارتش آغاز شود .

مرد اول راز زبان مفسر مشهور امریکائی والتر لیپمان تکرار کنیم که میگوید :

"شاه ایران برای تأمین سلطه خود بر اوضاع نیروهای نظامی را افزایش میدهد . اما خود
 این امر که ارتشیان علیه او قیام خواهند کرد یا نه مسئله ایست که روشن نیست . زیرا
 جنبشهای آزاد یخواهانه به ارتش نیز سرایت کرده است ."

برای مردم دوم میتوانیم گفته ای را از ادوارد سابلیه - مفسر تلویزیون پاریس و از نویسندگان نشریه
 "کاندید" چاپ فرانسه بازگو کنیم که در آخرین مصاحبه اش شاه بوی گفته بود "ارتش شاهنشاهی همواره نسبت
 با وفادارست" . سابلیه بدنبال این مصاحبه در "کاندید" مقاله ای مینویسد ، در آن خطراتی که رژیم
 شاه را تهدید میکند از نظر خویش بر میشمرد و دو مین خطر را چنین بیان میآورد :

"خطر دوم که مانند اولی وحشتناک است همانطور که در تهران گفته میشود وجود افسر
 گمنام یا "سرهنگ فردا" است که روزی یا چند زره پوش بتواند قصر سلطنتی را محاصره کند
 مسلماً افسران از همه جهت تحت نظر شاه هستند . ارتش بهترین پشتیبان سلطنت است ،
 ولی در عین حال همین ارتش است که طبق اندیشه برخی ایرانیان میتواند بانقلاب
 خشنی دست زند" .

شاه و جاسوسان مستشار نمای امریکائی باین امر بهتر از والتر لیپمان و ادوارد سابلیه واقفند . ولسی
 آگاهی به امری مانع از وجود و بروز آن نمیشود . بویژه امری نظیر خشم مقدس افسران شرافتمند و میهن پرست
 خشم مقدس زحمتکشانی که بلباس سربازی درآمده اند ، خشمی که ریشه های عمیق اجتماعی و اقتصادی دارد .
 آخرین بار مظاهری از این خشم را پس از اعطای مصونیت به مستشاران امریکائی مشاهده کردیم . روزنامه
 "پتریوت" چاپ دهلوی طی مقاله ای که به تحلیل علل و نتایج اعطای مصونیت به مستشاران نظامی امریکائی و اخذ
 ۲۰۰ میلیون دلار وام برای خرید اسلحه از امریکا اختصاص داده بود از جمله نوشت :

"مجلس ایران با اکثریت آرا قانون مزبور را ۱۳ اکثر تصویب کرد . بمحض اینکه خبر این
 واقعه انتشار یافت يك سلسله تظاهرات که از پشتیبانی کامل ارتش برخوردار بود در کشور
 آغاز گشت . اکثریت افسران جوان و سربازان ارتش با اعطای مصونیت سیاسی به
 مستشاران امریکائی جدا مخالفند . روشنفکران بخش آمده اند و در روزهای اخیر اوراق
 بسیاری پخش شده است که در آنها گفته میشود رژیم استعماری در ایران احیا میشود
 و مشتری ثروتمند که مجلس را در دست دارند کشور را بواشنگتن فروخته اند . روشنفکران ،
 دانشجویان و افسران جوان که بیش از همه بهیجان آمده اند از حمایت کامل روحانیت
 برخوردار میباشند" .

ارتش شاهنشاهی بمشابه ماشین مسلح رژیم از لحاظ ماهیت خود ضد ملی و ضد دموکراتیک است

این ارتش از لحاظ ظاهر خود نیز بهنگام روزه و سان پرطمطراق است . ولی اگر از دیدگاه جنبش آزادی بخش
 ملی بد آن بنگریم ملاحظه میکنیم که درون آن بسی بخرنج تر و امید بخش تر میباشد . درون آن نیروهای
 نهفته بالقوه ای وجود دارند که میتوانند در شرائط معینی به نیروهای بالفعلی بسود مردم و آزادی و استقلال
 مابدل شوند و وارد میدان عمل گردند .

وظیفه همچنان که در آغاز این مقال گفتیم جارت از آنست که باین نیروهای نهفته توجه شود و در راه
 تهدید آنها به نیروهای بالفعل ضد استبدادی و استعماری یوکنونی مستولی بر کشور ما ، از هرگونه کوشش
 و مجاهدتی فروگذارتند .

۲۸ تیر ۱۳۴۴

تصحیح

در مقاله "شما ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دموکراتیک درون آن"
 منتشره در شماره دوم سال ششم ، صفحه ۴۰ نام ستوان یک نجفی از
 شهدای قیام خراسان در اثر اشتباه چاپی از قلم افتاده است .
 در صفحه ۱۱۰ همین شماره بجای "ادبیاتیکه" بغلط "ادبیاتیکه" و نیز
 در صفحه ۱۱۱ بجای "بیکار خرد" بغلط "بیکار خود" چاپ شده
 است . شش بیت آخر صفحه ۱۱۹ مربوط به قسمت "فخر گرگانی و خیام"
 است و باید در صفحه ۱۱۵ جای گیرد .

در شماره ۳ سال ششم در صفحه بندی اشتباه رخ داده و صفحه ۸۱ باید
 بین صفحات ۸۰ و ۸۳ قرار گیرد . در صفحه ۸۱ ، سطر ۲۳ بجای "ده"
 گ و چاپ شده است .
 لطفاً این اشتباهات را اصلاح فرمائید .

عقدۀ ترین اهرم تسلط استعمار نوین در ایران

وضع اقتصادی و سیاسی ایران در یازده ساله اخیر تجسم کاملی است از تسلط استعمار نوین. عقدۀ ترین اهرم در استقرار این تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت است که قرارداد آن یازده سال قبل / هفتم آبانماه ۱۳۲۳ / بکشور ما تحمیل شده است. بدنبال مقاله های منتشره در "دنیا" درباره صنایع نفت ایران، مقاله زیر نیز بمناسبت یازدهمین سال تحمیل قرارداد کنسرسیوم جهانی نفت از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

استقرار تسلط کنسرسیوم بین المللی

استقرار تسلط انحصارات نفتی امپریالیستی بر ثروت و صنعت نفت ایران موجبات تعجیب مجدد اقتصاد و سیاسی و اسارت ایران را بوسیله امپریالیسم بنانهاد. هر مرحله از تقویت مواضع کنسرسیوم بین المللی نفت در صنایع نفت ایران مرحله جدیدی در بسط نفوذ و تحکیم مواضع استعمار نوین بود. تهدیل کنسرسیوم در ۱۱ سال گذشته بیکی از عقدۀ ترین غارتگران ثروت نفت ایران جریانی است که تهدیل سریع ایران را به عرصه غارت همه جانبه اقتصاد و فشار شدیدی سیاسی استعمار نوین در خود منعکس میآورد.

دردوران مبارزه بخاطر ملی شدن نفت (سالهای ۱۳۲۲-۱۳۳۰) کشور ما ایران در آستانه رهایی از تسلط سرمایه خارجی قرار داشت و در راه استقلال سیاسی و اقتصادی گام برمیداشت. این پروسه تاریخی را مبارزه در راه ملی شدن نفت و تصویب قانون ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ پایه گذاری نمود. اجسرای قانون ملی شدن نفت بوسیله دولت مصدق به محو کامل مواضع شرکت غاصب سابق انجامید و این شرکت غارتگر را که مدت نیم قرن محضرا ثروت نفت ایران را غارت مینمود و به عقدۀ ترین اهرم تسلط امپریالیسم بویژه امپریالیسم انگلیس بدل شده بود از ایران طرد نمود. تجدید تسلط انحصارات امپریالیستی نفت پس از سرنگون ساختن دولت مصدق در کودتای استعماری و ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه فقط جریان تاریخی آزادی ایران را از تعجیب سیاسی و اقتصادی امپریالیسم متوقف ساخت، بلکه به اسارت شدیدی تو میهن رنجیده مانع گردید. این امریست که درک آن برای شناخت عقدۀ ترین جریان تاریخ یازده ساله اخیر ایران حائز کمال اهمیت است. در یازده ساله اخیر ایران بمیزان بیشتری نسبت به دوران قبل از ملی شدن بدل به عرصه غارت سرمایه های خارجی گردید، سیاست داخلی و خارجی نیز نفوذ دول امپریالیستی بویژه امریکا و انگلستان قرار گرفت و گذشته از آن ایران بحیطه نفوذ و تسلط چنان پیمانهای نظامی استعماری جلب شد که با مسائل دفاعی آن هیچ وجه اشتراکی ندارد.

قبل از استقرار تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران دامنه نفوذ سرمایه های انحصاری بر اقتصاد ایران نسبتاً محدود بود. در عرض یازده سال گذشته سرمایه های انحصاری امپریالیستی نه فقط تمام ثروت و صنعت ملی شده نفت ایران را زیر تسلط خود درآورد و فقط با قرارداد های تحمیلی جدید بمناطق دیگر نفتی ایران دست یافت و ایران را بزیر اسارت قرضه های کوشکن و استقلال پر باد ده کشاند، بلکه نفوذ خود را بر همه امور ورشته های مالی و اقتصادی، منجمله سرمایه های بانکی و بیمه ای، بازرگانی خارجی و داخلی، صنایع ملی، امر حمل و نقل و حتی کشاورزی نیز بسط داد. صحبت بر سراحیا سباده

تسلط سرمایه خارجی بر اقتصاد ایران با اشکال و مقیاسی که قبل از ملی شدن نفت وجود داشت نیست. صحت بر سر آنست که در یازده سال گذشته شکلهای جدید و مرکب تری از تسلط سرمایه های انحصاری به اشکال سابق افزوده شده، آقائی سرمایه خارجی در اقتصاد ایران مقیاس بس عظیمتری یافته، نفوذ سرمایه های انحصاری در اقتصاد ایران بمراتب افزوده شده و با مال غارت ثروت ملی ایران بوسیله امپریالیسم چنان مقیاس عظیمی بخود گرفته که با دوران قبل از ملی شدن صنایع نفت اصولاً قابل مقایسه نیست. بطور اخصا ر میتوان گفت که اقتصاد ایران در یازده ساله گذشته بدل به اقتصادی دارای خواص شوکولونیا لیستی گردیده است.

یکی از نتایج مهم مبارزات ملت ایران برای ملی کردن صنایع نفت آن بود که در جریان این مبارزه به تسلط سیاسی امپریالیسم در ایران ضربات جدی وارد آمد. در جریان این مبارزه دولت مصدق تا اجرای کامل سیاست ملی مستقل چه در داخل و چه در خارج کشور نزد یک شد. تجدید سلطه انحصارات نفتی بین المللی بر ثروت و صنعت نفت ایران به این وضع نیز صدمات جبران ناپذیر وارد آورد. پس از تحمیل قرارداد با تسلط کنسرسیوم نه فقط پیروزیهای که در دوران ملی شدن صنایع نفت در امر تکوین استقلال سیاسی ایران بدست آمده بود محو و نابود گردید، بلکه شکلهای جدید دیگری هم پرورشهای کهنه تسلط سیاسی استعمار بر حیات کشور ما افزوده شد.

سیاست خارجی ضد ملی و سرکوب لاینقطع دموکراسی در یازده ساله اخیر نشانه های آشکار تحکیم تدریجی مواضع سیاسی استعمار نوین در ایران بشمار میآید. برای نمایانیدن عرصه های دیگر نفوذ استعمار نوین در حیات یازده ساله اخیر ایران میتوان به تسلط آشکار امپریالیسم امریکا بر شئون فرهنگی و هنری، وجود راد یو و تلویزیون امریکا در ایران، به فعالیت سپاه صلح امریکا و اشکال دیگر تسلط امریکا آنها بر حیات جامعه ایران اشاره نمود.

دردوران بین دو جنگ جهانی اول امپریالیستی ایدئانگلستان و سپس آلمان هیطری برای جلب ایران به نوطه های گوناگون نظامی و سیاسی مساعی بسیاری بکار بردند. اقداماتی که در این زمینه در سالهای تسلط کنسرسیوم صورت گرفته و در نتیجه ایران به تعجیب نظامی دول استعماری و بویژه امپریالیسم امریکا درآمده - اقداماتی هستند که با آنچه تا قبل از یازده سال اخیر صورت گرفته قابل مقایسه نمیشد. تعهدات نظامی و استراتژیکی که در عرض یازده سال گذشته بکشور ما تحمیل گردیده و از آن جمله اند: تعهدات نظامی ناشی از الحاق ایران به پیمان نظامی بغداد در ۱۹۵۵ و سپس سنتو، تعهدات نظامی ناشی از انعقاد قرارداد دو جانبه نظامی با امریکا در سال ۱۹۵۹، تعهدات استراتژیکی ایران در خصوص اجرای پروژه های دارای اهمیت نظامی در جریان اجرای نقشه هفت ساله دوم در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴، تعهدات مربوط به افزایش نیروهای مسلح در ارتش تا ۲۵۰ هزار نفر، تعهد تسلیم ارتش ایران با سلاحها امریکائی، تعهد تضمین نظارت مستشاران نظامی امریکا بر ارتش ایران و بالاخره واگذاری مصونیت سیاسی بهمین مستشاران که در همسایه سال گذشته صورت گرفت - اینها موجبات استقرار اشکال نوین تسلط نظامی استعمار را بر ایران فراهم آوردند.

در جواب این سؤال که از میان عوامل مختلط چه عاملی بیش از همه موجبات استقرار توسعه تسلط استعمار نوین را در عرض یازده سال گذشته در ایران فراهم آورد و باطمینان کامل میتوان چنین جواب داد: عامل عقدۀ تسلط بسط یابنده اقتصادی، سیاسی و نظامی استعمار نوین در یازده سال گذشته در ایران تجدید تسلط انحصارات امپریالیستی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران است. عوامل زیادی در اسارت شوکولونیا لیستی ایران در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد موثر بوده اند. اما نقش عقدۀ را در این امر تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت ایفا کرده و میکنند و بهمین جهت است که از آن باید بعنوان عقدۀ ترین اهرم تسلط استعمار نوین بر ایران نام برد.

نیروهای خارجی عقدۀ ای که در تارک و اجرای کودتای شنگین ۲۸ مرداد الهام بخش دول امپریالیستی

امریکا و انگلیس بودند در نوبه اول انحصارات بین المللی نفت بودند. بهمین جهت اولین وظیفه دولتی کنه پس از کد تا روی کار آورده شد آن بود که ثروت و صنعت نفت ایران را در اختیار همین انحصارات قرار دهند تشکیل کمیسیون نفت اولین اقدام دولت زاهدی پس از وقوع کودتای زاهدی که هنوز موفق نشده بود نام اعضای کمیسیون نفت را از امریکاد ریافت دارد، در اولین کمیسیون نفت از صراحت جهانگیر، ابوالفضل لسانی، دکتر پیرنیا و فتح اله نفیسی دعوت کرد تا مقدمات مذاکرات سریع راجع به تسلیم نفت ایران را به انحصارات نفتی امریکا و انگلیس فراهم آورند. اما این کمیسیون هنوز تشکیل جلسه نداده بود که همور مشاور وزیر خارجه وقت امریکا وارد تهران شد.

هربرت همور به محض ورود به ایران بدولت زاهدی دستگیر شد و تشکیل کمیسیون دیگری زاده اعضا ی کمیسونی که همور تشکیل آنرا برآوردی پیشنهاد نمود عیارت بودند: از سهیلی سفیر کبیرا ایران در لندن، صراحت انستام سفیر کبیرا ایران در واشنگتن، عبد اله انستام وزیر امور خارجه، دکتر علی امینی وزیر دارائی، محمد نمازی وزیر مشاور، شادمان وزیر اقتصاد و یک دلال نفتی بنام ساموئل تاکازیان. ظاهرا ریاست این کمیسیون با وزیر دارائی وقت امینی بود ولی ریاست واقعی آن با همان هربرت همور مشاور وزیر خارجه امریکا و مشاور کار تسلی بین المللی نفت در وزارت خارجه امریکا بود. اعضا کمیسیون جدید نفت بلافاصله تحت نظر همور شروع به وین و یاد حقیقت ترجمه دستوراتی نمودند که قبلا تحت عنوان مواد قرارداد نفت بوسیله کارشناسان کار تسلی بین المللی نفت در نیویورک تنظیم گردیده بود.

اوائل مهرماه ۱۳۲۲ یعنی بفاصله یکماه پس از کد تا همور مسافرتی به امریکا نمود و سپس در ۲۵ مهر ماه به تهران بازگشت. در جلساتی که با شرکت همور تشکیل گردید و صورت جلسات آن بشماره ۵۵ مورخ ششم آبان ۱۳۲۲ ضمن گزارشی به هیئت دولت داده شد، اعضا کمیسیون بدستور همور موافقت خود را با تسلیم نفت ایران به کسرسیومی مرکب از نمایانهای نفتی امریکا و انگلیس ابراز داشتند. بدین شکل اولین قدم در تحمیل قرارداد باطل کسرسیوم بین المللی نفت برداشته شد.

اگر تریس از خشم عمومی ملت ایران نبود قرارداد نفت در همان آبان ۱۳۲۲ به ایران تحمیل میشد. اما مافکدین قرارداد ننکین چون میدانستند تحمیل چنین قراردادی بدین شبهه افکار عمومی رابراشفتن خواهد کرد، قبل از اقدام به تحمیل علنی قرارداد به ایجاد شرایط لازم برای انجام خیانت برداشتند. تحمیل قرارداد چنان محیطی طلب میکرد که حکومت زیر و قلد ری از هر جهت بر اوضاع مسلط گردیده و نیروهای مترقی ملی در همه جاچه در میان جامعه و چه در میان ارتش سرکوب شده باشند. اقدامات یکساله حکومت زاهدی از لحظه ای که کمیسیون نفت در اطاق در بسته در اوخر مهر و اوائل آبان ۱۳۲۲ طسرح قرارداد را ریخت تا لحظه ای که متن اعضا شده قرارداد در هیچدم مهرماه ۱۳۲۲ به مجلس تسلیم گردید متوجه ایجاد چنین محیطی بود.

شرح جنایات حکومت زاهدی در سرکوب نیروهای مترقی و ملی که صفحه بسیار ننکین استقرار حکومت کودتار تشکیل میدهد در این مختصر میسر نیست. اما بعنوان نمونه جنایاتی که حکومت شاه زاهدی بخاطر تحمیل قرارداد باطل نفت به آنها دست زدند میتوان از اعدامهای دسته جمعی افسران سازمان نظامی حزب توده ایران و حبس و توقیف صد ها و هزاران فرد و ترتیب محاکمات فرمایشی نام برد. دولت خائن زاهدی ۷۱ نفر از افسران را محکوم به اعدام نمود که ۲۱ نفر آنها همانموقع که قرارداد باطل کسرسیوم به مجلسین فرمایشی داده شده بود تیرباران گردیدند. ۱۹۲ نفر از افسران محکوم به حبس ابد گردیدند. ۱۱۹ نفر از افسران محکوم به پانزده سال زندانی شدند. ۱۱۳ نفر از افسران نیز به مدت های ازمه تاده سال به حبس محکوم شدند تا محیط مناسبی برای تحمیل قرارداد باطل کسرسیوم فراهم آید. باید خاطر نشان ساخت که در امر تعقیب ساز همان نظم ساسی دستگاہهای جاسوسی امریکا و انگلستان که بدستور شاهان نفت عمل میکنند مستقیما دست داشتند. از روی فشار شدیدی که به افسران میهن پرست ارتش وارد آمد میتوان قیاس کرد که چه فشار شدید و عظیمی به توده مردم و افراد مبارز وارد گردید و بچه شکل تعدد اعظمی مبارزین

فرمانی شدند تا ثروت و صنعت نفت ایران مجددا به تسلط انحصارات نفتی امریکا تسلیم آراید. اقدام دیگری که کابینه زاهدی بمنظور تحمیل قرارداد نفت انجام داد، تشکیل مجلسین فرمایشی و منسوب الاختیار بود. طی ماههای بهمن و اسفند انتخابات شهری و سنا در اکثر نقاط و از جمله در تهران در محیط خفقان کامل و نقض مقررات انتخابات صورت گرفت و افراد سرسپرده ای بولکانت و سناتورهای منسوب شدند. با اینحال که انتخابات در سخت ترین شرایط صورت گرفت معذک جالب است که تعداد نماینده سنا تهر به هرد و مجلس راه یافتند که تنگ موافقت با قرارداد ننکین کسرسیوم را بر خود هموار ننمودند. تاریخ ایران از این افراد برای همیشه به نیکی یاد خواهد کرد.

مجلس دوره هجدهم در فروردین ۱۳۲۳ آغاز بکار نمود. همانموقع کنفرانس کاخ ابیض جهت رسیدگی نهائی قرارداد تحمیلی از ۲۵ فروردین شروع بکار کرد. در مجلس و سنا نیز برای گذراندن قرارداد تحمیلی اقدام گردیده میشد. بطوریکه نمایندگان منسوب دست نشانده علیه اقدامات حکومت ملی مصدق اعلام جرم نمودند و موفقیتهای دوران ملی شدن نفت را بصورت شکست جلوه دادند تا افکار عمومی را برای اجرای خیانت نفت آماده سازند.

در چنین شرایطی قرارداد پیچیده و مهم کسرسیوم که آخرین مواد آن شب قبل از تسلیم بمجلس از انگلیسی سفارسی ترجمه شده بود برای باصلاح تصویب در هیچدم مهرماه بمجلسین داده شد. با تصویب یک فوریت در همان روز اول قرارداد بمجلس منافرستاده شد. برای آنکه از مذاکرات لازم بیامون مواد قرارداد جلوگیری شود کابینه زاهدی با مشورت قبلی با هیئت رئیسه مجلسین قرارداد را بصورت ضمیمه بماده واحده تسلیم شهری و سنا نمود. با وجودیکه نقض قانون در این مورد از طرف نمایندگان خاطر نشان شدند معذک اکثریت هرد و مجلس با تسلیم قرارداد بصورت همان ضمیمه ماده واحده موافقت نمود و در تعجیل در خیانت اصرار ورزیدند. برای آنکه فشار دیگری بنمایندگان وارد شود جریان عادی تشکیل جلسات مجلسین را نیز بهم زدند. اکثریت خائن هرد و مجلس در تشکیل جلسات فوق العاده و پشت سرهم تا نگید کرد. بطوریکه جلسات مجلس تانیمه شب و با وجود خستگی مفرط نمایندگان ادامه مییافت. اکثریت خائن مجلسین بدین ترتیب عملا حق اظهار نظر را از نمایندگان که بنام مخالف اسم نویسی کرده بودند سلب کردند. مثلا وقتیکه محمد درخشش نماینده تهران در ساعت نه و نیم شب اجازه خواست بقیه وقت خود را فردا استفاده کند زیرا خستگی مفرط به او اجازه صحبت نمیداد، نمایندگان دست نشانده فریاد کشیدند خیر فردا نیست و فقط امشب است یا مثلا وقتی که مرحوم سناتور دیوان بیگی در سنا فرصت نفس خواست، سنا تهرهای خائن با تقاضای او موافقت ننمودند. جالب اینست که نمایندگان و سنا تهرهای خائنی که اصولا قرارداد کمترین اطلاعی نداشتند و فقط ایتر امید انستند که باید را می موافق بدهند، هرچه دلشان میخواست برچنانگی میکردند. اما مجلسین شراوستا برای شنیدن نطقهای مستدل مخالفین وقت آماده گردیدند.

فشاری را که در آنموقع بنمایندگان و سنا تهرهای مخالف قرارداد وارد آمد سنا تهر دیوان بیگی در نطق خود در جلسه پنجم آبان ۱۳۲۳ چنین توصیف کرده است: «بند ه راسب چهارم آبان شب قتل حضرت امام حسن تانیمه شب اینچنانگاه داشتند که آنقدر حرف بزنم تا بواسطه کسالت از حال بروم. این فشار نیست؟» (۱). در جای دیگر نطق خود سنا تهر دیوان بیگی میگوید: «ما همورین شهرتانی و حکومت نظامی نمیکند از اند جریانات روز و حتی مذاکرات مجالس قانونگذاری که مورد علاقه مردم است چاپ یاد رست منعکس شود. سنا تهر وقاحت را بجائی رسانید که بدلخواه تصویر نمایندگان مبارز را در روزنامه ها سیاه میکند روی اسم آنها خط میکشد. چرا؟ برای اینکه اینها بی تعارف میگویند ما نفت یعنی قوت لاموت مردم ایران را بیکسی نمیدهیم، عمال شسرت سابق نفت را هم در بگر بخانه خود راه نمیدهیم که بیایند بادوز و کلکند و باره بجان مردم بیفتند و خرابکاری میکنند» (۲).

بیانات نمایندگان مخالف در مجلسین شراوستا با وجودیکه در شرایط فوق العاده سختی اینرا از (۱) و (۲) بخشی از پرونده نفت ایران - متن نطقهای سنا تهر دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه ۸۷

گردید و معذک بروشنی نشان میداد که قرارداد نه فقط از جهت عدم رعایت جهات قانونی بلکه حتی از این نظر که در شرایط غیرعادی و فرس‌ناظر با ایران تحمیل گردید و جنبه قانونی نداشته و نمیتواند داشته باشد. نطق مخالفین که همان هنگام تحمیل قرارداد بعمل آمده شبهه باقی نماند که قرارداد کنسرسیوم قرار داد باطل و غیرقانونی میباشد. این امر همان موقع گذراندن قرارداد از مجلسین از طرف نمایندگان مخالف تذکر داده شده و رسمیت قانونی دارد. سناتور دیوان بیگی که طی نطق مستدل خود به ۱۹ مورد زیرآنگداشتن حقوق قانونی ایران در قرارداد کنسرسیوم اشاره نموده در شب چهارم آبان چنین گفته است: «ملت ایران بخود حق میدهد که در زمانی مساعد و محلی آزاد بتعهدات ناشیه از قرارداد ای که طبق قوانین جاریه مملکت اساسا مخدوش است عمل نماید» (همانجا، صفحه ۲۵). همین سناتور وطن پرست هنگامیکه نطق خود را در مخالفت با قرارداد روز پنجم آبان ۱۳۳۲ بپایان میرسانید این نطق را با این جمله پایان داد: «نمیدانم این قرارداد اراکه بازر و فشار و بدون رعایت قوانین جاریه بتصهیب مجلسین میرسانند تاکی دوام خواهد کرد ۱۳۰۴. ملت ایران برای قرارداد پیچ - امینی ارزشی قائل نیست و بهیچوجه خود را مسئول تعهدات ناشیه از آن نمیداند» (همانجا، صفحه ۸۸-۸۷).

قراردادی که مقدمات آن بدین ترتیب غیرقانونی فراهم گردید بتصویب مجلسین مسلوب الاختیار رسانیده شد و پس از توضیح از روز هفتم آبان ۱۳۳۲ رسماً با اجرا گذاشته شد. اما در عمل سردمداران کنسرسیوم حتی منتظر تصویب ظاهری قرارداد هم نشده قبلاً هم شرکت‌های عامل کنسرسیوم را در ایران به ثبت رسانیده بودند و هم کشتی‌های خود را برای حمل نفت ایران به آبادان فرستاده بودند.

سازمان و نحوه عمل کنسرسیوم

قراردادی که بنام قرارداد کنسرسیوم بین المللی نفت نامیده شده قرارداد است که بین دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران از یکطرف و هشت شرکت عضو کارتل بین المللی نفت از طرف دیگر با هم رسیده است. سهام کنسرسیوم بین اعضا کارتل بین المللی نفت به این ترتیب تقسیم شده است: پنج شرکت نفتی امریکائی بنامهای «استاندارد اراویل کمپانی / نیوجرسی»، «سوکونی موبیل اویل کمپانی»، «استاندارد اراویل کمپانی اوف کالیفرنیا»، «گالف اویل کورپوریشن» و «تکراس اویل» هر یک هشت سهم - مجموعاً چهل سهم از سهام کنسرسیوم را دریافت نمودند. کمپانی نفتی انگلیسی «بریتیش پترولیوم کمپانی لیمیتد» / همان شرکت غاصب سابق / چهل درصد سهام را دریافت نمود. کمپانی مشترک انگلیسی و هلندی بنام «روبال دانچ - شل» ۱۴ درصد سهام را گرفت و بالاخره کمپانی نفتی فرانسوی «کمپانی فرانسزد و پترول» شش درصد سهام کنسرسیوم را دریافت نمود.

بعدا در نهم اردیبهشت ۱۳۳۴ یک سهم از هر هشت سهم متعلق به هر یک از کمپانیهای نفتی امریکائی اعضای کنسرسیوم مجموعاً پنج سهم به نه شرکت نفتی دیگر امریکائی واگذار گردید. باین ترتیب شماره شرکت‌های عضو کنسرسیوم به ۱۷ شرکت رسید که ۱۴ تای آنها امریکائی، یک شرکت انگلیسی، یک شرکت انگلیسی و هلندی و یک شرکت فرانسوی میباشد («شرکت‌های عامل نفت» ۱۹۵۷، صفحه ۴۱).

اگر در نظر گرفته شود که هر یک از این شرکتها برای فروش نفت ایران نیز یک شرکت بازرگانی علیحدہ تشکیل داده اند در انصورت تعداد شرکت‌های عضو کنسرسیوم به ۳۴ شرکت بالغ میشود که از این تعداد ۲۷ شرکت امریکائی و هفت شرکت دیگر انگلیسی، هلندی و فرانسوی است. باید خاطر نشان ساخت که نام کلیه این شرکتها در قرارداد الحاقی نفت که سال گذشته با ایران تحمیل شد بعنوان طرف قرارداد نفت رسماً ذکر گردیده است. تا قبل از قرارداد الحاقی تعداد شرکت‌هایی که نام آنها بعنوان طرف قرارداد در متن قرارداد ذکر شده بود همان هشت شرکت اعضای اولیه کنسرسیوم بودند (متن قرارداد الحاقی نفت با کنسرسیوم، اطلاعات ۲۲ و ۲۳ به پاره ۱۳۴۳).

این اژدهای سی و چهار سری که بر یک مساحت وسیع در جنوب غربی و جنوب کشور ما پنجه افکند و و کنسرسیوم بین المللی نفت نامیده میشود دارای چنان سازمان مرکب و پیچیده است که در سیستم هیچیک

از انحصارات نفتی جهانی نظیر آنرا نمیتوان یافت. هدف دزهمی و پیچیدگی سازمان کنسرسیوم آن بوده است که تا حد ممکن هر نوع امکان نظارتی را در فعالیت کنسرسیوم از دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران که طرف‌های قرارداد هستند سلب نماید و دست کنسرسیوم را در ثروت نفت ایران آزاد بگذارد.

در سازمان کنسرسیوم بین المللی نفت هسته اصلی در واقع تشکیلاتی بنام «کمپانی شرکای نفت ایران» است که به مشارکت هشت عضو اولیه کنسرسیوم ایجاد و در لندن به ثبت رسیده است. مرکز کار این کمپانی در لندن است. این کمپانی است که خط مشی عمومی کنسرسیوم را تعیین میکند و ضمن نظارت بر امور سرمایه‌داری و شرکت عامل مرکب از «شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران» و «شرکت سهامی تصفیه نفت ایران» را تأمین نموده است. طرف مستقیم ایران و شرکت ملی نفت در امر اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت همین دو شرکت عامل هستند که نام آنها نیز بعنوان طرف قرارداد در ردیف اعضا سهامدار کنسرسیوم بین المللی نفت قید شده است. شرکت‌های عامل نفت هردو طبق قوانین هلند به ثبت رسیده و تأسیس شده اند. مرکز اصلی آنها لاهه و ناحیه عملیاتشان در خوزستان و قسمتی از استان فارس است که ناحیه زیر امتیاز کنسرسیوم را در بر میگیرد. شعبه هر یک از شرکت‌های عامل در تهران به ثبت رسیده و حقوق و اختیاراتی که برخلاف قانون ملی شدن نفت از دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران طبق قرارداد باطل سلب گردید میان شرکت‌ها و کارکنان آنها تقسیم شده است و شرکت‌های مزبور هستند که منحصراً مسئول اکتشاف و تولید در ناحیه معین در جنوب و اداره پالایشگاه در آبادان شناخته شده اند («شرکت‌های عامل نفت» ۱۹۵۷، صفحه ۴۲).

علاوه بر کمپانی شرکای نفت ایران و شرکت‌های عامل کنسرسیوم سازمان دیگری بنام «شرکت خدمات نفت ایران» ایجاد نموده که باز مرکزش لندن است و وظیفه آن تهیه لوازم و ما یحتاج شرکت‌های عامل میباشد. بعداً بر اساس مشارکت نه کمپانی دیگر امریکائی در سهام کنسرسیوم سازمان دیگری نیز به تشکیلات کنسرسیوم اضافه شد. طبق قرارداد باطل اعضای کنسرسیوم هر یک از حقوق تشکیل شرکت‌های فرعی بازرگانی جداگانه ای برخوردارند که مفرد او مستقلاً امور مربوط بخريد و فروش نفت ایران جهت صدور رابعهده دارند. شرکت‌های عامل در کار فروش و بازرگانی نفت دخالتی ندارند. وظیفه آنها منحصراً تولید و تصفیه نفت است. در مقابل خدمتی که در انجام اینکارها بعهده شرکت‌های عامل است شرکت‌های مزبور هر یک حق العملی به میزان یک شلینگ برای هر متر مکعب علاوه بر هزینه های عملیات خود دریافت میدارند. حق العمل و هزینه های مزبور از طرف شرکت‌های بازرگانی که نفت را در بنادر ایران از کنسرسیوم تحویل میکنند ب شرکت‌های عامل داده میشود. شرکت ملی نفت ایران نیز مانند هر یک از شرکت‌های بازرگانی وابسته با اعضا سهامدار کنسرسیوم در برابر هر مقداری نفتی که برای مصارف داخلی تحویل میگردد ب شرکت‌های عامل حق العمل و هزینه عملیات میدهد. نفت از همان لحظه خروج از چاه ب مالکیت کنسرسیوم در میآید و پس از آنکه زیر نظر شرکت‌های عامل چه بصورت خام و چه تصفیه شده برای صدور و مپها گردید طبق دستور العمل کمپانی شرکای نفت ایران جز قیمتی که برای مصرف داخلی ب شرکت ملی نفت ایران داده میشود، بقیه برای صدور خارج به شرکت‌های بازرگانی وابسته به سهامداران کنسرسیوم تحویل میگردد.

نفت پس از تحویل ب شرکت‌های بازرگانی در بنادر ایران تماماً در اختیار آنها قرار میگیرد تا بهر صورتی قیمتی خواستند بفروشند و بهر کشور و محلی صلاح دانستند حمل نمایند. در این سازمان مرکب و پیچیده، شرکت ملی نفت ایران که طبق قانون ملی شدن نفت منحصراً اداره همه امور صنعت نفت را از اکتشاف تا فروش نفت بعهده داشت وظیفه عاملیت را بعهده دارد، آنهم نه دزهمه امر، بلکه در پاره ای امور مربوط به «تامین و نگهداری و اداره پاره ای از سرویس‌های فرعی» که مورد نیاز شرکت‌های عامل باشد و «عملیات غیر صنعتی» نامیده میشود («شرکت‌های عامل نفت» ۱۹۵۷، صفحه ۴۲).

چنین است بطور انحصار نیمه مخی از تشکیلات پیچیده کنسرسیوم بین المللی نفت که هدف آن غارت ثروت نفت ایران میباشد و نه چنانکه مقامات دول استعصاری و نوکران ایرانی آنها ادعا میکنند همکاری برابر در بهره برداری از صنعت نفت ایران.

طرق غارت منابع نفتی ایران

قرارداد باطل عمل برای مدت چهار سال بایران تحویل شده است. این قرارداد مبنای اصل تصویف درآمد کسه در عمل يك اصل ساختگی و غارتگرانه است بناگذ داشته شده است. ساختگی و غارتگرانه بودن اصل تصنیف درآمد اول از اینجایی است که درآمد طرف ایران نه بر مبنای درآمد حاصله از همه عملیات نفت، یعنی از استخراج تا فروش به مصرف کننده، بلکه بر مبنای فروش نفت خام بشرکتهای بازرگانی وابسته باعضای مساهد ارتکسرسیوم معین شده است. طبق ضمیمه شماره ۲ قرارداد درآمد ایران از نفت عبارت از نیعی از درآمد ویژه شرکتهای بازرگانی میباشد که تحت عنوان مالیات بردرآمد پرداخت میگردد. درآمد و یسزه کمپانیها برای هر مدت عبارت خواهد بود از اختلاف بین درآمد ناویزه حاصله در ایران و هزینه های مربوط به تحصیل درآمد. پایه تعیین درآمد ناویزه کمپانیها "بهای اعلان شده مربوطه" است که "در مورد نفت خام ایران عبارتست از بهای اعلان شده خاصه هر یک از شرکتهای بازرگانی یا شرکت وابسته آن بر این قبیل نفت خام در تاریخ صد و ۰۰۰ بهای اعلان شده نفت خام ایران طبق تعریفی که در قرارداد باطل بان داده شده " در مورد نفت خام که برای صدور از ایران با رکشتی نفتکش شده باشد عبارتست از قیمت قوب کشتی نفتکش در مرکز نهائی ساحلی و آن قیمتی است که شرکت بازرگانی وابسته آن، نفت خام برابراثر آن، چه از حیث جنس و چه از لحاظ وزن مخصوص بمنظور فروش و تحویل بخزیداران عموماً تحت شرایط مشابه و در هله مرکز نهائی ساحلی عرضه میدارد" (منبع - متن قرارداد).

در عرف اقتصاد سیاسی مارکسیستی قیمت پایهها عبارتست از بیان پولی ارزش کالا. قیمت کالامین این است که در تولید يك کالای معین همانقدر کار اجتماعی ضروری مصرف شده که در مبلغ معین پول مجسم میاشد. در اقتصاد سرمایه داری قیمت معمولاً در سطح قیمت تولید نوسان میکند. قیمت تولید بنه خود عبارتست از هزینه تولید با اضافه منفعت متوسط. معیار بهای نفت بهای انحصاری است که پیدایش آن مربوط به دوره امپریالیسم میباشد بوسیله دریافت منفعت بیش از حد بوسیله انحصارات امپریالیستی بشمار میآید. قیمت انحصاری در واقع عبارتست از قیمت تولید با اضافه منفعت بیش از حد، یعنی منفعتی که بر مراتب بیشتر از منفعت متوسط است و نوسان آن عملاً در اختیار انحصارات امپریالیستی است که رشته معین تولید کالا را تحت کنترل و نظارت خود درآورده اند. نفت کالایی است که تا با امروز در جهان سرمایه داری بطور عمده زیر نظارت و کنترل انحصارت نفتی و ویژه اعضا کارتل بین المللی نفت میباشد.

قبل از تعمیم قرارداد های پنجاه - پنجاه در حوزه خلیج فارس بهای نفت از نظر کشور نفت خیز اهمیت اصولی نداشت، زیرا درآمد کشور صاحب منابع نفت بصورت حق الامتیاز داده میشد. اما در معامله بین خود شرکتهای نفتی بهای نفت در همه دنیا و منجمله حوزه خلیج فارس در اصل بهای خلیج مکزیک در امریکای لاتین بود که بانظر انحصارات نفتی معین میشد. در این دوران تقریباً يك قیمت واحد انحصاری نفت وجود داشت. پس از تعمیم قرارداد های پنجاه - پنجاه که طبق آنها سهم درآمد کشور نفت خیز بر مبنای محاسبه بهای نفت تعیین میشود طبیعتاً مسئله بهای نفت اهمیت پیدا کرد و بصورت مهمترین مسئله مورد اختلاف بین کشورهای نفت خیز خاور میانه و انحصارات غارتگر نفت درآمد. از این بعد معیار قرارداد های بهای نفت در خلیج مکزیک هدف غارتگرانه انحصارات نفتی را تأمین نمیکرد و از این روست که می بینیم که کاتگوری جدیدی بنام بهای اعلان شده و بهای اعلان شده مربوطه به کاتگوریهای موجود قیمت بهای انحصاری نفت اضافه میگردد. بعنوان يك قاعده کلی سطح این قیمت به مراتب نازلتر از سطح قیمت اولیه انحصاری نفت تعیین میشود، چنانچه قیمت بهای اعلان شده نفت خام در خلیج فارس از جمله ایران در نازلترین سطح قیمت بهای موجود انحصاری نفت قرار دارند. بعنوان مثال میتوان گفت که هم اکنون بهای محاسبه قیمت نفت ایران بوسیله کترسیوم اساساً قیمت نفت در آغا جاری به بهای هر بارل ۱۷۸ دلار و کچساران هر بارل ۱۲۳ دلار میباشد که نازلترین قیمت ممکن در جهان سرمایه داریست (از نطق هیوادر جلسه مجلس ۱۷/۱/۶۵). این قیمت با قیمت های خلیج مکزیک هر بارل قریب پنجاه سنت تأیید از يك

دلار بضریر ایران تفاوت دارد.

البته برای قبولاندن و "منطقی" جلوه دادن قیمت های مصنوعی نازل خلیج فارس انحصارات نفتی ادعای نادرستی هم اقامه کرده اند که خلاصه آن چنین است: ادعای انحصارت نفتی اینست که قیمت اعلان شده نفت در خلیج فارس باید مساوی قیمت نفت در خلیج مکزیک باشد منهای مخارج حمل از خلیج فارس تا خلیج مکزیک. فرض اینست که نفت خاور میانه باید به خلیج مکزیک حمل گردد و در آنجا بتواند با قیمت نفت امریکای بزرگترین کشور تولید کننده نفت است رقابت نماید. پس در معامله با کشورهای صاحب منابع نفت مثلاً خاور میانه منهای محاسبه قیمت اعلان شده نفت این است که مخارج حمل و نقل نفت تا خلیج مکزیک از قیمت های خلیج مکزیک کسر میگردد. ماهمین نفت بدون آنکه به خلیج مکزیک برود قسمت اعظم آن در بازارهای نزد يك مثلاً هند وستان فروخته میشود. قیمت نفتی که مثلاً به هند وستان فروخته میشود قیمت خلیج مکزیک است با اضافه کرایه حمل و نقل از مکزیک تا هند وستان. چنانکه دیده میشود نفت ایران بهای اعلان شده ای که مخارج حمل و نقل تا خلیج مکزیک از آن منهای شده بوسیله شرکتهای بازرگانی کترسیوم خریداری میشود، بوسیله همین شرکتهای از ساحل ایران به هند وستان انتقال داده شده و در آنجا به قیمت خلیج مکزیک با اضافه کرایه حمل و نقل فرضی از خلیج مکزیک تا هند وستان فروخته میشود. در این عایدی بزرگ هیچیک از کشورهای نفت خیز خلیج فارس منجمله کشور ایران کمترین سهمی ندارند.

از آنچه مختصراً پیرامون قیمت بهای اعلان شده نفت در تعیین سود ناویزه شرکتهای بازرگانی طرف قرارداد ایران با کترسیوم گفته شد دیده میشود که تعیین قیمت بهای اعلان شده در سطح نازل بمیزان زیادی به نفع سود ناویزه شرکتهای بازرگانی را پائین میآورد و این امر بالمال به مالیات بردرآمد از سود ویژه این شرکتهای لطفه میسازد. مبلغ این خسار سر بصد هاملیون دلار میزند. چنین است توضیح يك جنبه غارتگرانه از قرارداد باطل کترسیوم.

اما کار غارت ثروت نفت ایران بهمین مکانیسم غارتگرانه تعیین بهای اعلان شده نفت خام خاسته نمی پذیرد. گذشته از آنکه در تعیین هزینه تولید نفت ارقام بیش از واقع مبنای محاسبه قرار میگیرد و خرید گران قیمت و حقوقهای گزاف کارکنان خارجی رقم هزینه نفت را که قاعدتاً باید در حدود نیم سنت در هر بارل باشد به بیش از بیست تا سی سنت در هر بارل ارتقا میدهد. گذشته از آنکه قسمتی از هزینه فروش نفت بوسیله شرکتهای بازرگانی که ایران کمترین دخالتی در آنها ندارد بحساب هزینه نفت ایران گذاشته میشود و بدین طریق از طرف دیگر سطح درآمد ویژه شرکتهای بازرگانی تقلیل داده میشود و مالیات اضافی درآمد نصیب کترسیوم میشود، کترسیوم بین المللی نفت بمنظور از یاد سهم در درآمد خویش از تقلیل خود سرانسم همان قیمت بهای اعلان شده نیز که يك سیاست آشکار غارتگری است استفاده میکند. برای روشن شدن مطلب باید خاطر نشان ساخت که قیمت بهای اعلان شده نفت خام ایران که در سال ۱۹۵۷ هر بارل ۲۰۴ دلار بود بعداً درد و نهی یکی در هجده هم فوریه ۱۹۵۹ بمیزان ۱۸ سنت و نهی دوم در نهم اوت ۱۹۶۰ به مبلغ ۸ سنت تنزل داده شد. در نتیجه بهای اعلان شده نفت در بندر آغا جاری از هر بارل ۲۰۴ دلار به هر بارل ۱۷۸ دلار تنزل داده شده است (روزنامه اطلاعات، یازدهم تیرماه ۱۳۴۱).

از نهم اوت ۱۹۶۰ بهای اعلان شده نفت تحویل بندر آغا جاری هر بارل ۱۷۸ دلار محاسبه میگردد که از قیمت نفت در سال ۱۹۵۷ - ۲۶ سنت و در سال ۱۹۵۴ یعنی سال تحویل قرارداد باطل کترسیوم نیز ۱۳ سنت کمتر میباشد (همانجا). اعمال این سیاست غارتگرانه وقتی صورت گرفته است که قیمت کالاهای صنعتی دول غربی که ایران خریدار آنهاست در همین مدت به مراتب افزایش پیدا کرده است. در یادداشتی که دولت ایران در تعقیب قطعنامه شماره ۳۲ چهارمین کنفرانس اوپک پیرامون بازگردانیدن قیمت های نفت به سطح قبل از نهم اوت ۱۹۶۰ تسلیم کترسیوم نموده چنین گفته شده است: "بهای فرآورده های صنعتی عموماً از سال ۵۳ با نطر بطور متوسط بیش از يك درصد در سال توفی کرده. شاخص قیمت های صادراتی که سازمان ملل متحد از کالاهای صنعتی تهیه کرده از رقم ۱۰۰ که در ۱۹۵۳ مصادف

محاسبه بوده برقم ۱۰۹ در سال ۱۹۶۰ ترقی یافته است (اطلاعات، یازدهم تیرماه ۱۴۳۱)
 برای آنکه روشن شود سیاست غارتگرانه تقلیل خود سرانه قیمت‌های اعلان شده نفت چه زیان بزرگی
 به منافع ایران می‌رساند کافیست به این ارقام توجه شود: اگر تولید نفت ایران در سال ۱۹۶۳ را بمیزان ۷۳
 ملیون تن مبنای محاسبه قرار دهیم تنزل قیمت‌ها نسبت به سال ۱۹۵۷ سود ویژه شرکتهای بازرگانی کنسرسیوم را
 بمبلغ ۱۴۲ ملیون دلار تقلیل میدهد که نصف این تقلیل بحساب مالیات بردرآمد ایران گذاشته شده است.
 البته ضرر شرکتهای بازرگانی کنسرسیوم در اینجا ظاهر می‌گردد. اما میزان ایران بمبلغ تقلیل یافته ۷۱ ملیون
 دلار ازیان بردرآمد سال ۱۹۶۳ ضرری واقعی است. هرچه بمیزان استخراج نفت ایران بوسیله کنسرسیوم
 افزوده میشود سهم زیان ایران از بابت تقلیل خود سرانه قیمت‌های اعلان شده نفت نیز بمیزان بیشتری
 بالغ میگردد.

اما کار غارت کنسرسیوم به تقلیل خود سرانه قیمت‌های نفت نیز خاتمه نمی‌یابد. یکی دیگر از مواردی که
 کنسرسیوم حقوق ایران را در نفت پایمال می‌سازد این موضوع است که کنسرسیوم چیزی بابت بهره مالکانه نفت
 و یا حق الارض که معمول قرار داد های نفتی است با ایران نمیبرد از حق الارض که حتی در همین قرار داد
 های جدید نفتی ایران با انحصارات خارجی پیش بینی گردیده و مبلغ آن برای هر کیلومتر مربع به ۴۰۰ تا
 ۶۰۰ دلار در سال بالغ میگردد، اصولاً در قرارداد کنسرسیوم پیش بینی نشده است (نشریه شورای عالی
 اقتصاد، فروردین ۱۳۳۸، صفحه ۱۷۱).

اما موضوع بهره مالکانه که در قرارداد کنسرسیوم با ایران پیش بینی شده ولی تا همین اواخر هیچگاه
 عملی نشده بدین شرح است: ماده ۲۲ قرارداد به تعیین سهم بهره مالکانه اختصاص داده شده و این
 امر بعنوان "پرداخت مشخص" در متن قرارداد ذکر شده است. در این ماده قرارداد چنین گفته میشود:

"هر شرکت بازرگانی معادل دوازده و نیم درصد قیمت اعلان شده مربوطه مقادیر نفت خامی را که در
 جزایر این ماده تصریح شده است بعنوان پرداخت مشخص بشهرت ملی نفت ایران تا مدتی خواهد نمود."
 از متن این ماده میتوان دید که کنسرسیوم ولو تحت عنوان "پرداخت مشخص" بهره مالکانه نفت را برسمیت
 شناخته ولی در فعالیت ده ساله خود هیچگاه به اجرای آن اقدام ننموده است. ثقل کنسرسیوم در شناخته
 خالی کردن از پرداخت سهم بهره مالکانه نفت بدینصورت اجرا میشود که کنسرسیوم سهمی معادل ۱۲/۵ در
 صد ارزش نفت استخراجی بشهرت ملی نفت میبرد و بعد ا همین سهم را در حساب مالیات بر
 درآمد مظهر و از درآمد ایران از این بابت کسر میکند. بدین شکل ایران عملاً از دریافت بهره مالکانه
 محروم میگردد.

کنفرانس چهارم سازمان کشورهای صادرکننده نفت / اوپک / در خرداد ماه ۱۳۴۱ تشکیل جلسه
 داد و سه قطعنامه مهم در تائید حقوق قانونی کشورهای نفت خیز در روابط آنها با انحصارات نفتی امریکایی
 صادر نمود. در قطعنامه شماره ۴-۳۳ ثقل انحصارات نفتی در مورد بهره مالکانه افشا گردید. در این
 قطعنامه چنین گفته شده است:

"کنفرانس با توجه باینکه اکثر شرکتهای عضو از حق استخراج نفت که سرمایه ای غیر قابل
 جبران است استفاده میکنند باید بر طبق اصولی که مورد قبول نیست و رویه ای که عموماً آن عمل میشود علاوه
 بر تعهداتی که بعنوان پرداخت مالیات بردرآمد بعهد دارند مبلغی هم بعنوان ارزش ذاتی نفت بشهرت
 مزبور بپردازند؛ ۲- توتیباتی که در حال حاضر بین کشورهای عضو و شرکتهای نفتی برقرار است در واقع
 متضمن هیچگونه پرداختی از بابت ارزش ذاتی نفت نمیشود، زیرا هرچه بعنوان حق الامتیاز یا پرداخت
 مشخص بحساب می‌آید عیناً از میزان بدیهی مالیات شرکتهای کسر میشود؛ ۳- حق کشورهای عضو بدریافت
 ارزش ذاتی نفت غیر قابل تردید است، توصیه مینماید که هر کشور عضوی که مشمول توتیبات فوق میگردد با شرکت
 یا شرکتهای مربوطه وارد مذاکره شده فرمولی پیدا کند که بر طبق حق الامتیاز یا پرداخت مشخص / بمیزانی

که کشورهای عضو آنرا عادلانه تشخیص داده و برای همه آنها یکسان باشد تعیین گردیده و رویه فعلی
 یعنی کسر کردن این برداختها از بدیهی مالیاتی شرکتهای موقوف گرد (اطلاعات، ۱۱/۱۴۴۱/۱۳۴۱)
 سازمان اوپک با در نظر گرفتن محصولدهی ویژه جاهای نفت خاورمیانه، ذخائر عظیم نفت در این
 منطقه، سهول الوصول بودن استخراج نفت و جهات دیگری که تولید نفت خاورمیانه را در موقعیت ممتازی
 قرار میدهد حد اقل بهره مالکانه را بمیزان ۲۰ درصد نفت استخراجی تعیین نموده است. باید گفت که
 تعیین این میزان برای نفت خاورمیانه حد اقل بسیار نا زنی است. چه مثلاً در صنعت نفت امریکا و نروژ و
 که فاقد امتیازات منابع نفتی خاورمیانه است میزان بهره مالکانه نفت برای امریکا بین ۱۲/۵ تا ۳۲ درصد
 برای نروژ ۲/۳ تا ۱۶ درصد نفت استخراجی در نظر گرفته شده است (کتاب استخراج نفت، مؤلف
 آقای توانا، تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۳۱ و ۳۴).

برای آنکه متوجه شویم رعایت قطعنامه اوپک در مورد بهره مالکانه نفت چه تاثری در از دست دادن
 سهم درآمد ایران می‌داشت کافیست این نکته را در نظر بگیریم که مثلاً از تولید نفت ایران در سال ۱۹۶۴ بمیزان
 ۸۳ ملیون تن قاعدتاً باید ۱۶/۶ ملیون تن آن بابت سهم مالکانه با ایران واگداری میشد و باقیمت این مقدار
 نفت بدین احتساب در سهم مالیات بردرآمد تسلیم ایران میگردد. بقرض آنکه قیمت هر ملیون تن نفت
 خام را حد اقل ۱۰ ملیون دلار حساب کنیم (طبق معامله شرکت ملی نفت ایران با رانزانتین) درآمد ایران
 بابت بهره مالکانه در سال گذشته به بیش از ۱۶۰ ملیون دلار بالغ میگردد.

موضوع مبارزه اوپک با سازمان کشورهای صادرکننده نفت از یکطرف و انحصارات نفتی امریکایی از
 طرف دیگر بر سر پرداخت و عدم پرداخت بهره مالکانه موضوع مهمی است که تاریخ کشمکشهای چند ساله
 اخیر بین انحصارات نفتی و دولت نفت خیز در خاورمیانه را در بر میگیرد. باید گفت یکی از اهداف عمده
 خیانت کابینه منصور در تحمل قرارداد الحاقی نفت در پناه سال گذشته با ایران فیصله بخشیدن به موضوع
 بهره مالکانه بنبغ انحصارات نفتی استعماری و منجمله کنسرسیوم بین المللی نفت بود. قرارداد الحاقی که در
 دهمین سال تسلط کنسرسیوم بشهرت ملی نفتی استعماری و منجمله کنسرسیوم بین المللی نفت بود. قرارداد الحاقی که در
 داد، موضوع بهره مالکانه را نیز بیدترین صورت آن بشهرت کشور ما با اصلاح حل و فصل نمود. مزایای که طبق این
 قرارداد بعنوان بهره مالکانه با ایران تعلق میگردد طبق برآورد خود مقامات دولتی بحساب تولید در سال
 گذشته فقط مبلغ قریب بیست ملیون دلار میاشد که با مبلغ حد اقلی که محاسبات اوپک بدست میدهد تفاوت
 عظیمی دارد و یک هشتم آن میاشد. بهر حال بررسی این مطلب مهم باید ضمن تفسیر جداگانه ای از قرارداد
 الحاقی بعمل آید تا خیانت سران رژیم کودتا بمنافع ملی ایران از نفت بیشتر روشن گردد.

امتیازات غارتگرانه ای که کنسرسیوم طبق قرارداد باطل نفت در سال ۱۳۳۳ از کشور ما گرفته به آنچه
 گفته شد محدود نمیکردد. یکی از امتیازات مهم دیگر کنسرسیوم در غارت ثروت نفت ایران اینست که با وجود یکسه
 کنسرسیوم قیمت‌های اعلان شده نفت را در نا زنیترین سطح ممکن تعیین میکند و با وجود یک بهره مالکانه
 نمیبرد از خود سرانه قیمت‌های نفت را تنزل میدهد در زمین حاکمیت تهیه بازرگانی نفت ایران تخفیفهایی
 از قیمت اعلان شده نفت میگردد که میزان و بالغ آن بسیار قابل توجه است. با این تخفیفها قیمت نفت ایران
 حتی از قیمت نفت سایر کشورهای حوزه خلیج فارس نا زنی تر میشود. باید متذکر شد که طی
 قرارداد الحاقی سال گذشته نیز کابینه خائن منصور بدادن تخفیفهای جدیدی بکنسرسیوم رضایت داد که
 ضربه دیگری بمنافع ایران در نفت وارد نمود. این تخفیفها اثر افزایش سهم تا چیزی را که بعنوان بهره
 مالکانه در قرارداد الحاقی در نظر گرفته شده زائل میسازد و کنسرسیوم که باید مالک عمده ای بابت بهره مالکانه
 میبرد اخت عملاً چیزی اضافی هم گرفته است.

باز هم امتیازات کنسرسیوم در قرارداد باطل با آنچه گفته شد محدود نمیکردد. در قرارداد باطل ۳۳۳
 چنان حقوق و مزایای کنسرسیوم داده شده که آن قرارداد را در ردیف قرارداد های اسارت بار گذشته که
 حق حاکمیت ایران را نقض مینمود در آورده است. کنسرسیوم بین المللی نفت نه فقط از حق استفاده سنجایی و

بنیاد حسابات موسسات علمی نفتی امریکا ذخایر نفت ایران در سال ۱۹۶۳ به ۴۱ میلیارد ریال تخمین زده شده است که ۱۴ درصد ذخایر نفت جهان را تشکیل می‌دهد. از نظر ذخایر نفتی ایران پس از کویت و عربستان سعودی در دنیا مقام سوم را داراست (اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۴۲). همزمان با این موضوع باید بوجد ذخایر عظیم گاز در منابع نفتی کشور که خود ثروت بسیار مهمی است اشاره نمود.

در تدریج به صنعت نفت هرگاه از هزینه‌های حفاری میسر شود یک چاه نفت برسد بهره‌برداری از چنین حوزه‌های منفعت سرشار می‌دهد. وضع از این نظر در مناطق جنوبی ایران بطوریکه تمام چاه‌هایی که زده می‌شود بطرف نفت برمی‌خورد و بهره‌دهی بازرگانی نفت در سطح بسیار بالایی قرار دارد. بعنوان مثال میتوان گفت که تمام ۱۷ چاهی که در دوره کنسرسیوم در ناحیه اهواز حفار گردید و بقشرهای نفت برخورد نمود و در ردیف چاه‌های نفت در قرار گرفته است (اطلاعات ۲۲ فروردین ۱۳۴۲). آنچه مربوط به محصولدهی چاه‌های نفت ایرانست واقعیت اینست که از این نظر چاه‌های نفت ایران در دنیا بدین رقیب می‌باشد. در حالیکه محصولدهی سالیانه هرچاه نفت خاورمیانه در سال ۱۹۶۰ بطور متوسط ۱۸۶/۳ هزار تن بوده، در محصولدهی چاه‌های نفت ایران و عراق در همین سال هرچاه ۴/۴۸۹ هزار تن بوده است. در همین سال از هرچاه نفت در امریکا در طی سال فقط ۶۰۰ تن نفت استخراج شده است (۱).

منابعی که در اختیار کنسرسیوم قرار گرفته منابعی است با این مختصات. در دست داشتن چنین منابع نفتی کنسرسیوم اجازه داده است طی مدت فقط ده سال فعالیت در ردیف عمده ترین استخراج کنندگان نفت جهان قرار گیرد. اراقی که بولتن "پتروپایوم سرویس" انتشار داده گواهی می‌دهد که در سال ۱۹۶۴ مجموعاً در تمام جهان ۱۴۰۰ میلیون تن نفت استخراج شده است. استخراج نفت ایران در همان سال ۸۳/۳ میلیون تن بوده و ایران در میان تولید کنندگان جهانی نفت پس از امریکا، شوروی، ونزوئلا، کویت و عربستان سعودی مقام ششم را در ارگ زده است. در حالیکه افزایش متوسط سالیانه نفت جهان در همان سال ۸ درصد بوده، افزایش متوسط سالیانه نفت ایران به ۱۴/۰ درصد بالغ شده که بزرگترین رقم افزایش استخراج نفت در بین کشورهای عمده تولید کننده نفت می‌باشد (تهران اکونومیست شماره ۵۷۵ اسفند ۱۳۴۲).

از ۸۳/۳ میلیون تن نفت استخراجی در سال ۱۹۶۴ مقدار ۱۸۰۶۷ هزار تن سنگین آن در داخل تصفیه گردیده که ۲۹۹۲ هزار تن آن برای مصرف داخلی شرکت ملی نفت تحویل داده شده و بقیه بوسیله شرکت‌های بازرگانی بخارج حمل شده است (اطلاعات ۱۲ مرداد ۱۳۴۴).

تعداد عمومی کارگران و کارمندان نفت در حوزه کنسرسیوم طبق آمارد سامر ۱۹۶۲ - ۳۲ ۲۹۳ نفر بوده که از این عدد ۸۱۶۷ نفر در شرکت عامل اکتشاف و تولید، ۶۳۰ نفر در لایشگاه آبادان و ۷۸۵۲ نفر جزو کار شرکت ملی نفت ایران مشغول بکار بوده اند. در تشکیلات مرکزی کنسرسیوم در تهران و جنوب نیز ۲۴۴ کارمند کار می‌کردند. شماره متخصصین خارجی در همین سال ۵۲۴ نفر بوده که ۱۶۱ نفر آنها در تشکیلات مرکزی، ۱۷۵ نفر در شرکت عامل اکتشاف و استخراج و ۱۸۸ نفر در تصفیه نفت بکار اشتغال داشته اند (۲). وضع صنعت نفت ایران در آنچه با فعالیت کنسرسیوم مربوط می‌باشد بطور کلی چنین است:

اینک ببینیم ۱۴ سال پیش، زمانیکه نفت ایران هنوز زیر تسلط کنسرسیوم قرار نگرفته بود وضع صنعت نفت چطور بود: استخراج نفت ایران در سال ۱۳۲۹ به میزان ۳۲/۲ میلیون تن بالغ گردید که ۲۴ میلیون تن آن در لایشگاه آبادان تصفیه شد. مصرف داخلی نفت در آن موقع ۷۸۰ هزار تن بود. آموغ بیش از ۲۳ میلیون تن نفت تصفیه شده از ایران صادر شد، تعداد کارگران و کارمندان نفت در آن موقع به ۷۳ ۹۳۰ نفر بالغ می‌شد که ۴۰۰۰۰ نفر آنها در لایشگاه آبادان از مهمترین واحدهای پالایشی نفت جهان بشمار می‌آمد کار می‌کردند (تهران اکونومیست شماره هانی ۲۱ خرداد ۱۳۳۸ و ۲۹ فروردین ۱۳۴۳).

برای ارزیابی فعالیت کارکنان کنسرسیوم در ۱۱ سال گذشته باید بطیعی که در فعالیت شرکت‌های

(۱) کتاب "نفت و استقلال" تألیف اندره اسپان و الیانف، مسکو، ۱۹۶۱، صفحه ۳۰۸.
 (۲) Iranian Oil Operating Companies 1962, Annual Review P.28,30

غیرمحدود ازاراظمی، منابع زیرزمینی، آب‌ها، ساختمانها، سدها، پلها، وسائل حمل و نقل هوایی و دریایی و زمینی، خطوط ارتباط تلگرافی و تلفونی و راه‌آهن و نظایر آنها برخوردار است بلکه از مصافحت گمرکی واردات و صادرات نیز بهره‌مند می‌باشد. حقوق دیگری که متباین با حق حاکمیت ملی ایران به کنسرسیوم داده شد عبارتند از: اولاد آری کلیه حقوق و اختیارات اکتشاف، استخراج و تصفیه نفت بشرکتهای عامل، محروم ساختن شرکت ملی نفت ایران از حق نظارت بر فعالیت شرکت‌های عامل، دادن آزادی کامل به اتباع خارجی در مسافرت در داخل ایران و حمل و ترخیص کالا بوسیله آنها، دادن حق استفاده تضمین شده و آزاد و مسائیل ارتباطی در ناحیه عملیات و بین این نواحی و نقاط دیگر ایران بکنسرسیوم، محروم داشتن دولت ایران از حق تغییر در قرارداد و تصفیر مواد آن بر اساس حقوق داخلی و ملزم ساختن آن بر رعایت موازین حقوقی که در کشورهای متعدد / مقصد کشورهای استعماری است / جاریست، ارجاع مسائل مورد اختلاف به داری بین المللی، معنتر شناختن متن انگلیسی قرارداد و نظایر آنها که هر قسمت محتاج بحث جداگانه است و از حوصله بحث فعلی خارج است. چنین است برخی امتیازات کنسرسیوم در قرارداد باطل که نه فقط حقوق مادی ایران را ضایع می‌سازند بلکه بحق حاکمیت دولتی آن لطمه و صدمه شدیدی وارد ساخته اند.

هنگامیکه کابینه خائن زاهدی قرارداد باطل را بکشور ما تحمیل می‌کرد افکار عمومی ملت ایران ایستادگی کرد و از اینعلت آنکه مخالف و متباین با قانون ملی شدن نفت و نقض کننده و منافعی ملی و حق حاکمیت ایران بود، طرد نمود. محافل متوقی و ملی ایران همان موقع خاطر نشان ساختند که قرارداد باطل منشأ هیچ چیزی نبوده و جز شر و فساد و غارت ثروت ایران نتیجه د دیگری بر آن مترتب نخواهد بود. محروم دیوان بیگانه در نطق خود در مجلس سنا ضمن تشریح این مطلب که قرارداد ای که با ایران تحمیل می‌شود حتی از قرارداد های تحمیلی بحراق و کویت نیز برتر است چنین گفت: "در هیچیک از ممالک فوق الذکر مثل ایران نصف خاک مملکت را در دست تسلیم کمپانیهای صاحب امتیازت نکرده اند که دولتی در دست تشکیل دهد و هر کار دلش خواست بکند. تازه اگر قرارداد ایران و کنسرسیوم از قرارداد های مشابه هم بهتر باشد و خزانه دولت ایران در نتیجه این قرارداد از لزوم طلا سرشار گردد باز سیسب آزادی سیاسی و اقتصادی ایران و از دست دادن حق حاکمیت که حاصل مسلم این قرارداد است نیامیزد (بخشی از بیرونده نفت ایران، متن نطقهای سناتور دیوان بیگانه در مجلس سنا، صفحه ۸۱ - ۸۲). سناتور دیوان بیگانه در ادامه صحبت خود خاطر نشان ساخت که دادن نفت ایران بدولت استعماری امریکا و انگلیس از این نقطه نظر که نفت یک ماده استراتژیکی است و نتایج سیاسی مهمی را در بر خواهد داشت و کنسرسیوم بخودی خود آتش جنگ را بپاک ایران میکشاند صلح نیست و هیچ بدیختی و مصیبتی بالاتر از این برای ایران تصور نیست (همانجا، صفحه ۸۳).

تاریخ یازده ساله تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران صحت و درستی این مطالب را که هنوز قبل از انجام خیانت شاه - زاهدی در تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم گفته شده ثابت و مدلل می‌سازد و نگارنده زاهدان رژیم کودتارا در خیانت و منافعی ملی ایران سنگین تر می‌سازد.

نتایج فعالیت یازده ساله کنسرسیوم

طی آنچه گفته شد مابا جنهات اصلی قرارداد باطل کنسرسیوم و شرایطی که این قرارداد بکشور ما تحمیل گردیده آشنا می‌شود. اینک ببینیم فعالیت ۱۱ ساله کنسرسیوم از نظر زیان مادی و سیاسی آن به منافعی کشور ما به چه قیمتی تمام شده است. قبل از ورود به بحث در این مطلب لازمست تا اندازه ای بوضع کنونی صنعت نفت ایران آشنا می‌شود.

طبق محاسباتی که در سال ۱۹۶۰ بعمل آمده هشتصد هزار کیلومتر مربع از اراضی ایران صاحب ذخایر نفتی تشخیص داده شده است (مجله تهران اکونومیست شماره ۳۵۱ سال ۱۳۳۹). بدون شبهه غنی ترین ذخایر نفتی ایران همان اراضی است که در منطقه ای بوسعت ۲۵۸/۹ هزار کیلومتر مربع با امتیاز کنسرسیوم داده شده است. باید یاد آور شد که ذخایر نفتی ایران در میان ذخایر نفتی جهان جای مهمی را اشغال میکند و منابع نفت ایران از نظر کیفیت و سهولت استخراج در ردیف برترین منابع نفتی جهان قرار دارد.

نفتی بطور عمومی سابقه نداشته، اشاره شود، این مطلب اینست که قرارداد باطل کنسر سیوم راه تسلط انحصاری نفتی را بمنابع و صنایع نفتی هموار ساخت که از هر جهت برای بهره برداری آمادگی داشت. کافی بود شیرهای نفت که بسته شده بود باز گردد و تا سلیطای سینه ایران به کشتیهای نفت کف کنسر سیوم سران بر گردد. چنانکه میدانیم این صنایع به قیمت پنج سال تسلط و غارت بیش مانده شرکت غاصب سابق و وارد آمدن خسارات عظیم مالی و جانی بایران بدست آمده بود. این حق مسلم ملت ایران بود که پس از تحمل آنهمه رنج و مشقت و مبارزه عظیم در راه ملی شدن نفت خود مستقلا از صنایع نفتی بهره برداری نماید. اما قرارداد باطل این حق را از ملت ایران سلب نمود و آنچه را که باقیمت بسیار گران برای ملت ایران تحصیل شده بود در اختیار غارتگران جهانی نفت قرارداد. تسلط کنسر سیوم بر منابع نفتی و صنایع عظیم آماده بهره برداری نفت بوسیله اجازه داد که در مدت بسیار کوتاهی استخراج نفت ایران را بمقادیر عظیم برساند و ثروت عظیمی را از دل خاکهای ایران به یغمو چپاول ببرد.

در عرض ۱۱ سال که از هفتم آبان ۱۳۳۳ تا هفتم آبان ۱۳۴۴ میگذرد کنسر سیوم بین المللی نفت قریب ۵۶۵ میلیون تن نفت ایران را تصاحب نمود (اطلاعات هفتم آبان ۱۳۴۳ و محاسبه تقریبی استخراج نفت بوسیله کنسر سیوم از آبان ۴۳ تا آبان ۱۳۴۴). این مقدار نفت که چهار درصد ۱۱ سال از تسلط خود کنسر سیوم غارت شده تقریبا دو برابر میزان نفتی است که شرکت غاصب سابق در مدت ۵۰ سال تسلط خود بغارت برده بود. غارت شرکت غاصب سابق که ماهرم تسلط استعمار بود غارتی به معنی تمام کلمه افسانه ای بود. اما اینک دیده میشود که غارت کنسر سیوم بین المللی نفت که اهرم تسلط استعمار نوین در ایران است از آنهم بمراتب افسانه ای تر میباشد.

پولی که از بابت تصاحب ۵۶۵ میلیون تن نفت ایران در ۱۱ سال گذشته و فروش آن در بازارهای جهانی نفت بدست انحصارات امپریالیستی و دولتی موهبه آنها رسیده اگر محاسبه او یک را که میگوید فقط شش درصد قیمت فروش نفت بایران میرسد و بقیه ۹۴ درصد در اختیار شرکت های نفتی دولتی و صرف کنند و خریدار نفت باقی میماند مبنای محاسبه قرارداد همین به بیش از ۴۸ میلیارد دلار بالغ میگردد. از این رقم نجومی درآمد حاصل از تصاحب نفت ایران در ۱۱ سال گذشته، مجموعا سه میلیارد دلار بایران رسیده است. منظوره اجرای قرارداد ادی که گویا بر مبنای تقسیم با ناصیغه درآمد نفت قرارداد چنین است.

ذخائر نفت ایران در سال ۱۹۶۳ چنانکه اشاره شد قریب پنج میلیارد تن بوده است. در ۱۱ سال گذشته بیش از ۱۱ درصد این ذخائر بخارت رفته. اگر فرض کنیم که کنسر سیوم در سالهای آینده هر ساله فقط ده درصد بر میزان استخراج نفت بیا فزاید (میزان فعلا ۱۴ تا ۱۵ درصد است)، در آن صورت در عرض ده سال آینده یعنی از سال ۱۹۶۵ تا سال ۱۹۷۴ مقدار ۱۲۸۰ میلیون تن و در ده سال بعدی یعنی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۴ مقدار ۳۳۰۰ میلیون تن نفت ایران بخارت خواهد رفت. در باره میزان نفتی که کنسر سیوم در ده ساله آخر تسلط خود یعنی از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۴ غارت خواهد نمود باید نظر گرفتن ذخائر فعلی نفت ایران صحبت کردن بی مورد است. زیرا پس از ده ساله سوم تسلط کنسر سیوم، دیگر نفتی باقی نمی ماند که کنسر سیوم آنرا غارت کند. نتیجه ادامه قرارداد نفتی نتو کولونیا لیستی که با همکاری دول امپریالیستی آمریکا و انگلیس و هلند و فرانسه در غارت نفت ایران بکشمور ما تحمیل شده چنین است.

مجموعه درآمدی که در ۱۱ سال گذشته از نفت تسلیم ایران گردیده مبلغی است معادل سه میلیارد تا سه میلیارد و پنجاه میلیون دلار (کیهان هفتم آبان ۱۳۴۳، تهران اکتومبست شماره ۵۷۰ بهمن ۱۳۴۳) و محاسبه تقریبی درآمد تا آبان ۱۳۴۴). بغرض آنکه درآمد ویژه کنسر سیوم را مبنای محاسبه قرارداد همین مبلغ بمراتب کمتر از این درآمد است که باید بعنوان مالیات بردارند بایران پرداخت میگردد. اما بغرض آنکه رقم درآمد کنسر سیوم را نیز معادل همین سه میلیارد دلار فرض کنیم تازه این رقم پنج برابر بیش از قرضه های خارجی است که دول استعماری آمریکا و انگلیس خود را بدادن آنها بایران مفتخر میدهند. رقم درآمد کنسر سیوم از نفت ایران ۱۵ برابر از کمتهای بلاعوض آمریکا بایران که منت آن تاقیامت بر سر ایران باقی خواهد

ماند بیشتر است (تهران اکتومبست شماره ۵۴۵ تیرماه ۱۳۴۳). در واقع این کشور فقیر ماست که همه ساله صد ها میلیون دلار بدول استعماری که قرارداد باطل کنسر سیوم را با تحمیل کرده اند باج میدهد.

ادعای زمامداران دول استعماری اینست که ایران از قبل درآمد نفت فواید بسیار میبرد. ایسا این ادعا درست است، ایاد درآمد نفت واقعا بهبود وضع اقتصادی ایران و بر فقیرت مادی آن کمک کرده است؟ جواب این سئوال را باید از کسانی پرسید که هر سال بودجه سنگین تزیروهای نظامی را بایران تحمیل میکنند و هر سال بار مخارج تعهدات نظامی ایران را در پیمانهای سنتو و قرارداد دو جانبه آمریکا افزایش میدهند.

مخارج مستقیم نیروهای مسلح ایران در سال ۱۳۳۲ یعنی دوران حکومت ملی دکتور صدق مجموعا ۳۱۶۶ میلیون ریال یا قریب پنجاه میلیون دلار بود (روزنامه باخترا مزو، ۱۱ خرداد ۱۳۳۲). بودجه نیروهای مسلح در سال جاری ۱۳۴۴ معادل ۲۴ میلیارد ریال یا برابر ۳۲۰ میلیون دلار است (مجله خواننده ۱۱ اسفند ۱۳۴۳). تعهدات ایران در پیمان سنتو در ده ساله گذشته به هفتصد میلیون دلار یعنی سالیانه هفتاد میلیون دلار بالغ شده. طبق قرارداد ادی که سال گذشته کابینه منصور بکشمور ما تحمیل نمود ظرف چهار سال آینده همه ساله پنجاه میلیون دلار اسلحه از آمریکا خریداری خواهد شد. مجموعه این سه رقم مخارج نظامی در عرض یکسال به ۴۳۰ میلیون دلار بالغ میشود و در مقابل رقم درآمد نفت ایران نیز پانصد میلیون دلار خواهد بود. وضع درآمد نفت که همه ساله بالغ بیشتری از آن بجای ویل مخارج نظامی ریخته میشود چنین است. اگر به ارقام مخارج نظامی ربح قرضه های تحمیلی را نیز بیا فزاییم آنوقت دیده میشود که درآمدی که بعنوان درآمد نفت بایران داده میشود نه در ایران بلکه در گاو صند و قبهای انحصارات دول استعماری آمریکا و انگلیس ته نشین میشود و ایران جز در جازدن در فقر و عقب ماندگی و محرومیت از استلال سیاسی و موکراسی حاصل دیگری از قرارداد باطل نمی بیند.

رابطه ناگسسته وجودی تا پذیرد بین افزایش همزمان درآمد نفت و مخارج سنگین نظامی در عرض سالهای تسلط کنسر سیوم بطور برجسته ای رابطه داخلی و لاینفک تسلط انحصارات نفتی را با تسلط سیاسی و نظامی استعمار بر ایران نشان میدهد.

قبل از تسلط کنسر سیوم ایران نه فقط یک کشور مهم استخراج کننده نفت بلکه یک کشور مهم تصفیه کننده نفت نیز بود. آتموقع صنایع نفت ایران صناعی کامل بود، بطوریکه استخراج و تصفیه را بطرز متناسبی در بر میگرفت. هشتاد درصد نفت استخراجی در خود کشور تصفیه میشد. کادر مهم قوی مرکب از ۴۰۰۰ نفر در صنایع تصفیه نفت کار میکرد. ایران در ردیف مالک عمده صادر کننده فراورده های نفتی قرار داشت. با تولید و استخراج ۳۲ میلیون تن نفت قریب ۲۳ میلیون تن مواد تصفیه شده نفتی بخارج صادر میشد. اهمیت این وضع در آن بود که نه فقط از رشد یکجانبه صنعت نفت که بضرر کشور است که دارای ذخائر مهم نفتی میباشد جلوگیری میکرد بلکه از راه تصفیه نفت در داخل و صدور فراورده های نفتی بخارج درآمد زیاد تر حاصل میشدند و تعداد بیشتری کارگر و متخصص بکارگماشته میشدند.

کنسر سیوم از این جهت ضربه غیر قابل جبران ب صنایع تصفیه نفت ایران وارد ساخت. در سال گذشته تناسب استخراج و تصفیه نفت پنج بیک بوده و بحیثیت دیگر فقط ۲۰ درصد نفت استخراجی تصفیه و هشتاد درصد آن بصورت خام صادر گردیده است. جمع فراورده های صادراتی نفت قریب ۱۵ میلیون تن بود که هفت میلیون تن از دوران تسلط شرکت غاصب سابق هم کمتر است. تعدا کارگران و کارمندان پالایشگاه آبادان ۱۱۱۳۰ نفر تقلیل یافت.

این ارقام حاکی از تغییره آتش در خصلت صنعت نفت ایران بوده و نشان میدهد که صنعت نفت ایران بصنعت تهیه کننده ماده خام نفت بدل شده است. بحیثیت دیگر طی سالهای تسلط کنسر سیوم ایران از وضع اولیه کشور دارای صنایع استخراج و تصفیه نفت خارج شده و بصورت کشور تولید کننده نفت خام درآمد است. چنین است جانب دیگر تا شیر قرارداد نتو کولونیا لیستی تحمیلی نفت. صنایع نفت ایران بمعنی تمام کلمه بطرز وحشیانه ای از طرف کنسر سیوم بهره برداری میشود. رفتسار

کنسرسيوم با گازهای حاصله از اجزاهای نفت ایران یکی از نمونه های این طرز بهره بردارست. جز قسم اندکی تمام گاز حاصله از اجزاهای نفت ایران سوزانیده شده و به سرداده میشود. در حال حاضر روزانه يك ملیارد فوت مکعب گاز از اجزاهای نفت متصاعد میشود که بنابه اطلاعاتی که خود کنسرسيوم داده ۹۰ درصد آن سوزانیده میشود. آقای اونیون صدر کمسیون اقتصادی آسیا و خاور دور در جلسه این کمسیون که در ماه مارس ۱۹۶۴ در تهران برگزار شد در باره زبانی که از ناحیه بهره بردارن گاز با ایران وارد میاید چنین گفت - گاز طبیعی که اینک در ایران سوزانیده میشود میتواند تمام صنایع پتروشیمی اروپا را با ماده خام تأمین نماید (اطلاعات ۱۴ اسفند ۱۳۴۲). اینهم جانب دیگری است از تائید شیر قراردادی باطل کنسرسيوم. اگر بگوئیم که تجدید سلطه انحصارات امپریالیستی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران مهمترین دردناک ترین فاجعه برای طبقه کارگران ایران، به ویژه کارگران صنایع نفت و گاز مند ان و متخصصین ایرانی در این رشته است سخن گزافی نگفته ایم. درین باره مطلب گفتنی بسیارست. آنچه در اینجا میتوان گفت اینست که کنسرسيوم در ۱۱ سال تسلط خود بر صنعت نفت ایران زمینه بیکاری دهها هزار کارگر ایرانی را در صنعت نفت فراهم آورد. کنسرسيوم در سه دهه کارگران ایرانی را به جلالی وطن واداشت. از هفتاد و پنج هزار نفر کارکنان در سالهای تسلط کنسرسيوم چهل هزار نفر بیکار شدند. این بیکاری در شرایطی گریبانگیر کارگران ایران شده که تولید و استخراج نفت ایران تقریباً سه برابر شده است. همین امر معلوم میدارد که کارگرانی که در خدمت کنسرسيوم باقی مانده اند بجه شکل تحت فشار شدیدی کار قرار گرفته و بهره کشی از آنها بجه درجه عجبی افزایش یافته است. کنسرسيوم فقط ماشین بهره کشی از کارگران نیست بلکه برای آنها يك دستگاه کامل پلیسی نیز هست. این کنسرسيوم است که کارگران صنایع نفت ایران را از برخورداری از حقوق اولیه کارگری حتی از حق داشتن اتحادیه صنعتی محروم نگاه داشته است. این کنسرسيوم است که با اعمال سیاست تبعیض و تحقیر ملی کارگران و کارمندان و متخصصین ایرانی نفت را تحت فشار و نامالیامات خارج از قوه انسانی قرار داده و تلاش میکند با انکار بدولت دست نشانده خود در ایران روح مبارزه جوشی را در آنها خفه کند و آنها را از شرکت در مبارزات ملی و طبقاتی بازدارد. اما چنین تلاشی محقق عیب و بیهوده است. زیرا با وجود فشارهای شدید کنسرسيوم بدولت کودت جرقه مبارزه کارگران و کارمندان ایرانی نفت اگر بزرگتر پنهان شده اما بهیچوجه خاموش نشده است و سرانجام شعله رو خواهد شد.

فعالیت کنسرسيوم هم چنین بوضع کار روزندگی صدها هزار پیشه ور و بازرگان خرده پا که احتیاجات کارکنان نفت را تأمین میکردند ضرات سنگین و کمزشکمی وارد ساخته است. کنسرسيوم با استفاده از حقوق واردات معاف از گمرک ضرت جنبی صنایع نوزاد ملی وارد ساخت. در ۱۱ سال گذشته مهمترین ترمز رشد اقتصادی و به ویژه رشد صنعتی ایران کنسرسيوم بین المللی نفت بوده است. اینها واقعیاتی است که فعلا نیست زبانبخشی خود کنسرسيوم بر آنها صحنه میگردد.

حیطه تسلط کنسرسيوم بین المللی نفت در ۱۱ ساله گذشته تنها به تحکیم موقعیت غارتگرانه خود کنسرسيوم محدود نشده است. در ۱۱ ساله گذشته علاوه بر کنسرسيوم بین المللی نفت عدده دیگری از انحصارات نفتی بمناطق جدید نفتی ایران تسلط یافته اند که در بررسی نتایج حاصله از قرارداد باطل کنسرسيوم بعنوان نتیجه ای از همین قرارداد باید بوضع آنها ولو به اختصار اشاره شود.

باید گفت که نطفه انعقاد قرارداد های جدید نفتی که در ۱۱ سال گذشته تعدد آنها به ۹ قرارداد رسیده در همان قرارداد باطل تشوگولونیا لیستی کنسرسيوم مستتر بود. است. برخلاف قرارداد ۱۹۳۳ شرکت غاصب سابق که مبتنی بر تسلط منحصر بفرد سرمایه انحصاری انگلیسی بر ثروت و صنعت نفت ایران بود، قرارداد باطل کنسرسيوم از همان ابتدا تسلط مشترک سرمایه های انحصاری متعلق بنهمه و یا جمعی از دول امپریالیستی را شامل میشود. قرارداد نفتی با کنسرسيوم محصول شوم آن دوران از مراحل رشد امپریالیسم است که دیگر دول امپریالیستی و انحصارات آنها بشکلی قادر به حفظ مواضع غارتگرانه خود نبودند و ناگزیر بشکل بطور مشترک به حفظ این مواضع وادامه تسلط سیاسی و اقتصادی خود در کشورهای دیگر و نقاط مختلف جهان اقدام نمایند. طبیعی

است که چنین طرز دفاع از منافع غارتگرانه وقتی قابل اجرا بود که يك دولت امپریالیستی دولت دیگر را در غارت خود شریک سازد و یا يك اتحادیه انحصاری سهمی از غارت خود را به اتحادیه های دیگر انحصاری واگذارد نماید. قرارداد باطل کنسرسيوم نمونه کلاسیک يك چنین تقسیم منافع در غارت ثروت ملل میباشد که خود ناشی از ضعف عمومی امپریالیسم در مرحله جدید بحران عمومی برآمده از صنعت هرچه این ضعف روشنگر است.

کار سهم ساختن دول و انحصارات دیگر در غارت ثروت ملل هم بسط و توسعه مییابد. موافقت کنسرسيوم با قرارداد های جدید نفتی که بشکرم تا تحمیل کرده در آرای چنین محل تشوکی است. با اینکه این قراردادها تسلط استعمار نفتی را بر ایران بسط میدهند معذک زمینه ضعف عمومی استعمار را در پشت سر دارد. همین ضعف است که بصورت امتیازات نسبتاً بهتری بفتح کشور صاحب منابع نفت در قرارداد های جدید نفتی خود نمائی میکند.

پس از قرارداد باطل ۱۳۳۳ چنانکه قبلاً هم اشاره شده نه قرارداد جدید نفتی بشکرم تا تحمیل شده است. با انعقاد هر يك از این قراردادها قسمت دیگری از اراضی نفت خیز ایران در دریا و خشکی بصبسرف انحصارات نفتی درآمده و در معرض غارت آنها قرار گرفته است. از نه قرارداد سه قرارداد نفتی بین دولت کودتا و انحصارات نفتی در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ منعقد شده. در این سه قرارداد طرفهای شرکت ملی نفت ایران و دولت ایران بترتیب عبارتند از شرکت نفتی ایتالیائی "آجیپ مینازیا"، شرکت نفتی امریکائی پان امریکن پترولیوم کورپوریشن" و شرکت نفتی کانسادی "سافایر پترولیوم لیمیتد". شرکت اخیر نتوانست به بهره برداری نفت بپردازد و عملاً قرارداد آن فسخ شده است. طبق سه قرارداد مذکور ۳۹۹۰۰ کیلومتر مربع اراضی نفتی ایران در خشکی و فلات قاره به امتیاز انحصارات نفتی خارجی داده شده. چه شرکت آجیپ و چه پان امریکن در مدت هفت هشت سالی که از فعالیت آنها میگذرد در اکتشاف و استخراج نفت ایران در مناطق زیر امتیاز موفقیتهای جالبی کسب کرده اند. در سال ۱۹۶۴ استخراج روزانه نفت هر يك از کمپانیهای آجیپ و پان امریکن به ترتیب روزانه ۳۰ و ۱۰ هزار بشکه نفت خام بوده است. این میسازد که در غارت ثروت نفت عامل سرعت غارت اکنون بصورت مسئله اساسی درآمده است. بطوریکه شرکت های غارتگر نفتی با تمام قوا سعی دارند هر چه زود تر و هر چه بیشتر به غارت ثروت نفت اراضی زیر امتیاز دسترس پیدا کنند و در این امر با استفاده از تکنیک معاصر در اکتشاف و استخراج نفت متکی هستند. اینهم بهره ایست که کشور از ترقیات نوین در صنعت نفت میبرد.

شش قرارداد جدید نفتی قراردادهای هستند که پنج تائی آنها درد یاه سال گذشته در دوران کابینه خاشن منصور و قرارداد ششمی همین ماههای اخیر در دوران کابینه هوید انکشورما تحمیل شده اند. این خبانتها متعاقب خیانت قرارداد الحاقی نفت صورت گرفته است.

طبق قرارداد های ششگانه جدید بیش از ۳۵ هزار کیلومتر مربع ارضی ترین منابع نفتی ایران واقع در بخش يك نفت در فلات قاره خلیج فارس بمناقصاتش گروه از شرکت های نفتی امپریالیستی داده شده که در گروه آن - گروه "تاید واتر" و "اتلانتيک رافینیک کمپانی" - امریکائی، يك گروه فرانسوی، يك شرکت انگلیسی - هلندی "روبال داتچ شل"، يك گروه شرکت های سه گانه "فیلیس پترولیوم کمپانی"، "آجیپ مینازیا" و "کمسیون دولتی نفت و گاز هند" امریکائی، ایتالیائی و هندی و بالاخره گروه آخر گروه کمپانیهای نفتی آلمان غربی است. در این شش گروه مجموعاً ۲۳ شرکت نفتی متمرکز هستند که در میان آنها بنام سها دران عمده کنسرسيوم و کمپانیهای که قبلاً هم بختار ثروت ایران اشتغال داشته اند نیز بر خورده میشود. با این قراردادها سرمایه های انحصاری دولتی که قبلاً مانند آلمان غربی از غارت ثروت نفت ایران محروم بودند بختار ثروت دست یافتند.

صرف نظر از برخی جهات غیر عمد، قرارداد های جدید نفت نیز نسخه ثانی قرارداد باطل کنسرسيوم هستند. پایه تقسیم درآمد در این قراردادها اساساً همان اصل کهنه پنجاه - پنجاه و فروش نفت خام بسنه قیمت های اعلان شده به انحصارات نفتی میباشد. شرکت های مختلط جدید نفت تقریباً از همان مزایای برخوردار

که شرکت‌های عامل کنسرسیوم استفاده میکنند. طرفهای قرارداد‌های جدید نیز از همان حقوقی استفاده میکنند که قرارداد باطل ۱۳۳۳ به اعضای سهامدار کنسرسیوم داد. وظیفه شرکت‌های مختلط نفت که با سهام مساوی شرکت ملی نفت ایران و کمپانیهای طرف قرارداد ایجاد میشوند اینست که به اکتشاف و استخراج نفت پرداخته و نفت حاصله را در اختیار سهامداران خود بگذارند. طبیعی است نیی از نفت استخراج شده شرکت‌های مختلط بحالکت شرکت ملی نفت در می‌آید که با اصطلاح شریک متساوی الحقوق در بهره برداری از صنعت نفت است و این تنها مورد عده اختلاف قرارداد‌های جدید با قرارداد باطل کنسرسیوم میباشد. اما شرکت ملی نفت حتی از مزیت فروش سهم نفت خود بی بهره خواهد ماند چه طبق سازشهای فروش نفت سهم شرکت ملی نیز بر اساس قیمت‌های با اصطلاح نیمه راه بهمان شرکت‌های طرف قرارداد واگذار شده است.

قرارداد‌های جدید نفت همان‌طور که گفته شد البته نمیتوانست خالی از برخی امتیازات بنفع کشور صاحب منابع نفت باشد. در شرایطی که ملل کشورهای صاحب منابع نفت مبارزه وسیعی را علیه تسلط انحصارات نفتی دنبال میکنند تحمیل قرارداد‌های نفتی بصورت سابق مسلماً غیرمیسر است. اما در مورد کشور ما ایران وضع بساین طریق است که تسلط کنسرسیوم ایران را از استفاده از مزایای قرارداد‌های جدید محروم می‌دارد. در هر یک از قرارداد‌ها جدید اگر امتیازی بایران داده شده و بلافاصله قید شده است که این شرکت در بهره برداری از صنعت نفت از همان مزایایی برخوردار خواهد بود که شرکت‌های پیش ازینجا در درصد نفت ایران را استخراج میکنند برخوردارند. چنین شرکت‌هایی معلوم است که اعضا شامل بین المللی نفت یعنی اعضا کنسرسیوم بین المللی هستند. از ایجاد پده میشود که لغو قرارداد باطل کنسرسیوم بین المللی نفت حتی از نظر بدست آوردن امکان استفاده از مزایای قرارداد‌های جدید نفتی که با اصطلاح سران رژیم کودتا تا نظر رعایت منافع ایران قرارداد‌های بینظیری هستند کمال اهمیت را دارند. اما چنانکه میدانیم دولت کودتائی شاه نه فقط بفرط سر در قرارداد کنسرسیوم نیست بلکه در ادامه تسلط مرگبار آن بر ایران کمال مجاهدت را بخرج میدهد و خیانت تحمیل قرارداد الحاقی نفت درست در موقعیکه افکار عمومی ایران لغو قرارداد باطل ۱۳۳۳ را طلب میکرد شاهد زنده این حقیقت است.

شاه و نخست وزیران او بدفعات به این مطلب اشاره کرده اند که نفت دیگر برای ایران مسئله سیاسی نبود بلکه مسئله ایست که فقط از جهت اقتصادی و مالی یعنی دریافت سهم ناچیز درآمد از نفتخواران امپریالیستی مطرح است. در یازدهمین سال تسلط کنسرسیوم این ادعای فعات تکرار شد تا بلکه چنین نفاش داده شود که گویا ملت ایران هم بر همین عقیده است. گلوله‌های که بفاصله سه ماه پشت سرهم بطرف نخست وزیر خاستن منصور و شاه دست نشاند پرتاب گردید عملاً ثابت کرد که ملت ایران نظر زمانه‌اران کودتا را تا "بید نمیکند و نفت را همچنان مسئله سیاسی درجه اول مملکت میدانند. ملت ایران به نفت و مبارزه خود علیه انحصارهای نفتی بی‌تابه مبارزه در راه آزادی ایران از یوغ استعمار نوین می‌نگرد. تاریخیکه بحر قرارداد‌های تنگین نفت بو پیروزه قرارداد باطل نئوکولونیالیستی کنسرسیوم پایان داده نشد و نفت همچنان مسئله سیاسی است که نیسل به استقلال ملی و ترقی اجتماعی ایران در گرو حل آن میباشد. از همین نظر است که تمام کسانی که منافع ایران برای آنها عزیز و گرامی است بجهارزات ملت ایران برای مواضع امپریالیسم در صنعت نفت ایران توجه دقیق مبذول میدارند.

دوملاک در ارزیابی شخصیت انسانی

طرح مسئله

به شخصیت انسانی از زاویه‌های مختلف میتوان برخورد کرد و پایه بیان دیگر میتوان برای انسان شخصیت‌های مختلف تصور نمود، مانند شخصیت اجتماعی، شخصیت اخلاقی، شخصیت علمی، شخصیت عملی و غیره. برای ارزیابی هر یک از این شخصیت‌ها یعنی برای تشخیص آنکه فرد مورد ارزیابی ما انسان مثبتی است یا منفی، لایق است یا نالایق، داناست یا نادان، مرفقی است یا مرتجع، ملاک‌هایی ضروری است تا با انطباق آن ملاکها بر کردار مستقیم و نیت وار حیاتی آن فرد، بتوان قضاوت و نتیجه‌گیری کرد.

هدف ما در این مقاله بحث در باره ملاک‌های ارزیابی شخصیت اخلاقی پایه بیان دیگر شخصیت بشری و انسانی افراد است. چگونه میتوان دانست کسی نیک است یا بد، منفی است یا مثبت؟

انبهضی از صفات انسانی نیکو وجود دارد مانند عاطفه و وفاداری، صداقت و صراحت، سادگی و فروغی، عفت و خودداری، بزرگواری و جوانمردی، دلسوزی و مهربانی، بذل و بخشش، گذشت و فداکاری، ادب و نزاکت و غیره و غیره. برخی یک یا چند از این صفات را مطلق میکنند و آنرا الگوی قضاوت قرار میدهند و واجد آنرا نیک و فاقد آنرا بد می‌شمرند. برخی، خیال‌پرورانه در جستجوی انسانهای کاملند که همه صفات پسندیده را دارا و از همه خصائل نامحمود مبری باشند و چنین خیال‌پرورانی بناچار در زندگی بسیار سر میخورند. برخی ملاک قضاوتشان عینی نیست ذهنی است یعنی حکم و قضاوت آنها بسته به محاسبات و اغراض شخصی آنهاست. اگر شما با این محاسبات و عواطف برخوردی ناسازنده داشته باشید آدم خوبی هستید و الا بسد پده متاسفانه این طرز قضاوت مبتدل و رد یلانه در باره دیگران بر اساس محاسبه و میل و هوس خویش، بسیار متداول است و همانا به همین جهت است که یک فرد واحد در نظر این نوع قاضیان خود پسند و مغرض صبح نیک است، عصر بد، دیروز در خورد ثنات و فرد اسزاوارترین! از این نوع قضاوت خوشترانه اخیرم که بگذریم در نوع قضاوت نخستین نیز بی‌بایست. برای تشخیص نیک و بد شخصیت افراد باید دید ملاک عمده ارزیابی کدامست، زیرا اگر ملاک عمده صادق است، نادرست بودن جهات غیر عمده در خورد اغماض و تحمل است و برعکس اگر ملاک عمده صادق نیست، درست بودن جهات غیر عمده تا شمیری دراصل مطلب ندارد. آری باید دید ملاک عمده ارزیابی شخصیت انسانی یا اخلاقی یک فرد کدامست و چگونه میتوان دانست که کسی بطور عمده نیک و مثبت است یا بد و منفی؟

بعقیده نگارنده این ملاک را باید در رفتار و رابطه شخص مورد قضاوت اولانسیبت به واقعیت و حقیقت و ثانیا نسبت به جامعه جستجو کرد. یعنی باید دید در کردار نیت وار حیاتی (نه گفتار یا در کردار استثنای و غیرتبیك) روش فرد مورد قضاوت مانسبت بواقعیت و حقیقت چیست، روش فرد مورد قضاوت مانسبت به جامعه چگونه است. هر دو این ملاک‌ها دارای محتوی بخرنجسی است و تهماطی توضیح وسیع میتوان مطلب را دریافت. لذا توضیح میدهیم:

۱- رفتار و رابطه نسبت بواقعیت و حقیقت

"واقعیت" یعنی آنچه که مستقل از ذهن ما قائم بذات خود وجود دارد و بر حسب قوانین خویش سر می‌کند و هستی آن عینی است. "حقیقت" یعنی انعکاس درست و صحیح این واقعیت در اندیشه که عمل و تجربه صحت انطباق آنرا واری می‌کند. حقیقت یعنی آن طرز تفکر و تعقل انسانی که منعکس کننده

موفق و مناسب واقعیت خارجی باشد. دروغ یعنی ساخته های ذهن که منطبق با واقعیت خارجی نیست. روشن است که یافتن حقیقت در هر امر و موضوع معین کار آسانی نیست. راه آن بررسی بی غرضانه و دقیق و بی سوای فاکتها و پدیده ها است و اجراء تعمیم و استنتاج دقیق و محتاطانه بر اساس اسلوب علمی و سپس تسلیم بی لجاج و عناد به نتایج این بررسی علی رغم فرضهای اولیه و پیشداوریها (سبق ذهن ها)، میل ها و گرایشها، غرض ها، محاسبات شخصی و غیره و غیره ...

مادرا با نجان میخواهیم وارد بحث فلسفی و بیغرنج "تئوری حقیقت" شویم زیرا از موضوع مقاله ما خارج است و همینقدر باجمال میگوئیم:

■ حقیقت ذاتی و جوانب است و یک یا چند جانب و گوشه از حقیقت همه حقیقت نیست بلکه شبه حقیقت و نیمه حقیقت است و همین "شبه حقیقت" ها و "نیمه حقیقت" ها است که ابزار اساسی کار سفسطه است و میتواند با سانی گوشه حقیقت بخورد و فریب دهد؛

■ در واقعیت قطبهای متضاد وجود دارد لذا حقیقت نیز که متعکس کننده آنهاست گاه متضاد و متناقض بنظر میرسد و حال آنکه حفظ نسبت صحیح بین قطبین متضاد و تشخیص قطب عمده، راه صحیح عمل موافق با واقعیت است. مثلاً مرکزیت و دموکراسی، استواری اصولی و انعطاف خلاق، تسریع آگاهانه جریان و شکیبایی منطقی برای توضیح پیرویه، روش مسالمت آمیز و روش قهرآمیز، اقتناع و اجبار و غیره و غیره برخی قطبهای متضاد واقعیت است که غالباً در مبارزه اجتماعی بدان بر میخوریم. حقیقت مطلق کردن یک قطب بزیان قطب دیگر نیست. حقیقت عمارت است از یافتن نسبت صحیح بین دو قطب، یافتن آنکه در لحظه کوچکی که ام قطب عمده است البته بر اساس تحلیل علمی و عمیق وضع.

■ حقیقت خشنی و بیطرف نیست، طرف و جهت دارد. جهت آن جهت تکامل عمومی جامعه است نمیتواند آنچه بزیان تکامل است بهمان اندازه حقیقت باشد که آنچه که بسود تکامل است. تشخیص سمت و جهت واقعیت و حقیقت و دفاع از سمت و جهت مترقی بزیان ارتجاعی را روشن جانبدار مینامند. ولی ایستادن بدین معناییست که روش جانبدار باید مانع مطالعه بی غرضانه و دقیق پدیده شود. این بدان معنا نیست که باید از پیش قواعد و ضوابطی را بر واقعیت تحمیل کرد و یا آنرا از غریبها جزئیات و دگمهای معینی گذراند. فقدان جهت جانبدار در بررسی واقعیت و در تالی حقیقت را "ابزکتیویسم" مینامند. خطاست اگرما "ابزکتیویسم" و علاقه بواقعیت عینی (objectivity) را با هم مخلوط کنیم. ما با تمام قوی خواستار عینیت در قضاوت و روش ابزکتیویسم هستیم، در حالیکه از ابزکتیویسم و همطراز گرفتن منفی مثبت در عرصه تکامل تاریخی برخورداریم.

■ دفاع از حقیقت باید با واقع بینی همراه باشد. ما سفاکانه هنوز بیلابی شومی مانند خرافات، تعصبات قومی و نژادی، روح سود روزی و عطش مالکیت، جنون زرگوئی و سروری و امتیاز طلبی در جوامع انسانی سخت مسلط است. سود بشریت در عالم کامل این بلا است ولی در نبرد با آنها نمیتوان قدرت و استواری و سخت جانی و نفوذ آنها را نادیده گرفت. تسلیم باین واقعیت های زشت، پیوستن بانها، انصراف از دفاع حقیقت در قبال آنها، سازشکاری و بردگی است ولی نادیده گرفتن آنها، بحساب نیاوردن آنها مبارزه مارا علیه آنها کم تا عمیر و گاه بی تا عمیر مینماید. باید هم انقلابی بود یعنی بسود حقایق و اصول و علیه وضع موجود مبارزه کرد و هم واقع بین بود یعنی این مبارزه را با محاسبه شرایط، با درک محیط، با درک مشکلات و با تنظیم روشی مؤثر در شرایط موجود انجام داد.

شایان تصریح است که گاه در تاریخ قهرمانانی پدید میشوند که شمع وجود خود را بخاطر روشنی حقیقت بدون پروای واقعیت های زشت تا آخر میسوزانند تا محیط را روشن کنند. چنین طرز عملی کسبه بدون شک برانگیزنده و عالیترین احساس احترام است و در لحظات معینی در تاریخ انسانی حتی بضرورت قاطع بدل میگردد نمیتواند یک سیستم و اسلوب دائمی عمل، بویژه برای احزاب بدل شود، بدون آنکه آنها را به او انترسیم و ماجراجویی بکشاند. بدینسان مشاهده میشود که حفظ رابطه صحیح و دایالک تیکی بین دو قطب حقیقت و مناسبت های کار اجتماعی که ناشی از واقع بینی است امری است بیغرنج و دشوار.

این توضیحات را برای آن دادیم تا معلوم شود درک حقیقت و عمل موافق آن ساده نیست، بیغرنج است. ولی شرط اساسی عمارت است از جستجوی حقیقت، عشق بان، احترام بان، تنظیم فعالیت حیاتی خود در توافق با آن. در نوع شخصی با حقیقت دشمنی میروند. مغرضان و گمراهان. فرق ما بین مغرض و گمراه در آنست که در وی وقتی روشن شد رفتار خود را موافق ادراک اصلاح شده عوض میکند ولی اولی علی سر غم روشن شدن رفتار غرض ابجد خویش ادامه میدهد. بقول مولوی: غرض هزار حجاب از روی دل بر روی دیده میکشد: غرض یعنی مقدم شدن هوس، میل، احساس، محاسبات و نقشه های خود بر واقعیت. این ذهنگیری و سو برکتیویسم ناشی از منضم خود پسندانه و انفرادیست، حاکی از این دعوی است که "من مرکز وجودم"، "منافع من مقدم بر همه چیز است"، "اصل ضم و بقیه جهان فرع" ... و غیره.

باید دست از حقیقت، جویای حقیقت، مبارز راه حقیقت در کردار گرفتار، در زبان و عیان، در ظاهر و باطن بود. چنین است یک شرط عمده انسانیت، نیک بودن، بد بودن.

کسی که با انبانی از غرض و محاسبه قبلی وارد عرصه میشود، فقط قصد دارد آن بخشی از واقعیت را بپذیرد که موافق خواست اوست و بقیه را انکار کند و مسخ نماید. کسی که بکلی نیمه حقیقت ها و شبه حقیقت ها سفسطه و مغالطه میکند، کسی که محاسبات شخصی خود را مقدم بر واقعیت میسرد و اگر دستش برسد حامیان حقیقت را نابود میسازد تا بقول خود حقیقت را نابود سازد، چنین کسی انسان نیست، ددی است موحشی، اگر چه با کالبد انسانی همراه است. بهیچ چیز چنین کسی نباید باور کرد.

رفتار نسبت بواقعیت، رابطه نسبت به حقیقت اس اساس است. بکسی که در این زمینه عملش ناپاک و نادرست است: دروغ میگوید، سفسطه میکند، فریب میدهد، انکار میکند، خطارا نمیپذیرد، جعل میکند باور نکند، زشتت را ستوئی را و بالاترین صفت آدمی میسرد. مارکس وجود یادم صد اقدار مهمترین علامت تشخیص سلامت و یادم سلامت فرد میداندست و حافظ ماچه نیگوگفت:

بصدق کوش که خوشید زاید از نغست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

اینک بملاک دوم بود ازیم:

۱- رفتار رابطه نسبت بجامعه

از همان آغاز باید گفت ما مستمران جامعه، قشرهای بهره کش و استعمارگر را بحساب جامعه انسانی نمیگردانیم. مقصود ما از جامعه توده های خلاق نعمات مادی و معنوی است مانند کارگران، دهقانان و شیاطین پشه ران، روشن فکران و اکثریت قریب بتمام کارمندان و همه کسانی که کارشان برای هستی و تکامل جامعه مفید است و انگل جامعه نیستند و بر آن ستم نمیرانند و از آن امتیاز نمی طلبند.

رابطه فرد نسبت بچنین جامعه ای ملایم مهم دیگر تشخیص انسانیت و شخصیت اخلاقی، نیک یا بد، مثبت یا منفی بودن فرد است.

انسانی که در جامعه زیست میکند دارای حقوقی است و وظایفی که مراعات آن لازمه حفظ تعادل و پیشرفت زندگی جمعی است و قوانین و مشورهای دموکراتیک جهان نکات آنرا روشن ساخته اند. شرکت در کار مفید اجتماعی و در بریکار بخاطر تکامل جامعه وظیفه ما است. برخورداری از نعمات مادی و معنوی در جازجوی محیط امکان تاریخی و در تناسب با شریک بخش کار، حق ما است. عمل از روی وجدان بکلیه وظایف خود و احترام و مراعات و دفاع حقوق دیگران نمود ارضت روش و رفتار فرد نسبت بجامعه است. اگر محتوی روح شما عمارت است از توجه دائمی بوظایف خود و حقوق دیگران، مسلماً شما انسان فد اکار و مثبتی هستید. ولی اگر محتوی روح شما عمارت است از توجه دائمی بحقوق خود و وظایف دیگران مسلماً شما انسان خود پسند و منفی هستید.

گرنیز از وظایف فردی و اجتماعی خود بهره بهانه و توجیهی که باشد و طلبیدن نه فقط حقوق خود بلکه

امتیازات خاص از جامعه آنهام باشیوه های رذیلانه علامت برجسته فرومایگی و تقدان شرافت است . این صفت بویژه در بهره کشان و استعمارگران بعد اعلی متجلی است .

تجاوز بحقوق دیگران ، بی اعتنائی بانها و یا عدم دفاع از آنها هر يك در حد خود صفتی است منفسی .
عدالت چیز دیگری نیست جز مراعات حقوق دیگران ، احترام بان ، دفاع از آن . ستم چیزی نیست جز پامال کردن این حقوق .

بدینسان : تبعیت از حقیقت ، اجرا و ظایف خود و مراعات حقوق دیگران برجسته ترین و عمده ترین صفات مثبتة انسانی است . انسان باید دارای دو وجدان باشد : وجدان منطقی (یا علمی) یعنی وجدانی که دروغ و ضد حقیقت را تحمل نکند و وجدان اجتماعی یعنی وجدانی که ستم و ضد عدالت را تحمل نکند . انکه فاقد این دو وجدان است جانبری پیش نیست .

ای خواننده ! خود را در خلوت خویش با این ملاکها و معیارهای دایره بسنج و اگر لازم شد از نیروی شگرف عبرت واراده که در انستانت برای تجدید تربیت خود مدد بطلب |

آذرماه ۱۳۴۴

برگزیده از «زنده رود»

اخیرا مجموعه ای از اشعار شاعره ایرانی ژاله تحت عنوان "زنده رود" از طرف اداره انتشارات "دانش" (مسکو ۱۹۶۵) نشر یافته است این مجموعه شامل ۵۲ قطعه عروضی و هجائی از غزل ، مثنوی ، چهارپاره و نیز منظومه هائی بنام "پیرومرد و سه تارش" و "پرستو" است . در اشعار ژاله روح غنائی ظریف ، اندیشه انقلابی استوار و درد وطن با حساسیت و لنتشینی خاصی منعکس است . مایا زده قطعه زیرین را از "زنده رود" بعنوان معرف روح شاعره نامبرد و برگزیده ایم . این اشعار شیوا تو از هر سخنی میتواند از سرایند "زنده رود" حکایت کند

ستاره قطبی

بخند بر من پرسوز ای ستاره قطبی
تو التهاب چه دانی که روشنایی سردی ؟
من آن شراره سوزان قلب گرم زمینم
تو آن ستاره آسوده سپهر نودی .
چه سود آن همه زینائی خموش فسونگر
اگر نداری سوزی و گردناری دردی ؟
چه ارزشی بود آن زندگانی ابدی را
اگر که نیست آمیدی و گر که نیست نبردی ؟
نمید هم بتو يك لحظه عمر کوتاه خود را
هزار قرن اگر زندگی کنی و بگردی .
مناب بر من بی تاب ای ستاره قطبی
که من شراره گرم تو روشنایی سردی .

۱۳۳۸

عقاب گمشده

ای چشم های روشن شب ای ستاره ها
آیا عقاب گمشده ام رانده آید ؟
درد شتهای خرم و خاموش آسمان
اوباد و بال سرکش و سنگین کجا پرید ؟

آیا گرفت رفت به سیاره های دور
یا نیمه راه بر سر يك صخره ای نشست ؟
یا مست شد چنان که ته دره افتاد ؟
یا از تهیب و غرش طوفان پرش شکست ؟

روزی که روی رود خروشان جنگلی
افتاد به بود سایه سبز درخت ها
من با همه شرار و شکنجی که داشتم
با او میان خرمن گل گشتم آشنا.

کوفی تمام پیکر من دل شد و دم
دردیده فسونگر او کرد آشیان .
کوفی درون زرق زین آفتاب
رفتم مابگردش دریای آسمان .

شد سرنوشت و آرزوی من دو بال او
با این دو بال سرکش خود ناگهان پرید .
ای چشم های روشن شب ای ستاره ها
آیا عقاب گمشده ام راننده اید ؟

من دیده ام

من دیده ام شکفتن گلها را
بر سینه های سنگی کنهساران .
در جام سبز دتره عطر آگین
من خورده ام بهار می باران .

من رفته ام سینه دمان بر کوه
تابش نوم سرود شبانان را
من دیده ام به دامن جنگل ها
سنجاب های کوچک شیطان را

من رفته ام بدشت گل آبی
من دیده ام به برکه مهتابی .
قوی جوان چو دختر سیمین تن
رقصد بناز - رقص سروگردن .

من دیده ام به پهنه دریاها
بد مستی شبانه طوفان را .
شبهای تار در دل صحراها
من دیده ام شراره سوزان را .

من شهر ابر دیده ام از بالا
آن قصرهای بی در و پیکر را .
آن دشت های وحشی سیامی
وان تپه های سرخ شناهر را .

از هر چه هست خوشتر و زیاتر
من دیده ام نگاه چو آتش را .
من دیده ام محبت انسان را
من دیده ام لوازش و رنجش را .

مرد راه

تقدیم به آرش کمانگیر

ابرتاهای چو پهل کرد برگبار
برق چو غرش نمود و رعد درخشید
موج کف الوده ای چو از کف دریا
بر سر آن کشتی فروشد به پاشید
مرد چو امید ها ز بیم تلاطم
شیردلی کو که دست و پا نکند کم ؟

ظلمت شبگاه و راه دور و بیابان
قافله گمراه و اختران همه خاموش
کوفته از رنج راه راهنوردان
قوت زانوی خویش کرده فراموش
لحظه هستی گداز شبیه و تشویش
مردی کو که بید رنگ د و پیش ؟

شعله سرخ حریق از درود یوار
رفت چو بالامیان همه دود
در دل آتش که هر که فکر فرار است
تا نشود زیر سقف سوخته نابود
کیست که خود را نموده پاک فراموش
تا دگران را برون برد به سر دوش ؟

کیست که روشن کند ز پرتو ایمان
در شب تاریک یا می مشعل امید ؟
کیست که در کام مرگ رفته نترسد
پای شهادت نهاده بشان خورشید ؟
کیست تواند بلوح سینه فردا
ثبت کند نام جاودانی خود را ؟

پنجره را بازکن که دختر مهتاب ،
 رقص کند تا سحر بخوابد من .
 پنجره را بازکن که چشم ستاره
 خندد و سوزد در آتش نکه من .
 پنجره را بازکن که چشم براهم
 تارسد از آشنای دور بیامی .
 زانهمه یاران مهربان گذشته ،
 یادی و نامی و مرده ای و سلامی .
 پنجره را بازکن به خلوت صحرا
 تا که بهریم ز بیک بی سخن باد
 در وطن آیا کنند یادی از من
 یا که چو اجساد مرده رفته ام از یاد ؟
 پنجره را بازکن که هر چه ستاره است
 یابد همچون تکرک بر سر و روم .
 شاید یک لحظه راحتم بگذارد ،
 این دل بر آرزوی حادثه جویم .
 پنجره را بازکن بزندگی و نور ،
 تا رهم از فکرهای وسوسه آلود
 تا که در این صحنه همیشه فروزان
 شعله سوزان شوم نه کند و برد .

۱۳۳۱

پسرک خموش

صبحدم ای دختر فیروزه چشم
 در سید از باغ چه آورده ای ؟
 عطر گل وحشی و بوی بهار
 روح مرا کرده مست .
 هاله پیواهن نیلوفری ،
 بر تن زیبای بلورین تو ،
 برده دلم را زدست .
 سرخ نشو . روی نگردان . نرو .
 من که خود از شرم خموشم هنوز .
 آه تو ای دختر فیروزه چشم
 کاش خبر داشتی از شادیم
 روز نخست است که در زندگی ،
 موی ز رخسار تراشیده ام .
 با سید گل بره سرنوشت .
 روی بهشتی ترا دیدم ام .

۱۳۴۲

فریادی بی صدا

فریاد گنگ در دل من مرغ تشنه ای است ،
 افتاده در قفس .
 فریاد بی طنین که صدایش نمیرسد ،
 برگوش هیچکس .
 فریاد بی صدا ،
 مانند سیل سد دلم را شکافته .
 در جویبار هر رنگ من راه یافته .
 طغیان نموده در پس لب های بسته ام .
 فریاد بی صدا ،
 در تار و پود من ،
 آوای تندی است که بیچند بکوه ها .
 ز گبارهای صخره شکن .
 موج های مست .
 در سسای پرتلاطم طوفان گرفته است .

فریاد من بود ،
 آوازنا شناخته اختران دور .
 پاکویی خدایان در معبد بلور .
 آهنگ گام های زمان ، گردش زمین
 افسانه شکفتن انسان
 وان گریه نخستین
 لبخند و اسپین
 عشقش . تبردش . آن سرانند یشه پرورش
 بانگ بلند هستی اعجاز آورش .

ایتمه است ،
 فریاد بی صدا که کند درد لم خروش .
 اما بچشم تو ،
 چنگی شکسته ام .
 بنشسته ام خموش .

۱۳۳۲

انتظار

امسال هم بهار پراز انتظار رفت .
 هر پرک گل بونده شد و از چمن گریخت .
 باز آن بنفشه ها که بیاد تو کاشتم
 اشک کبود سبزه شد و روی خاک ریخت .

از بسکه عمرتخ جدائی دراز شد
ترسم مرا ببینی و شناسی این ضم
گر سرنهم بکوه و بیابان شکفت نیست
دیوانه غم تو و دهری مبهتم

قهرمان آزادی

سواره مرد و شب افسرد و شمع شد خاموش
برای آنکه براید سپید گلرنگ
به پیشواز سحر کاروان براه افتاد
ستیزه جوی و دلاور بری ز بیم و درنگ

عقاب سرکش مغرور در دل طوفان
برید تا فک در هر بوز و افتاد
هزار سال اگر پست زندگی میکرد
نداشت ارزش یک دم که باشرف جان داد

بخواب آرام ای قهرمان آزادی
که قهرمگ تو از زندگی است زیاتر
رسد چو روز بسین نسلهای آیند
به افتخار تو سازند نیکر مرمر

سرشار تو ای قهرمان آزادی
بیادگار فرزند فطعل جاوید
شکفته گرد دگلهای آرزوهایت
به کام مردم رزمند سرزند خورشید

ناخدا ای خفته

مگر سبیلی سپاخیزد در این دشت
مگر رعدی کند غرش در این کوه
مگر امواج دریاها ی جوشان
بغلخت روی جنگلهای انبوه

مگر از هم بپاشد قلب خورشید
شهاب و شعله بارد جای باران
مگر در یک شب تاریک وحشی
براه افتد یک یک کوهساران

مگر از هشت انسانهای عاصی
مگر از بانگ تندرهای پیکار
مگر از خشم اقیانوس همتی
شود این ناخدا ای خفته بندار

پرندگان مهاجر

پرندگان مهاجر در این غروب خموش
که ابر تیره تن انداخته به قله کوه
شما شتاب زده راهی کجا هستید
کشید پر به افق تک تک و گروه گروه

چه شد که روی نمودید بر دیار دیگر
چه شد که از چمن آشنا سفر کردید
مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید
که عزم دشت و دمنهای دور ترک کردید

در این سفر که خطر داشت بی شمار آیا
ز کاروان شما هیچکس شهید شده است
در این سفر که شمارا امید بده کرد
دلی زرنج ره دور ناامید شده است

چرا به سردی دی ترک آشیان کردید
برای لذت کوتاه گرمی تن تان
و یاد رون شطرا اشاره ای میسخت
که بود تشنه خورشید جان روشن تان

پرندگان مهاجر، دلم به تشویش است
که عمر این سفر دورتان دراز شود
بیای باد بهار آید و بدون شما
شکوفه های درختان سبب باز شود

فقط تلاش پراز شور میدهد امکان
که باز بوسه هادی بر آشیانه زنیک
میان نغمه مستانه پرستوها
شما هم از ته دل بانگ هادمانه زنید

بدوش روح چه سنگینی دل آزاری است
خیال آنکه رهی نیست در پس پن بست
برای مردم رهرو در این جهان بزرگ
هزار راه رهائی و روشنائی هست

کردستان و کردها

رفیق ما در کتب عبد الرحمن قاسلو کتابی در ۳۰۴ صفحه به انگلیسی و چکی تحت عنوان "کردستان و کردها" انتشار داده است. این کتاب نشریه "اداره انتشارات فرهنگستان علوم چک اسلواکی" است و ضمناً یک بنگاه نشریات انگلیسی نیز نشر ترجمه انگلیسی آنرا عهده گرفته است. توجه فراوانی که این بنگاههای نشریاتی به تألیفات رفیق قاسلو معطوف داشته اند محصول اهمیت و فعالیت موضوع کتاب است. پروفسور یارسلو مارتنیچ رئیس دانشگاه "۷ نوامبر" پراگ در پیشگفتاری که برای اثر نگاشته است مینویسد:

"کتاب "کردستان و کردها"ی عبد الرحمن قاسلو یک کمک بکشتن استثنائی ارزشمند به اطلاعات عام درباره مسئله بخرنج کرد بطور عام و برخی از جهات اساسی این مسئله بطور اخص است. این کتاب بکشتن استثنائی توفیق آمیز است."

ما بنویس خود می افزایم که کتاب رفیق قاسلو کتابی است جامع، محتوی اطلاعات وسیع و فشرده در باره کردستان و کردها، کتابی است که از موضع مارکسیسم در این مسئله نگاه شده است و توفیق رفیق ما در این امر تنها میتواند ما را شادمان سازد.

کتاب مرکب است از سه بخش، در بخش اول آن مؤلف طرح فشرده ای از جغرافیا و تاریخ کردستان بمعنای وسیع که بدست میدهد و نفوس و مذاهب و زبان و ادبیات و فرهنگ و بهداشت و کشاورزی و سیر تحولات تاریخی کرد را تشریح مینماید و سرانجام در باره تقسیم نهائی کردستان در ترکیه و عراق و ایران و شوریه و اتحاد شوروی سخن میگوید.

در بخش دوم مؤلف به بررسی وضع اقتصادی کردستان میپردازد و سطح تولید کشاورزی و آبپاری و چهره عمومی اقتصادی این سامان و شکل مالکیت و زمینداری و اشکال استثمار کشاورزی و سطح زندگی در شهر و ده و صنعت و بازرگانی را مورد بحث قرار میدهد. در همین بخش از کردستان بعنوان بخشی از بازار جهانی، از مسئله نفت و جای آن در اقتصاد کردستان، از تغییراتی که در نظام اقتصادی جامعه کرد شده است صحبت میشود.

بخش سوم کتاب مسئله کرد نام دارد. در این بخش رفیق قاسلو ویژگیهای مسئله کرد را در شرایط کنونی و مسئله قوام کرد را بصورت یک ملت و خصلت مبارزه رهایی بخش خلق کرد و حق آنها را تعیین سرنوشت خود و راه رهایی کرد را مطرح مینماید. در پایان کتاب مؤلف بخشی در باره مسائل رشد اقتصادی کردستان و بیان میآورد و از استقلال سیاسی و ترقی اقتصادی کرد، ارتباط صنعت و کشاورزی در این سامان و ضرورت و سودمندی رشد صنعتی، مسئله اصلاح ارضی و مسئله راه رشد سرمایه داری یا سوسیالیستی صحبت میکند.

همین نگاه فهرست وار بمندرجات کتاب نشان میدهد که کتاب "کردستان و کردها" طی کمی بیش از ۳۰۰ صفحه کلیه مسائل قابل طرح را در بر میگیرد و نوعی دائرة المعارف مسئله کرد است.

برخی نکات در کتاب "کردستان و کردها" نمیتواند قابل بحث شناخته نشود. از آنجمله است نظر مؤلف در باره تقسیم قبایل لر به دو بخش ساکنین شمال و جنوب آبدیز و متعلق شمردن بخش شمسال آبدیز به کردها (صفحه ۲۴). با آنکه مؤلف تصریح میکند که زبان کردی از شاخه زبانهای ایرانی است (صفحه ۲۶) ولی مسئله خویشاوندی نژادی کردها با اقوام دیگر ایرانی را مبهم میگذارد و چنین مینویسد:

"برخی دیگر یا سو استفاده از قرابت زبانی کردی و فارسی کردها را ایرانی میدانند یعنی فارس" (صفحه ۲۳).

البته اگر کسی بگوید که همان فارس است خطا گفته است ولی اگر گفته شود که کردها از اقوام ایرانی هستند (مانند فارسها، افغانها، بلوچها، تاجیکها، استینها، لرها و غیره) سخن درستی گفته است مسئله خویشاوندی نژادی کردها و دیگر اقوام ایرانی نه فقط دارای اهمیت علمی بلکه همچنین دارای اهمیت عملی است.

در بخش سوم کتاب مؤلف مسائل حاد و بغرنجی را مطرح و آنها را از موضع مارکسیسم حل میکند. با آنکه مؤلف، بعنوان یک کرد، پیوسته مسئله وحدت کردستان را در پایه تحلیل تاریخی، اقتصادی و اجتماعی خود قرار میدهد با اینحال بد رستی مینویسد:

"کونیستها اصولاً هم بجد آمدن خلق کردستان و هم با ایجاد یک کشور مستقل کردستان با نظر مساعد مینگرند (ولی) در مرحله کنونی شعار استقلال کردستان از جهت تشریک خطا و از جهت پراتیک مضر و تحقق آن محال است" (صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵).

سپس مؤلف پس از بحث مشبعی که برای اثبات صحت و دوجز حکم ذکر شده انجام میدهد راه آزادی خلق کرد را بیان میدارد و مینویسد:

"تا مین حقوق ملی و بویژه حق تعیین سرنوشت مرحله قاطعی است در تاریخ ملت کرد. حل این جنبه از مسئله بهر حال ممکن نیست تا زمانیکه نفوذ امپریالیسم در ظاهر میانه پایان نیافته است. به همین جهت مبارزه برای استقلال کردستان بخشی است از مبارزه عمومی کلیه ملتهای خاورمیانه علیه امپریالیسم. در عین حال مسئله کرد پیروزی دموکراسی و نیروهای دموکراتیک مربوط است. مسئله کرد نمیتواند حل شود و حق وی در تعیین سرنوشت خود نمیتواند تا مین گردد و بدو آنکه دموکراسی تا مین گردد. به همین جهت کوشش برای حل مسئله کرد بخشی است از مبارزه عام برای دموکراسی که از جانب نیروهای دموکراتیک کلیه کشورهای زیر رهبری طبقه کارگر میشود. طبقه کارگر ملت حاکم پشابه پیگیرترین مجاهد علیه امپریالیسم و بر له دموکراسی بهترین متحد کرد ها در مبارزه آنها برای حقوق ملی و استقلال است" (صفحات ۲۹۱ - ۲۹۲).

بدینسان مؤلف ضرورت اتحاد زحمتکش خلق کرد را در هر کشور با زحمتکشان ملت حاکم برای مبارزه در راه امپریالیسم و دموکراسی پشابه شرایط و محل های ضروری هر نوع رهایی ملی ذکر میکند. این احکام در مجموع مؤلف را در موضع درستی از جهت حل مسئله ملی در کردستان قرار میدهد.

سودمند میبود اگر اثر رفیق قاسلو بقاری مشتمل میگردد و رفقای حزبی با قرائت آن در باره جوانب مختلف مسئله کرد اطلاعات لازم را بدست میآورند.

نشریه "مسائل بین المللی" را بخوانید

"مسائل بین المللی" نشریه ایست که هر دو ماه یکبار به زبان فارسی انتشار

می یابد.

در این نشریه مسائل مختلف تئوریک و سیاسی که در جنبش جهانی کارگری دوران
ما مطرح است تشریح میگردد. نویسندگان مقالات این نشریه رهبران و تشویشمین
ها و کادرهای احزاب کمونیست و کارگری جهان هستند که نظریات و اندیشه های
خود را از جوانب مختلف در این مقالات بیان میدارند.

مندرجات نشریه "مسائل بین المللی" از میان مقالات مجله مشهور
"مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری
جهان و متمکس کننده نظریات و افکار آنانست، انتخاب میشود.

مطالعه مرتب نشریه "مسائل بین المللی" خواننده را از جریان تکامل
اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم و مسائل عدیده ای را که سیر تکامل جهان در زمینه
های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و غیره در بر ابرواحد های مختلف جنبش جهانی
کارگری مطرح میسازد باخبر نگاه میدارد. از نشریه "مسائل بین المللی" تاکنون
هیچده شماره انتشار یافته است. شماره ۱۸ تازه منتشر شده است.

مابعد دست آوردن و خواندن نشریه "مسائل بین المللی" را بکلیه کسانی که
با اطلاع از مسائل تئوریک و اطلاعاتی جنبش جهانی کارگری علاقمندند، توصیه میکنیم.
علاقتمندان به مطالعه این نشریه میتوانند برای بدست آوردن آن از طریق نامه
به آدرس یاد پیوسته ایران مراجعه کنند.